بسم الله الرحمن الرحیم

قد جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

بخ بخ ازین کلک و بنان که چه معانی در سلک بیان آورده الفاظ بدیعش با فصل ربیع
برابر و معانی منیعش با وصل غوانی همراه‌اند چون مورد ایجاز آید نازل منزلهٔ اعجاز شود
و چون موقع اطناب گردد صاحب رتبهٔ فصل الخطاب باشد بشعر صحیفهٔ ایمان تخر لحسنها
سجودا اذا ما لاحظتها الصحائف در حقیقت این کلمات جامعهٔ موجزه و براهین قاطعه
که از تالیفات مجمع فنون محامده و منبع عیون مشاهده قدوة الفضلاء العظام و نخبة
العلماء الکرام المؤید بتائید الله ملا حبیب الله حفظه الله که از اجلهٔ فضلاء و علماء
معاصرین است کتابی است جامع و سیفی است قاطع کلامی است کامل و کافی و بیانی است
شامل و شافی فیضی است عمیم و کتابی است کریم مختوم ختامه مسک که هر آیات هیبتش از برا
بر راه طالب حق شمعی است روشن یا چون شاهد ازمن و در کانهایش چون تیر بر چشم دشمن

ففی



ففی کل شی له آیة تدل علی انه حجة از خارجی هزار بیچون نخرند کو کو تا بکو
منافق سپاه باش مهمی نماند که چند سال است که جمعی از ملاحده و زنادقه العنکبوت
عنکبوت آسا بر در و دیوار شریعت تنیده اند غافل از اینکه ان اوهن البیوت لبیت ع
واین بهائم بها پرستی سنت خداپرستی بر داشته دین مزدک را تجدید نموده واین گلستان
احمدی و بوستان محمدی را پایمال جریده خویش قرار داده اند چون سرطان کجرو و زشت
زشت و خطاکار کیست که بکزید برآسد سرطان را این همه را نشد قد و منزلتی نیست
در بر شیر خدائی فوج سگان را مسلم است کلاغ را از بانگ ناموزون جمال افزون نکردد
و مرد عاقل از نباح کلب و هیچ مرد بخون و محزون نشود شعر از آن بیان که توان برد هها
میخوانی در آن نه ذوق سخن بینیم و نه رنگ و نه بوی اگر بدفتر قرآن هیچ هست امید
با آب معذرت سیاه بشوی از انجا که اکثار در کلام شرط نیست و گفته اند الذ
الکلام اوجزه و احسنه اعجزه این کتاب شریف را موجز نوشته پس اکر مدعی چون
خروس خروش خود مشنو و این کتاب مستطاب بخوان تا بدانی که هیچ نمیدانی و چشم دار
تا بشناسی که خود نمیشناسی رویدک ان خصمک بالعراء خضیب بالرمح منصوب
اللواء ستعرف خصمک الشاکی اذا ما دعاک لطعنه یوم اللقاء تا مسلمین بدانند
که این فرقه ضاله راه خود هشته اند و منحرف سم خری کشته اند و همچون عبده اصنام
و عبده نار فریب شیطان خورده اند ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی
نباید داد دست پس هر که از در انصاف در آید و بسوی صراط المستقیم شرع قویم
کراید



گوئید باید که این کتاب مستطاب را که در تربیت کردن اینها در ردیف اینها بخوانند تا بدانند

که این طایفه بی بها در زمره مشرکین و محاربین مع خاتم النبیین محسوب گشتند

علیهذا طلباً لمرضات الله و تقرباً الی الله محض خدمت بشرع انور جناب

مستطاب فضائل مآب فخامت نصاب سلیل الاطیاب و سلالة الانجاب قدوة المحققین

آقای آقا میرزا سید علی اکبر شمس الواعظین زید توفیقاته همواره بجد جمیع افضلا و همراهی

و سعی و اهتمام بعضی از مؤمنین و مخلصین خانواده سید المرسلین صلوات الله علیه

و آله اجمعین به قصد طبع این کتاب شریف برآمده تا در یوم الحساب مأجور و مثاب

باشند و خود این کتاب مستطاب بزبان حال با این فرقه خسران مآل

میگوید در کوی عشق بر تو بگیرم نفس نفس

در راه دین بر تو شمارم قدم قدم در

کوره محبت در بوته هوا

کوتا زند زبانه‌اش

علم علم

فانی

اکلکم بذلک اللسان فی اجوافکم

بغیر لسان و الله ولی التوفیق و علیه التکلان



رساله شریفه المسمی برجوم الشیاطین

از مصنفات جناب شریعتمدار

العلماء العاملین زبدة الفقهاء و المجتهدین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول آقا میرزا حبیب الله کاشانی مدظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نسخ بشریعة محمد صلی الله علیه و آله سائر الشرائع الماضیة وجعلها باقیة الی یوم القیمة فالصلوة علی محمد و آله و علی مروجی احکامه من حرامه و حلاله اما بعد پس چنین گوید راجی حبیب الله بن علی مدد الساوجی صلاة الکاشانی مولدا و مسکنا که اکمل شرایع و اقوم مذاهب شریعت سنیه حضرت سید انبیا و رسل محمد مصطفی و مذهب اهل بیت اطهار او ست و لهذا



شریعت آنحضرت نسخ کرده همه شریعتهای گذشته و کتاب او که قرآن است محو کرده جمیع کتابهای آسمانی را پس دینش که بهترین دینها ست ابدی است چنانکه کمال آنحضرت ابدی است و دلیل بر این مطلب آنستکه نبوت همه پیغمبران خاکی و صوریست و نبوت خاتم پیغمبران است و نبوت آنحضرت حقیقی و اصل همه نبوتهاست پس آنحضرت پیغمبر است بالاصالة و نبوتش اصلیه است و نبوت سایر پیغمبران بالعرض و بالتبع است بلکه نبوات کل من سبق علیه نبینا صلی الله علیه و آله مقدمه ظهور نبوت آنحضرت است و لهذا فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین یعنی من آنوقت پیغمبر بودم که هنوز آدم صفی الله که اول پیغمبران بود در صورت خلق نشده بود و اجزاء وجودش منتظم نگشته بود بلکه همان وقت که خلق شد پیغمبر خلق شد و این مقام ازلا و منفک نبوده و منفک نخواهد شد چنانکه مقام خدائی از خدا و نه منفک نبوده و نخواهد شد پس



چنانکه مقامش و کمالش اصلی و دائمی است و هیچ شریعتی متصور نشود که تواند ناسخ شریعت
آنحضرت باشد زیرا که ناسخ باید از منسوخ کاملتر باشد و چون شریعتی از شریعت خاتم پیغمبران
کاملتر باشد باید صاحب آن شریعت نیز از آنحضرت کاملتر باشد و حال آنکه وجوداً اکمل و افضل
از همه وجودات است بلکه مثل وجودش چون مثل وجود حضرت حق جل شأنه محال و ممتنع است و بالجمله
در نبوت اصلیه زوال راه نیابد بخلاف نبوت پیغمبران و از اینجا است که شرایع انبیا بظهور شریعت محمد منسوخ
شود بطریقیکه اگر صاحبان این شرایع در زمان ظهور شریعتش زنده می بودند ایشان را از متابعت
این شریعت گزیری نبودی بلکه همه طریقت آنحضرت را می پیمودند و چون دیگران رعیت او بودند چنانکه
فرمود لو ان موسی ادرکنی حیاً لما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی ادراک زمان من کرده بود او را
جز متابعت شریعت من چاره نبود و در کتاب احتجاج از آنحضرت روایت شده که بیهودی فرمودند
یا یهودی لو ان موسی ادرکنی ثم لم یؤمن بی و بنبوتی لم ینفعه ایمانه شیئاً و لا نفعته النبوة
یعنی اگر موسی ادراک زمان من میکرد و ایمان بمن نمیاورد و معترف به پیغمبری من نمیبود
ایمان او برایش هیچ منفعتی نمی بخشود و پیغمبری او برایش فایده نمی داد و این است سر اینکه
آنحضرت خاتم همه پیغمبران گشت همانا از وجودش کاملتری نیامد و نخواهد آمد احداً ابداً
باین مقام اشارت میفرماید که و لکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی محمد فرستاده
خدا و منتهی بمقام رسالت کبری است و ختم همه پیغمبران است و معنای خاتمیت آن است که
احدی بر او نرسد که بعد از او دعوی پیغمبری و اکملیت کند بلکه کمال هر کاملی بمتابعت شریعت
آنحضرت حاصل شود و میزان سعادت و شقاوت هر سعید و شقی اطاعت و مخالفت آنحضرت را
پس دعوی کمال بدون استنان بآن حضرت شبهه باطل و مدعی آن کاذب خواهد بود و این
مطلب از جمله ضروریات دین است پس اگر کسی منکر این مطلب شود دلیل دعوی پیغمبری کند
یا گوید که من از محمد کاملتر و وجودم از وجود آنحضرت شریفتر است یا گوید که توانم
که تأسیس شریعتی کنم که از شریعت محمد محکمتر باشد بی شبهه ضال و مضل و کافر و مرتد
باشد



باشد و قتلش بر همه مکلفین لازم شود و مالش در میانه ورثه قسمت میشود و همچنین است
حکم آنکس که تأویل کند احکام آنحضرت را بآنچه خواهش نفس او باشد و گمان کند که ظاهر
شریعت مقصود صاحب شریعت نیست و اگر هست برای باطنی است که اهل باطن بآن مکلفند و برای ایشان
جائز است که عمل بتأویل کنند بلی هر تأویلیکه از صاحب شریعت ثابت باشد عمل بآن مانند
عمل بظاهر لازم باشد و بالجمله حرام محمد ص بظاهره و حلال او بظاهره بود و جهتیکه در نزد
علمای امت او مقرر است باقیست تا روز قیامت کبری بلکه اگر در روز قیامت تکلیفی باشد
جز دین آنحضرت دینی نباشد و احدی را نرسد که بدعت دینی و تأسیس شریعتی کند و مدعی
مقامی شود که بواسطه آن خود را واجب الاطاعه خلق داند بالاصاله زیرا که همه
خلق را غیر محمد ص الی یوم القیمة بلکه ائمه اطهار که از هر نقص و عصیان معصومند و بعد از محمد
دست احدی بدامان جلالت و مرتبت ایشان نرسیده و نمیرسد و زبان احدی وصف مقام ایشان را
نتوانسته و نتواند جز بآنچه از خود شان رسیده در مقام هدایت خلق جز محمد استقلال نکردند
و خلق را بخویشتن بالاصاله دعوت نفرمودند و تأسیس حکم جدیدی مخالف محمد نکردند و دینی را
جز دین محمد متدین نشدند و دعوی پیغمبری ننمودند بلکه کل متفق الکلمه بودند بر اینکه محمد خاتم
پیغمبران بود و شریعتش تا آخر روزگار در سیر محمد باقی است حلالش تا آخر دهر حلال و حرامش همیشه
حرام و خود را مروج و مبین شریعت آنحضرت دانستند و مردم را باین مطلب در بارهٔ خود شان
دعوت کردند و مدعی مقام باطل و اهل بدعت العیاذ بالله نفرمودند و این طریقه در میان
ایشان اماماً بعد امام مستمر بود تا آنکه نوبت امامت بحضرت بقیة الله فی الارضین قائم آل محمد ص
م ح م د بن الحسن العسکری رسید و آنحضرت در نیمه ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج از هجرت متولد شد
و او خاتم اوصیاست چنانکه محمد ص خاتم انبیا و لکن آنحضرت بجهت مصالحی چند از نظرها غائب شده است
و ابتدای غیبت بوده صغری که هفتاد سال و کسری بود و در این مدت فیوضات آنحضرت بمردم میرسید و احکام
خدا را بایشان میرسانید بواسطه چهار وکیل امین که عثمان بن سعید عمروی و محمد بن عثمان بن سعید

وحسین بن روح و علی بن محمد السمری بودند و چون ایام حیات نایب رشید علی بن محمد را که
وکیل چهارم بود وفات نزدیک شد توقیع مبارک از ناحیه مقدسه بیرون آمد که ای
علی بن محمد تو تا شش روز دیگر از این عالم رحلت خواهی کرد فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم
مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره وذلک
بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسیأتی الی شیعتی من یدعی المشاهدة
الا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو مفتر کذاب ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم یعنی پس مهیای مردن باش و کارها که داری فراهم کن و با احدی وصیت مکن که قائم
مقام تو شود در وکالت از من زیرا که غیبت تامه یعنی کبری واقع شده است پس من دیگر
ظاهر نخواهم شد و کسی بخدمت من نخواهد رسید مگر بعد از آنکه خدا رخصت ظهور من
دهد و این بعد از گذشتن زمان طولانی باشد نه در این نزدیکی ها و چون دلها را قساوت
گیرد و زمین پر از جور و ظلم شود من ظاهر خواهم شد و زود باشد که بیاید کسی که
دعوی دیدار من کند باید کسی از وی باور نکند هان آگاه باش هر کس دعوی مشاهده مرا نماید پیش
از بیرون آمدن سفیانی و صیحه آسمانی دروغگو باشد و بر من افترا بسته باشد و نیکو
که از برای این غیبت حدی نیست بلکه حدش تابع مصلحت و رخصت خداست و توقیتی در این امر روا
نباشد ابو بصیر از صادق آل محمد سؤال کرد که ظهور قائم در چه وقت باشد فرمودند
کذب الوقاتون انا اهل بیت لا نوقت یعنی دروغ گفتند آنکسان که از برای این امر وقت
قرار دادند ما اهل بیتی هستیم که وقت قرار نمیدهیم و فضیل بن یسار از امام محمد باقر
پرسید که آیا از برای این امر وقتی مقرر است فرمودند کذب الوقاتون کذب الوقاتون
کذب الوقاتون الخ و گمان نکنی که در هنگام غیبت آنحضرت فیوضاتش از خلق منقطع
شده است بلکه وجود مبارکش واسطه فیض خداست بخلق همانا که اگر وجودش نبودی
زمین را قراری نبودی و آسمان را حرکتی متصور نمیشد و خود آنحضرت در یکی از توقیعات

میفرماید



میفرمایند واما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبها عن الابصار السحاب
وانی لامان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاغلقوا ابواب السؤال
عما لا یعنیکم ولا تتکلفوا علم ما قد کفیتم واکثروا الدعاء بتعجیل الفرج فان فی ذلک فرجکم یعنی منتفع ایشان
شدن مردم بوجود من در زمان غیبت من مانند منتفع شدن است بخورشید تابان در حالی
که ابر او را بپوشاند و من سبب امان اهل زمینم از عذاب بواسطه هیکل اجنا چنانکه ستارها امان
اهل آسمانند پس سؤال نکنید از امریکه برای شما فائده ندارد و متحمل نشوید علم چیزی را که
نباید بدانید و دعا کنید که خدا فرج مرا نزدیک کند که در آن فرج شماست و بالجمله
هیچکس را نشاید که در زمان غیبت کبری دعوی دیدار آن بزرگوار نماید پس هر کس که
گوید من بخدمت آنحضرت میرسم و احکام الله را از وی فرا میگیرم و بمردم القا میکنم سخنهای دروغ
میگوید بر آنحضرت افترا میبندد و خداوند بر چنین کسی لعنت میکند و اگر گوئی که پس مردم با عدم
از القای آنحضرت تکلیفات خود را از کجا میدانند و از که اخذ مینمایند گوئیم که امروز حجت
خدا بر خلق اخبار و احادیث معتبره ایست که از ائمه کرام علیهم السلام بدست فقهای اعلام رسیده است
پس هر حکمی را که ایشان بقواعدیکه نزد ایشان مقرر است از آن اخبار استنباط فرمایند حکم خدا
باشد و مردم را اجرای آن تکلیفی نباشد بلکه در حقیقت علماء مجتهدین حجتهای خدایند بر مردم و بر مردم
اطاعت و تقلید ایشان چون اطاعت پیغمبر و ائمه کرام فرض و لازم است زیرا که هر کس که حجت او را
حجت نداند لا محاله حجت خدا را و اخبار بسیار دلالت بر این مطلب دارد و در روایت ابن حنظله است
که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکما
فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد
والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله یعنی نظر کنید بسوی آنکسی که از جمله
شیعیان ما و راوی احادیث ما باشد و ناظر باشد در حلال و حرام ما و عارف باشد باحکام ما
پس بحکومت او راضی شوید زیرا که من او را بر شما حاکم قرار داده ام پس چون حکم بحکم

۱/

از احکام ما حکم کند و کسی از وی قبول نکند آنکس بحکم خدا استخفاف و تهاون کرده است و برما
رد نموده است و رد کننده بر ما رد کننده است بر خدا و رد کننده بر خدا در حد شرک
بخدا است و در یکی از توقیعات حضرت صاحب الامر منقول است و اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیهم یعنی اموری که رو میدهد و حکم آنرا
نمیدانید رجوع نمائید در آنها براویان احادیث ما زیرا که ایشان از جانب من حجتند بر شماها
و من بر ایشان حجتم و از حضرت صادق مرویست که فرمودند الملوك حكام على الناس والعلماء
حكام على الملوك یعنی پادشاهان حاکم اند بر مردم و علما حاکم اند بر پادشاهان و مخفی نماند
که در عالم واجب الاتباع شرط است عدالت و امانت و کم میلی از دنیا و توجه کلی بامور عقبی پس
بی میل هر عالم روا نباشد و در کتاب احتجاج از امام حسن عسکری روایت شده که حضرت صادق فرمودند
وكذلك عوام امتنا اذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر والعصبية الشديدة والتكالب على
حطام الدنيا وحرامها واهلاك من يتعصبون عليه وان كان لاصلاح امره مستحقا وبالترفق
بالبر والاحسان على من تعصبوا له وان كان للاذلال والاهانة مستحقا فمن قلد من عوامنا مثل
هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة فقهائهم واما من كان
من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه
وذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم فاما من ركب من القبائح والفواحش مراكب فسقة
فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شيئا و حاصل معنی حدیث آنستکه چون عوام امت ما از علما
فسق و فجور ظاهر و مخالفت دین بشناسند و ایشانرا حریص بدنیا و خوردن حرام ببینند
باید از تقلید ایشان اعراض نمایند و هر عوامیکه تقلید این علما کنند مانند عوام یهود
باشند که تقلید فساق علمای خود کردند و گمراه شدند و خداوند ایشانرا در این
تقلید مذمت فرمود و اما آنکس از علما که نفس خود را از معاصی و مهالک حفظ نماید
و دین خود را نگاه دارد و مخالفت هوای نفس و اطاعت خدا کند عوام را روا باشد

که



که در امر دین تقلید ایشان نمایند و این مقام مخصوص است ببعض فقهای شیعه نه جمیع فقها زیرا که
بعضی از این فقهاء چون فقهای اهل سنت فاسق و فاجر میباشند و دین به دنیای خود
میفروشند و بجهت تملق اهل دنیا تحریف احکام خدا میکنند پس تقلید ایشان از برای احدی
جائز نباشد همانا اگر راه دلیل بسته نشود و هدایت نتواند کرد و قائم مقام امام نتواند
و بر حجت نتواند نشد و بدانکه شرط نیست در عالم واجب التقلید که مدعی علم قطعی باشد باحکام
شرعیه زیرا که باب علم کذائی مسدود است و ظن عوض کافی است و هر کس که دعوی کند که من
جمیع احکام شرعیه را بوجه یقین و قطع میدانم بطریقی که احتمال خلاف عندهم نرود بی شبهه
[illegible] زیرا که اگر مستند قطع و اخبار اهل بیت و امثال اینها است قواعد مقرره ما
این اخبار و قواعد را میدانیم و بهره فهمیم و هیچ قطع و علم برای ما حاصل نمیشود چگونه علم حاصل
با این اختلاف اخبار [illegible] در اخبار که خود ائمه در میان مردم افکندند بجهت مصالحی چند [illegible]
[illegible] است که اکثر احکام شرعیه از ظواهر اخبار مستفاد میشود و ظاهر لا محاله احتمال
خلاف دارد پس دعوی علم نمیکنند مگر کسیکه تتبع در احکام و اخبار ائمه انام نداشته باشد
و اهل تحقیق [illegible] مظنه نکرده اند و اگر مستند در دعوی علم کشف و سماع از معصوم است [illegible]
مطالبه دلیل کنیم و گوئیم که از کجا تو در این مطلب صادق باشی پس عوام را چگونه [illegible]
که تقلید تو کنند پیش از ثبوت ادعای تو بلی اگر تو از امور غیبیه خبر دادی از برای کسیکه شاید
که عوام تصدیق تو کنند فی حال آنکه در این امور مانند دیگران به خبر [illegible] و تا نه [illegible]
خبر نتوانی داد و اگر مرادت از حصول علم علم عادی است که مرجعش بسوی ظن است ما را با تو سخنی
نیست زیرا که موافقت ما کرده و لکن بهتر است که تعبیر بلفظ مظنه نمائی چنانکه بسیاری از علمای ما
محققین کرده اند و نباید شخص متشرع تعبیر بلفظ موحشی کند که بوی مخالفت با علمای راشدین
از آن استشمام شود و باعث فریب عوام و اختلاف مذهب ایشان گردد و فتنه و غوغا و معاداه
و کینه و مجادلات ناشایسته در میان ایشان پیدا شود و موجب تضیع [illegible]

ایشان کردد و حال آنکه پیغمبران و اوصیاء ایشان همیشه تألیف قلوب نموده اند و صلاح حال مردم کرده اند و از دشمنی با یکدیگر و مجادله و بدکرداری و زشت گفتاری منع مؤکد فرموده اند و از فساد و نزاع نهی نموده اند و بالجمله بر ارباب خرد مکشوف است که طریقه علمای راشدین و مسلک فقهای مهتدین زاد الله امثالهم فی کل حین که مستمر بوده است از ابتدای زمان غیبت حضرت صاحب الامر ع الی الیوم که تألیف این رساله میشود که مطابق است با هفدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۳ بهترین طریقها و راست ترین مسلکهاست بلکه ابدا خلل و عیب جل ذکره از هیچ سبیل رفع نمیشود مگر باینکه در این طریقه سلوک کند و در این جاده مستقیم راه رود و سالکان این طریقه از دو یکی اند و امر کز بر نباشد یا از اجتهاد اگر اهل آن باشند بانحوی که صاحب قوه قدسیه باشد که تواند که احکام شرعیه را از قواعد مقرره استنباط فرمایند و یا تقلید اگر اهل قوه نباشند و صاحب قوه مذکوره نباشند در اول امر از تحصیل علوم رسمیه متعارفه چاره نباشد همانا این علوم مصباح این راه است و بی وساطت مصباح در ظلمات راه پیدا نشود و انکس را که گمان آنستکه در تحصیل احکام شرعیه حاجت باینگونه علوم نیست بی شبهه گمراه است و اهل سر رشته علم نیست زیرا که از جمله مآخذ احکام اخبار ائمه انام است و آنها بلسان عربی است و با شخص لسان عرب و طریقهای استنباط در تکلم و تعبیر معصومین نداند چگونه تواند که مقصود حجت را از این کلمات استنباط کند و از شخصی شنیدم که میگفت عوام نیز بعضا رسیدن در کلمات ائمه صاحب این مقام توانند شد که مقصود امام را کما هو حقه بفهمند اگرچه تحصیل علوم متعارفه نکرده باشند و این سخن بسیار واهی و بی مغز است و با مثال این سخنان اکول عوام میتوان داد و لکن صاحب این گونه کلمات نزد خواص و علما رسوا است و شیخ صدوق در کتاب خصال از صادق آل محمد روایت کرده است که فرمودند تعلموا العربیة فانها کلام الله الذی تکلم به خلقه یعنی زبان عربی یاد گیرید بسبب آنکه خداوند بهمین کلام با خلق خود تکلم فرموده اند و السنت سلوم

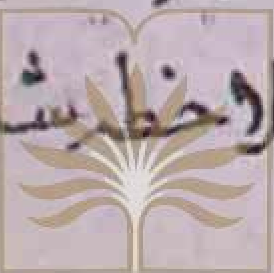
که باد



که یاد گرفتن تربیت صحیحه مدلوله تحصیل علوم دینیه متعارفه ممکن نیست و بالجمله هر کس که از طریقه مستقیمه
فقهای شیعه اثنی عشریه بیرون رود اگرچه بلند کام باشد بی شبهه هالک و گمراه است زیرا
که نجات خود را در این طریقه نباشد و هر کس که استخفاف و اهانت نماید باین طریقه حقه یا انکار علمای
از علمای این طریقه را حقیر شمارد یا با او استهزا کند بلکه اگر عمر تو از مریدان ایشان سخن بد نماید
یا کتابی از کتب فقهیه را بی حرمتی کند یا آنکه بگوید که طریقه مستمره فقهاء باطل است و طریقه
دیگر حق است یا بگوید که نجات در طریقه فقهاء نیست بلکه در فرقه ناجیه غیر از این طائفه اند
یا امثال این کلمات را بگوید که دلالت کند بر اختیار او مسلکی را غیر از مسلک فقها و طریقه
غیر از طریقه علمای ماضیین بی شبهه چنین کسی هالک و گمراه است و تابعان وی نیز ناجی نباشد زیرا
که ایشان لا محاله طریقه علماء و فقها را سلوک میکنند و کینه ایشان را در دل میگیرند و
و با ایشان بنظر حقارت نظر میکنند و علمای محققین را کسانیکه هر از بر و با لو عمر از شرع بیرون
نکرده اند نسبت بجهل و نادانی میدهند و علم و حکمت را در خود منحصر میدانند
و این نیست مگر از اغوای شیطان رجیم عصمنا الله منه ای عزیز من اگر ترا فی الجمله تتبعی
باشد در احوال علمای سابقین از زهد و ورع و علم و حکمت ایشان هرگز با ایشان
گمان بدخواهی برد و اگر نه ببین کتب تحقیقاتیه علیه ایشان را خواهی دانست که قوام
دین مبین بوجود ایشان بوده و خواهی فهمید که ایشان چه حق بزرگی بر ما و بر علمای
این زمان دارند شکر الله مساعیهم چه بسیار از ایشان که بسبب ترویج دین
کشته و مقتول شدند و چه بسیار کتب مصنفه که الان از ایشان باقی است و علما
از آنها منتفع میشوند یا از انصاف نیست که هر عامی نادان ایشان را بجهل و قصور استعداد
نسبت دهد و استعداد و فهم خود را از این بزرگواران بالاتر داند ای عزیز من
خداوند عالم طریقه فقها را باقی و دائم خواسته است و کسانیکه مقصد شان بعضی
این طریقه هستند دشمن داشته است یا نمی بینی که فرقه های بسیار با این طریقه معارضه

کردند و طریقه عداوت علما پیش گرفتند و تمام تعطیل ایشان را از سر افکندند و عوام الناس را
با ایشان بدگمان کردند عاقبت الامر چگونه خداوند ایشان را رسوا کرد و آثار ایشان محو شد
و طریقه علما بلا تبدیل در جای خود باقی ماند و روز بروز تا بامروز زیاده شد
و این نیز دلیلی است بر حقیت این طریقه و بطلان سایر طرق مخالفه قال الله تعالی انزل
من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون علیه فی النار
ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء واما
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب الله الامثال فصل بدانکه از جمله
طریقه های باطله و مذاهب فاسده که در مقابل طریقه حقه فقهای اثنی عشریه پیدا شده
و خداوند سالکان آنرا نیز در دنیا رسوا کرده و دروغشان را بر اهل دانش و خرد آشکار نموده
طریقه فاسده بابیه هدهم الله است و سالکان این طریقه را از آنجا بابیه میگویند
که متابعت کرده اند در سلوک جاده ضلالت شخصی را که معروف بود بمیرزا علیمحمد
شیرازی و او در نخستین امرش مدعی شد که باب الله اعظم است معروف بباب شد و این در سنه
یکهزار و دویست و شصت بود و چون جماعتی از گمراهان این دعوی را از وی باور کردند
یا بجهت خواهشهای نفسانی او را تصدیق نمودند مدعی شد که از صاحب الزمان موعود
که مردم منتظر فرج اویند میباشم و چون آن مطلب نیز از وی قبول کردند مدعی پیغمبری شد و چون
در این دعوی نیز او را تصدیق کردند دعوی خدائی کرد و اتباعش نیز او را در این دعوی صادق
شدند و این اختلاف دعوی او خود دلیلی است بر بطلان مذهب او و پریشانی عقل او
در رفع این اختلاف را بعضی از تأویلات بتکلف محض محض تکلف است و دیگر دلیل
بر بطلان مذهب مخالفت او است با مذهب علمای اعلام و طریقه ائمه کرام و این مرد
مدتی که در مجلس درس حاجی سید کاظم که از تلامذه شیخ احمد احسائی بوده حاضر میشد
و بر ایضاح شافیه محرریه خود را بجهه مبادی مثل اینکه در کرمهای تابستان

در مقابل خورشید با سر برهنه می ایستاده بود و زمان طولانی در آن تسخیر میخواند بود
پس دماغش پریشان گشته و بفهمیدن بعضی مطالب معارف که از سید مذکور
شنیده بود بجهت کم ظرفی که داشت خود را صاحب مقامی از مقامات عالیه که دست
امثال او بان نرسد پنداشته لهذا بدعوی باطل اقدام نموده و وحشت در مردم
افکند و چون او شاگرد حاجی سید کاظم بود بعضی را گمان انستکه او در مسلک با شیخ احمد
موافقت داشته و بابیه با شیخیه فرقه واحده هستند حتی انکه از عالمی شنیدم که میگفت
کل بابی شیخی و کل شیخی بابی و لکن انصاف انستکه شیخیه را اگرچه فی الجمله با علمای ناجیه مخالفت
بلکه عداوتیست ولکن میانه ایشان و بابیه کمال بینونت و عداوت است و باب در بعضی از کتاب
خود منع کرده است از رجوع بکتب شیخ احمد و حاجی سید کاظم و حرام کرده است مطالعه کتب
ایشانرا و در این مطلب تاکید بلیغ نموده است حتی انکه حرمت این را مانند حرمت نزدیکی با
امهات و سایر محارم قرار داده است و این طائفه را با حاجی کرمخان قاجار که امروز
خود را رئیس شیخیه میداند عداوت بسیار است حتی انکه بعضی از بابیه دجال را باو تاویل
کرده اند و بعضی او را اسم رجس خوانده اند و در کتابی از ایشان بنظر رسید که آیه ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم را در شان او دانسته اند زیرا که او خود را در اوایل کتابهای خود عبد اثیم میخواند
و همچنین آیه ذق انک انت العزیز الکریم را و در این کتاب مسطور است که کتب عربیه او بعضی
حاجی کرمخان بدست نیامد تا اینکه شخصی ورقی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشاد
العوام است در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رایحه کبر و غرور استشمام شد که
مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب ارشاد فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
که در سبل نفس سالک است و در مرتبه جهل دعوی ساکن با وجود این کتاب را طلب
نموده چند روز معد و نزد بنده بود گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا
مرتبه ثانیه جائی بدست امد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که



فریب بیست علم او آن بید شرط معرفت معراج نوشته است و چنان مستفاد میشود که اگر بعضی این علوم را
درست ادراک نموده باشد بمعرفت این امر متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا
و علم سیمیا را مذکور نموده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و غفلتها که بهیاکل علم
نامتناهی الهیه وارد آورده و یکنفر از اهل بصیرت ملتفت این مزخرفات نشده با اینکه بر هر صاحب
بصیرت واضح است که اینگونه علوم لم یزل مردود و حق بوده است و چگونه علومیکه مردود دانسته
نزد علماء حقیقی شرط ادراک معراج میشود با اینکه صاحب معراج نهی از این علوم فرموده و قلب
قرآن از جمیع این اشارات مقدس بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات بر خرها لنگ حق سوار
باد پران چون خدنگ والله هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید اگر همه علوم نزد او باشد
باید قلب خود را از همه پاک کند تا سر این امر در قلب او تجلی نماید الیوم متغوصین بحر علوم ... این
و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند [illegible] ضمیرشان
بحمد الله منزه از این اشارات است آه و از اینگونه از طرفین بسیار است و هر یک در رد
طعن و لعن بر دیگری کوتاهی نکرده اند و بالجمله مقصود کلی از وضع این رساله شریفه که
مسمی است برجوم الشیاطین فی رد الملاعین توضیح بطلان مذهب بابیه و بیان فساد طریقه
ایشان است زیرا که ایشان بی شبهه از اهل بدعت و ضلالت اند و رد ایشان بر علما واجب و لازم
از رسول خدا روایت شده که فرمود اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فعلیه لعنة
الله یعنی چون بدعتی در امت من ظاهر شود و عالم علم خود را در رد آن ظاهر نکند لعنت خدا بر
چنین عالمی باد و ما مجملی از مذهب این طایفه را در این رساله ذکر میکنیم و از روی بصیرت و تحقیق
فساد و بطلان آنرا بیان مینمائیم تا احدی را شبهه در فساد و عبث این مذهب نماند بشرط آنکه انصاف
دهد و در طریقه تعصب و لجاج راه نرود بلکه این مذهب فسادش چنان ظاهر است که حاجت
برد ندارد و لکن ما بجهت تکمیل ایمان مؤمنین و اطمینان قلوب ایشان پاره از کلمات و مطالب
این طایفه را ذکر میکنیم و رد مینمائیم تا احدی دیگر احتمال حقیت در مذهب ایشان ندهد تا همها

بسیاری



بسیاری از مردم بجهت عدم اطلاع ایشان بر حقیقت امر ما بسا احتمال الصدق و حقیقت درباره ما
ایشان دهند و چون حقیقت امر را بر ایشان ظاهر سازیم لا محاله از وساوس شیطانیه
اسوده خاطر خواهند شد و رد کردن هر مطلبی اطلاع بر حقیقت او و خلاف طریقه اهل دانش است
و کاه شود که تحقیق مذاهب فاسده نیز لازم شود تا اگر اهل این مذاهب با اهل مذهب حق
معارضه کنند جواب ایشان اسان باشد و عوام الناس که حکم انعام دارند و هر روز
بجائی میروند و از بی شعوری هر دم مذهب تازه میگیرند و زمام ارادت بدست کسی میدهند
ضائع و کمراه نشوند زیرا که ایشان باندک سخنی از دین میکردند و بجزئی ملاحظه با خویش میکنند
پس ما الحال بر سر سخن میرویم و میگوئیم که این مرد مدعی که رئیس طائفه بابیه بوده است
مدعای او از چهار مطلب بیرون نبوده است اول انکه من باب الله هستم و مرادش
از این کلام اگر انستکه من وکیل حضرت صاحب الامرم و بخدمت او میرسم و اخذ احکام و معارف
از وی مینمایم و بخلق میرسانم و ادراک احکام خدا و ساطت من ممکن نمیشود میگوئیم گرچه
زمان غیبت کبری حضرت را وکیلی نمیباشد و احدی را دعوی مشاهده ان بزرگوار نشاید چنانکه
بعضی از اخبار بر اینمطلب دلالت دارد و در پیش از این زمانها نیز جماعتی چند مدعی اینمعنا
شدند و عاقبت دروغشان بر مردم ظاهر شد و الان هیچ اثری از انها باقی نیست سلمنا که هذه مسئله
مذکوره در این غیبت نیز روا باشد و لکن حجت تو بر اینمطلب چیست و بی حجت چگونه ترا در این دعوت
اجابت کنیم و اگر مرادش انستکه من از اهل کشف و شهود شده ام و از حضیض ظنون و اوهام
بذروه علم الیقین و عین الیقین رسیده ام پس بر مردم لازم است که مرا مرشد و لازم الاتباع
دانند و زمام ارادت خود را بدست من دهند میگوئیم که ترا در این دعوی دلیل چیست و مجرد دعوی
کفایت نمیکند و الا هر کس را رسد که این ادعا کند نیز چنین است بلکه صاحب کشف باید بر هر چیز
مطلع و بهر علمی و سری واقف باشد و این مرد در بسیاری از مطالب ظاهره معطل میماند و چون
از وی سؤال میکردند جواب نمیکفت و چون میکفت مطابق واقع نبود و جوابش مطابق سؤال نمیشد



واگر مرادش اینست که من چون علی بن ابی طالب و سائر امامان باب علم و حکمتم چنانکه رسول الله ص شهرستان علم و حکمت بود میگوئیم که علی مکرر سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و بهر علم دانا و بهر صنعت توانا و بهر زبان عارف بودند و این مرد از لباس علم و معرفت برهنه بود و از هیچ سؤالی جوابی نداشت و بغیر از زبان فارسی رایج و عربی غلط بسیار رشته نداشت البته شنیده‌ای که بعضی بزبان ترکی با او مکالمه کردند جواب نگفت ملکه گفت من ترکی نمیدانم حکایت کرده اند که معتمد الدوله اصفهانی محفلی را ترتیب داد و فضلاء اصفهان را بآن محفل دعوت کرد که تا دانش باب را امتحان کند و چون در آن مجلس حاضر شدند باب در آمد و بر صدر مجلس بر نشست آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامهما ابتدا بسخن کرد و گفت که متشرعه از دو فرقه بیرون نیستند مجتهدین و مقلدین تو از کدام یک از دو فرقه باب گفت که من تقلید نکرده ام و عمل باطن و ظاهر را احرام داده ام آقا محمد مهدی فرمود که الیوم باب علم مسدود است تو این علم از کجا آوردی باب گفت که در مقام طفل ابجد خوان نیستم و در مقام ذکر و فؤاد ست تا برسد که با من از آنچه ندانی سخن گوئی پس میرزا حسن که پسر ملا علی نوری بود و در علم حکمت مهارتی تمام داشت گفت که ما در اصطلاح خود از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس آن مقام را ادراک کند بر هر شیئی احاطه کند و هیچ چیز از وی غایب نماند و هیچ مطلب مخفی نباشد آیا شما را چنین مقام بهم رسیده است باب گفت بلی هرچه میخواهی از من بپرس میرزا حسن از سه مسئله سؤال کرد اول طی الارض دویم سر مهمانی علی در یکشب در چهل خانه سیم سر عیب بودن اسماء در زمان سلطان جابر باب گفت که جواب این مسائل را مشافهة بگویم یا بر صفحه بنویسیم میرزا حسن گفت امر با تو است باب قلم بدست گرفته و بنوشتن مشغول شد و تا آخر مجلس سطری چند نوشت میرزا حسن برداشت ملاحظه کرد گفت ما نا خطبه عنوان کرده و کلماتی چند بعنوان اختتام نموده و آنچه ما خواستیم هیچ جواب ننوشته و بالجمله چنین کسی که از جواب مسائل مذکوره عاجز باشد شایسته دعوی کشف و شهود و رسیدن بمقام ذکر و فؤاد و شراکت

و شراکت با علی در مرتبه بابیت نیست و این مرد در این دعوی مسبوق است بجماعتی چند از صوفیه
که بجهت فریب عوام کالانعام از این قبیل دعواها کردند و عاقبة الامر خذلان ایشان ظاهر
گردد و تفصیل مذاهب ایشان در رساله دیگر مذکور است و اگر مرادش آنستکه من نیز از جمله علما
هستم و بر مردم تقلید من لازم است میگوییم که اولا دعوی این مقام دلیل میخواهد تو کی درس
خواندی و از کدام عالم با سر رشته شدی سلمنا ولکن چرا باید مردم تقلید شما را مخصوص کنند تا
آنکه این همه علما در اطراف عالم منتشرند که مسلم العلم والزهدند و چرا باید اسم تازه بر روی
خود گذاری و عوام را گمراه کنی دوم آنکه خداوند و معبود خلایقم پس مرادش اگر از این سخن
ظاهر او ست یا آنکه مرادش مثل مراد بعضی از صوفیه است که قائل باتحاد یا حلول است میگوییم که جواب
این سخن واضح و هویداست زیرا که عبد ذلیل چگونه تواند خدا شود و خدا چگونه تواند که در
بنده خود حلول نماید یا با او متحد شود و ادله عقلیه و نقلیه بر بطلان این مطلب گواه است و تفصیلش
در رساله دیگر مذکور است و اگر مرادش آنستکه من مظهر صفات و اسماء خداوندم بطوریکه
هر کس مرا ببیند خدا را دیده و هر کس مرا عبادت کند خدا را عبادت کرده و هر کس مخالفت من کند
مخالفت خدا کرده میگوییم دلیل تو در این دعوی چیست فقط ادعاست و برای هیچ دلیلی نیست مگر آنچه
خواهی شنید و بر او خواهی خندید اگر من اهل این مقام باشد سیم آنکه من پیغمبر و رسول خدایم
و بر خلق مبعوث شده ام چون سائر پیغمبران و بر خلق اطاعت شریعت من لازم است و باین دعوی
در آیاتی چند از کتاب خود اشارت کرده است و از آنجمله این است که در کتاب من لدی العلام لمن آمن
بالله وآیاته و کان رضیا وانه تذکرة لمن فی ملکوت السموات والارض و ما من اله الا الله قل کان
علیا کبیرا قل الحق من کتاب ربک الله الذی لا اله الا هو ان هذا غلام امن بالله وآیاته و ما جعل الله
شریکا سبحان ربنا لا اله الا هو انما الرسل کل قالوا ان لا اله الا هو یعبد له ما فی السموات
و ما فی الارض وانه کان غنیا کریما هو الذی ارسل بعبده بالهدی والحق لیظهر دین القویم علی
من فی ملکوت الامر والخلق و هذا دین الله آمنا به وان کنا قد کفرنا به فقد فعلنا اثما عظیما

تنکیر کله معبود صفات خدا معبود ... دارای صفات ... و از نظر ... معبود ... صاحب



یا ملاء المحبین اشکروا الله یومئذ وابشروا انفسکم فی ذلک الصراط الاعظم فانه والله
لهو الحق فی کل الصحف المنزلة من السماء وما بعد الحق الا الضلال وکان الامر من لدی الله فی
شان نقطة اولی مقضیا وما نقطة الاولی الا احد من رجالکم ولکنه بقیة الله و نفسه
الاعلی وما من اله الا الله وانه کان علی ما یشاء قدیرا ان الله ارسل نفسه بالهدی
والحق وما جائکم بایة الا باذن الله وعلی الایات بینات علی انه لا اله الا هو وان
نقطة الاولیة جائکم بالحق من لدی الله وان هذا الغلام امن بالله وایاته وکان لله
عبدا سنیا یا ایها الذین امنوا لا یجدکم الصوت والباس یومئذ و یتلوا ما تیسر
من کتاب الله ولا تصعبوا علی انفسکم شئونات الامر ولا یرتد منکم احد کلک یغطکم یومئذ و یلهکم
الامر فی ذلک الکتاب من قبل قد هدینا کم الی الله بالحق وکان الله علیما و علی ایکم و علی الملک
شهیدا میگوئیم اولا که از بشر دانسته که محمد تمام پیغمبران بود و هیچ کس را بعد از او شایسته
دعوی پیغمبری نباشد واین مطلب را با دله عقلیه و نقلیه ثابت کرده ایم وثانیا
اینکه از شرایط صدق مدعی پیغمبری معجزه است واو دلیل بر پیغمبری هر پیغمبر است زیرا که اگر
این مطلب شرط نباشد هرج و مرج در دین لازم اید وصادق از کاذب فرق و دوست از دشمن
جدا نشود و در اینصورت حجت چگونه بر خلق تمام شود و خدا از عمل ایشان چگونه مواخذه
نماید پس از امیرزا مدعی میپرسیم که ایا در این دعوی معجزه هم داری یا نه اگر بگوید ندارم حرفش
ظاهر است واگر میگوید دارم میگوئیم بنما و حال انکه واضح است که هیچ معجزه از وی
ظاهر نشده است بلکه کارهائیکه از جوکیان و ساحران و کاهنان و رمالان و منجمان
بندان میاید نیز از او بروز نکرده وکسیکه ثقه باشد از او نقل نموده بلی از مریدان
او بعضی مزخرفات بر او بسته اند تا عوام را فریب دهند و حال انکه خود امیرزا میگوید که مرا
هیچ معجزه نیست جز ایات تبیان و هر کس از من غیر از این معجزه حکایت کند دروغ گفته است واین مطلب را
در باب تاسع من الواحد السادس از کتاب خود میگوید بعبارتیش این است مرا سندی بغیر کتاب الله
و ایات



و ایامات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یری معجزة بغیرها فلا حجة له و من
یدعی الآیات فلا یعترضه احد و لا بد ان یقرأن ذلک الباب فی کل تسعة عشر یوماً مرة واحدة و یتفکر
فیما نزل فیه باللیل و النهار و معنا فقره اخیره چنانکه در بیان فارسی مسطور است اینستکه در هر
نوزده روز یکدفعه در این باب نظر کند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئون دون
آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست و علی هذا پس منحصر شد معجزه این مرد در آیات و کلمات
از زبان او جاری میشد است و در اینجا اولاً میگوئیم که مقام پیغمبری مقامیست که چون خداوند
بنده را بان برگزیند هیچ امری نباشد مگر آنکه او را بر وی قدرت دهد همانا اگر چنین نباشد حجت
بر خلق تمام نخواهد بود و مسلّماً که این مطلب شرط پیغمبری نیست و منحصر است معجزه در آیات منزله که
خلق از اتیان بمثل او عاجز باشند و لکن میگوئیم که این مطلب دخلی بتو ندارد زیرا که آیاتیکه نو
آورده که نه فصاحت دارد و نه بلاغت و نه موافقت قواعد نحویه و عربیه دارد و نه با
بلغات عربیه و نه لفظش صحیح است و نه معنی دارد که طلبه از طلاب بهتر از او میتوانند آورد
پس چگونه شود که امثال این مزخرفات معجزه شود و ناسخ قرآنی باشد که همه فصحای عرب از اتیان
بمثل او عاجز شدند و باین مطلب اقرار کردند و اگر مثل این مهملات معجزه باشد هر بی سر و پا را رسد
که بجهت جاری شدن زبان او باینگونه مزخرفات دعوی پیغمبری کند پس از چه روی توان تکذیب پیغمبر
مسیلمه کذاب و سجاح و امثال ایشان را بلکه از انصاف دور است که این مرد را باین مهملات پیغمبر دانیم
و انجماعت را با کمال فصاحت و بلاغت تکذیب نمائیم سبحان الله این مرد با وجود اینگونه کلمات که غلطش
بر هر ذی شعوری ظاهر است اعتقادش اینستکه احدی را قدرت بر اینکه مثل کلمات او بیاورد نیست چنانکه در
اوایل کتاب بیان خود میگوید که در این کور خداوند عالم نقطه بیان آیات و بینات خود را که اعظم مراده
و او را حجت ممتنعه بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمی توانند بمثل آیاتیکه
خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند یقین مشاهده
میکند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر که

جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او شمس رسل
کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن
تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشته باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با
وجود یکه کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة الله را نمایند و لکن کل عاجز شده و نتوانسته
و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب شهید بود در علو امر الله حیث نما زیرا که از نفسیکه بیست و چهار
سال از عمر او گذشته و از علومیکه با آنها متعلم میگشته متبری بوده و حال با این نوع که تلاوت آیات
مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض دو شبانه هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفسیر دقیقه
و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر میفرماید که کل علما و حکما در ان موارد اعتراف
بعجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کل ذلک من عند الله است علمائیکه از اول عمر تا آخر اجتهاد نموده
چگونه در وقت نوشتن تسطر دقت نموده و آخر الامر کلماتیست که لائق ذکر نیست الخ اه و ایضا
میگوید که حال امر از دو شق بیرون نیست یا اینکه شما هم اتیان کرده اید کلماتی مثل آیات او و حاضر
و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافیست سبحانک اللهم انک سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة
من تشاء و لتنزعنها عمن تشاء و لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء
و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل شیء تجلی
ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا اگر تکلم نمائید مثل انچه او تکلم نموده بر فطرت
و بنویسید مثل انچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی کنید دلیل اثبت از اینکه انچه
کرده اید بعجز حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این
آیات را نازل فرموده چنانچه مثل این آیات بعدد صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف و مناجات
و صور علمیه و حکمیه او و در عرض شش ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا باسرع طوری که کاتب
نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت مینماید میتوان منکر شد که هرگاه از اول ظهور تا امروز
میگذاشتند چه قدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگویند که این آیات سفیها عجب تشبیه

ابدا و بمثل اگر ... نازل

نظر



نظر کند در قران هر کجا خداوند در مقام اثبات نبوت رسول بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم
تامل نمائید در حالی اینکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک
تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح وهمت کل امة برسولهم لیأخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا
به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و در مقام کفایت کتاب نازل فرمود اولم یکفهم انا انزلنا علیک
الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون الخ اه و کتاب بیان او از اینگونه کلمات که
مجموع دعوی بی معنی است مشحون است و در جای دیگر میگوید که اگر همه مردم جمع شوند نتوانند که انشاء
کنند مجری از حروف بیان بلکه نقطه از نقطه او و این سخن بنهایت بی مغز و بی معنی است کیست که مثل حروف
و نقطه ایشان نتوانند کرد و اینکه ذکر کرد که از حین نزول بیان باید کسی بآیه ایشان تکلم کرده شد تا سکوت قران قاصر بود
که با این مطلب چه حاجت بود و فائده اینکار چه بود علاوه بر اینکه مراد از آیه اگر مثل آیات قرآن است
احکل ایشان مثل آن نتوانند کرد و اگر مثل آیات مهمله تو است هیچکس از ایشان مثل آن عاجز نیست چنانکه
خود حقیر را در مناجات و خطب کلمات بسیاری است که اگر انصاف دهند بنهایت از کلمات این
شخص بهتر و صحیحتر و خوبتر است و اینکلمات از مرد رسن بیست و دو ساله که ظاهر شد تامل و بی سکون
قلم و اینکه گفته که در پنج ساعت هزار بیت بی فکر و تامل در مناجات مینویسد میگوئیم اولاً بر فرض تسلیم
این مطلب کار مهمی ندارد بخصوص از برای کسیکه عادت کرده باشد و شغل خودش را در این کار
منحصر کرده باشد و مشغول باشد به بسیار خواندن قران و ادعیه پس اینکار کسبی باشد و از تکرار
و مداومت ملکه اش حاصل شود و معجزه کسبی و ملکی نباشد بلکه موهبتی باشد از جانب خدا و ثانیاً
اینکه اگر این هزار بیت صحیح باشد و معنی داشته باشد کمالی است نه مثل آیات تو که الحال بعد از
اینکه جمعی از مریدان تو او را تصحیح کرده اند نه صورت دارد و نه معنا و ثالثاً اینکه یکدفعه میگوئی که
در پنج ساعت هزار بیت مینویسم و یکدفعه دیگر میگوئی دو هزار بیت کدام را قبول کنیم و رابعاً
و اینکه ذکر کردی که خداوند در قران از برای اثبات نبوت رسول بآیات استدلال کرده است میگوئیم
اولاً این مطلب نفی نمیکند سایر معجزات را از آنحضرت کیف و معجزه شق القمر را در قران ذکر میکند با اینکه

معجزات آنحضرت بتواتر ثابت شده است و ثانیاً اینکه از کلام تو چنان مستفاد میشود که جمیع معجزات انبیا
معجزه منحصر در آیات بوده مثل آنکه جز محمد هیچ پیغمبری معجزه خود را در کلمات و آیات خود قرار نداد
بلکه هر یک را معجزه بود در این مطلب بحسب اقتضای عصر او مثلاً صالح ناقه آورد و موسی ید بیضا و عصا و امثال
اینها نمود و عیسی احیا اموات کرد پس اگر معجزه منحصر در آیات و کلمات باشد باید هیچکدام از انبیا
پیغمبر نباشند و مراد از آیات هم قرآن مطلق بیّنه بر پیغمبری است و ثالثاً آیات در وقتی معجزه است
که صحیح و موافق لسان عربیت باشد و شبهه قرآن چنین است و اما آیات تو موافق هیچ لسانی
از السنه عربیه نیست بلکه مخالف قواعد مقرره است پس چگونه توان او را معجزه قرار
داده بر خلق بآن احتجاج کرد و اگر میگوئی که اینکه من اعراب زده ام نیز یکنوع از وجوه عربیت است
که تا بحال از مردم مستور بوده میگوئیم که این مطلب دلیل میخواهد و الّا هر مهمل گوئی میآید
که مهملات چندی بهم بافته ادعای پیغمبری کند و بگوید که معجزه من این کلمات است و بوجهی از وجوه مستوره
ظاهر شده است پس اگر میگوئی که من خود حجتم و خبر من لامحاله صدق است میگوئیم که تو حجیت خود را
از این آیات میخواهی ثابت کنی و میگوئی که معجزه من منحصر است در اینها پس تصدیق تو موقوف باشد
بر ثبوت معجزه بودن این آیات و معجزه بودن اینها موقوف است بر تصدیق تو و تا چگونه مدعی تو را
باور کنیم و تو را صادق دانیم بلی این سخن از کسی مسموع است که معجزات دیگر اثبات حجیت خود کرده باشد
و از همین مطلب ظاهر میشود جواب آنچه در باب اول من الواحد الثانی از کتاب بیان خودش
میگوید که اگر نکته گیری در اعراب قرائت با قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این قواعد
از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب آیات این قواعد
و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار این
نوع آیات و کلمات عظیمتر نیست زیرا اگر ثمره این علوم فهم کتاب الله است و بر شجره که کتاب
الله نازل میشد نماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند
نازل فرموده ثابت است و چه بسیار از اشخاص که صاحب کل علوم هستند و لکن ایمان

ایشان

ایشان تأسی نیست زیرا که ثمرهٔ این علوم علم با و امر الله است نه دون آن که اگر بنفسه این
علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه
شرف برضای خداوند است انتهی سبحان الله ایعزیز من متنبه شو و به بین که این مرد بچه زخرفات
میخواهد امر را بر مردم مشتبه کند و عوام را گول زند و خود را مقابل محمد بلکه بهتر از او
قلم دهد و این مهملات را مقابل قرآن بلکه اکمل حساب نماید خداوندا من که او را ندیده بودم
نمیدانم آیا امر بر خود او نیز مشتبه بوده و خود چنین پنداشته بود از روی جهل مرکب یا
اینکه از روی تعمد میخواسته دین را بر هم زند و مردم را ضایع کند و بجهت دو روزه دنیا
و ریاست فانیه آخرت باقیه را بر باد دهد خداوندا ما را از شرور نفس حفظ نماید و لا باس که
ما بعضی از آیات و کلمات او را در اینجا ذکر کنیم تا حق محقق شود و اهل ایمان بدین خود مطمئن گردند
و احتمال صدق در دعوی او ندهند پس میگوئیم که از جمله کلمات او این است فطوبی لمن لا یری من شیء
الا و یری فیه ظهور ربه و لا یسکن لشیء الا بالله و لا یری من شیء الا آیاته و لا یعتقد فی الله ما یعتقد
لخلقه لان الله لم یکن فی شیء و لا من شیء و لا علی شیء و لا الی شیء و لا یذکر بشیء و کل شیء دونه خلق له لن یعرف
بکنهه احد دونه و لا یوحده بذاته احد سواه و کل ما قد عرف المشیة ما عرف الا نفسها و کل ما قد
عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیة منها و ان الله بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبح و لن یقدس
و لا سبیل لاحد الیه الا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیته و استقلال لم یزل کل شیء لم یکشف
و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و ساذجیته و انه
فهو فی اعلا علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل
نعت و علاء لم یزل الله کان الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا معتمدا لم یتخذ لنفسه صاحبة
و لا ولدا و ان ما دون خلقه لم قد خلقه بامره و انه لم یزل و لا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لا یکون
غنیا عن دونه و مستغنیا عن ذاته بذاته و کیف لا یکون مستغنیا عن غیره سبحانه و تعالی عما ینبغی لعلو قدسه
و سمو ذکره انه کان علیا علیا ایعزیز من انصاف بده که آیا کسی این کلمات را با اینکه بهتر از آیات

مثل

بتوانند بگویند ملی عوامیکه سررشته عبارت ندانند و از کلمات علما و ادبا و حکما خبر ندارند
شاید که چنین گمانی کنند و از آنجمله اینست لتکونن اولتم ینظهرنه الله یوم القیمه لتکونن مشرکا
فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم ولاحذر ربکم ان لا تحتجبن به او ان کل نفس لتکونن مشتبدون
جبرا فان ذلک لهو العذاب العظیم و از آنجمله است قل صدق الله وعده کذلک یغفر الله الغنی الی
ان لا یبقی له من اثر فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله الاشیاء
بامره انه علام قدیر و نیز از آنجمله است ولتنظرن ظهور الله فان الساعة لتاتینکم بغتة و انّ
علی الله ربکم انتم تعرضون و نیز از آنجمله است اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت
الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین نشؤا علی
ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تهتدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما انزل الله علی فاذن بانفسکم تحتجبون
و انی انا الکنت غنیا عنکم من قبل و لاکونن غنیا عنکم من بعد فلتنفقون انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی
تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما انزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف
السبع و البیان و کان مؤمنا من قبل بمحمد رسول الله و الفرقان کیف انتم یومئذ ان یغنین انفسکم
اللهم کک انتم ان تعلمون تستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تصرن فی البیان بعد ما قدر الله
علی الایات من عنده انه علی کل شیء قدیر و انی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما
قد اظهرنی قبل الاخرین من قبل انی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون و لا تؤمنن الا
بالله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل
ما عندکم کمثل ما یدک المراة علی شمس السما کک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی
البیان ثم ح ان یا عباد الله فاتقون و از آنجمله است آیاتیکه در تفسیر سوره یوسف نوشته است فسوف
یعذبکم الله فی یوم القیمه من حر الشجرة المنجر فی ارض السجین التی قد کانت فی ام الکتاب من حکم الباب فوق ما
افلا تعقلکم باللیل و النهار ما لکم کیف تمشون فی ارض الله من غیر الحق و لا تؤمنون بآیاتنا علی الحق بالحق لص الحکما
مؤمنا کیفلا هو الله الذی لا اله الا هو ما جعل الله فی یومکم هذا دون عبده علی الحق بالحق من عنده

من

من عنده على العالمين شهيدا قل يا اهل الفرات لا مقام لكم فارجعوا الى مساكنكم وارتقبوا امر الله الاكبر
على الحق بالحق من ربنا فوربكم لقد جائكم من بين ايديكم ومن شمائلكم بالبينات الاكبر على الحق بالحق القتل
مرارا وانتم لا تشعرون بآياتنا على الحق بالحق وقد يدعوكم الرحمن بذكره في ذلك الباب الاكبر وقد كان
الامر في ام الكتاب مقضيا وانكم ان تطمئنا بالحق على انفسكم فما لكم لا تقدرون بكسب الخير من ذلك الباب
العلي الكبير قليلا يا ايها الحبيب فاستمع ندائي من الله مولاك الحق عن نفسك الاكبر انه لا اله الا هو يا عبادي
فاسجدوا لله واعبدوه في سبيل هذا الباب الاكبر واستعملوا من العطر الخالص ما استطعتم في الصلوات وبين
الاوقات وارسلوا الى الذكر الاكبر احسنه وخذوا لانفسكم خاتما من العقيق الحمراء على اسم الباب ليكون
عند الله العظيم في قولي لذلك الباب العلي مذكورا يا اهل العما استمعوا ندائي من هذا القمر المنير الذي ما ابدت للطلعة
الحق على محمد هذا الغلام المبشر في المغرب الذي محمد في كل الالواح سرا مستسرا على السر مسطرا على السطر في المحمر
قد كان بالحق حول النار مسطورا يا ملاء الخلق استمعوا ندائي من نقطة القلب من هذا الغلام العربي الفصيح
الاعظم اني انا الله لا اله الا انا ما نزلت في هذا الكتاب في شان الذكر الاكبر هذا الاحرف مثال على الحرف
من مثل نقطة المقطوع التي قد كانت حول الباء وكان الحق معروفا وما من نفس قد بدل حرفا من هذا الكتاب
فسر بآيته الا وقد حكمنا له في ام الكتاب بالنار التابوت في قعر الجحيم دائما على الحق بالحق خالدا ابدا وما
نغفر له وما نفذ دله في يوم القيمة ظهرا من الذي من بعض البقر قطعا و همين قدر از آيات او كه ذكر شد
كفايت ميكند و زياده بر اين تفصيح عبارات كه در رساله مجمع المهملات بسيار از كلمات و آيات او
و تعبيرات او را ذكر كرده ايم اگر تو خوب تامل كنى و انصاف دهى كه اينگونه مهملات را چگونه مقابل
قرآن مشتبه كرده است سبحان الله ميگويد كه اين آيات من همان قرآن است كه بوجه اشرف نازل شده است
آيا جاى تعجب نيست كه اينگونه سخنان ميگويد و خود را از رسول الله و ائمه اشرف ميداند اين الثرى من الثريا
والنعامة من الكركي و بالجمله دعوى پيغمبرى او بنهايت واضح الفساد است چگونه فاسد و باطل نباشد و حال
آنكه او را در اين دعوى هيچ حجتى نيست بلكه حجتهاى بسيار بر بطلان دعوايش تمام است و از جمله آنست كه
حكمت بعثت هر پيغمبرى باز داشتن نفوس است از مهالك و هدايت ايشان است بصواب مسالك

ملاحظه نظم دین و دنیا شده است که تا فساد و نزاع و صفات رذیله مرتفع شود و بتوان قطع ان از ایشان
این مرد ضال مضل نقل شده است که در اوایل ظهور ریشه‌ها ایها او زنان مردم را بر دیگری مباح نمود
و تکلیفات را بالمره از میان بوداشت و کفت امکنت و زوجت قد فرا من البدان پس نفوس شقیه
و اراذل ناس که مدتها بود که طالب بهانه بودند که زمام اتباع دین مبین را از کردن بیاندازند
او را متابعت کردند و زنان خود را آراسته کرده بمجلسها بردند که تا از زنان اجنبیات بهره گیرند
ایعزیزمن آیا این طریقه جز شناعت عالم چیزی بر او مترتب میشود و اینجا دین و دنیا نظم میکرد و اگر
کوئی که این مطلب دروغ و افترا است بر این طایفه هرکز اعدای این احکام نکفته‌اند و از شنعه او کسی
اینکارها نکرده میگویم که من خود از بعضی از این ملاعین که خود را رئیس طایفه میدانست شنیدم
که کفت که اوایل امر چنین اذنی داده شد که تا نفوس از شریعت سابقه بالمره منحرف شوند و مخالفت آن
بر ایشان سهل شود و بعد نسخ شد ایعزیزمن چه مشهور است مذهب اینمرد بمذهب مزدک که از حکمای
عجم بود و بر باطل دعوی پیغمبری کرده و کتابی ترتیب داد و اسمش را دیسنا گذاشت و آداب شریعت
خود را در آن کتاب ثبت کرده است و از آنجمله آنستکه آنچه نور بان راضی نیست و اهرمن از آن خشنود است
قتال و نزاع باشد و اموال را باید مباح کرد تا هر کس خواهد مال هر کس را ببرد و همه مردم را در
اموال و زنان یکدیگر شریک باشند چنانکه در آتش و آب و علف شریکند و چون مکین را از این شکوه باشد
و دیگر از اذن زشتی و شرط عدالت آنستکه این کس زن بخیله خود را یکچند مدتی به برادر دینی خود وا
گذارد و زن زشت او را بگیرد و همچنین مال خود را با نادار قسمت کند و از احکام او ست مناکحت و وطی با
محارم چنانکه از طایفه باسیه نیز حکایت شده است در بعضی از تواریخ نقل شده است که قباد که
پادشاه ایران بود بدین مزدک متدین شد پس اشرار و جهال دست بفروج و اموال مردم دراز کشایند
بنا بود که اراذل با مخدرات افاضل در آویختند کار بدانجا رسید که روزی مزدک بحرمخانه
قباد رفت و خواست که با زوجه او که مادر نوشیروان بود در آویزد اسم طلب از نوشیروان گرفت
و لکن از بیم قباد هیچ نگفت لاجرم از در تضرع پا مزدک را بوسید و او را از این عزم رجوع داد و چون قباد

۴ و سبب قتال و نزاع در میان مردم خوردن و مال منیست پس نزاع و خشونت زنان را باید رها کرده تا هر کس میخواهد در آمیزند و هرکس با ایشان هم
قمی شود



از دنیا رحلت نمود و انوشروان بر سریر سلطنت جای کرد و مزدک را حاضر ساخت و گفت ای لعین
در شریعتیکه نهادی سخن میگوییم و اگر با برهان بر تو غالب شوم ترا و مریدانت را میکشم پس گفت اگر
کسی را که در امری زحمت کشیده و رنج برده باشد با کسیکه هیچ زحمت نکشیده در مزد برابر کنیم رشید باشد
یا نه مزدک گفت ستم باشد نوشیروان گفت که پس چگونه حکم میدهی که کسی زحمتی بکشد مالی بدست
بیاورد و آنرا بکسی دهد که هیچ نکشیده باشد در جمع مال و باز از وی پرسید که اگر یکنفر در زمین
تخمی بپاشد و زراعت کند آیا محصول آن زرع مخصوص زارع باشد یا نه گفت از مال زارع است
نوشروان گفت پس چگونه زن یکی را بدیگری میدهی و نطفه مردم را مخلوط کنی و از اینگونه پرسشها
از وی نمود و گفت ای مزدک این شریعت که تو قرار داده رسم نیکی برد و فرماندهی و فرمانبری همه برخیزد و هیچ
کس اولاد کسی را نداند و اشرار در هم او شد و جان و مال مردم را هدر کنند پس گفت ای مزدک
آن روز که پای تو را بوسه زدم بوی بد جوراب تو در دماغ من جای کرده است و حکم داد تا
مزدک را بکشند و بردارش کشیدند پیروان او در آن روز بسیار بودند صد هزار نفر از
ایشان را در همان روز سر از تنشان برداشتند و بردارشان زدند پس زنان مردم را بجانب شوهر
خویش فرستادند و اموال هر کس مالی را باو رسانیدند و اگر صاحبش نبود بوراث او دادند فالحمد لله
علی تدبیره لاهل البدع دعوی چهارم باب ضلالت مآب اینکه منم همان مهدی موعود و قائمیکه مردم
سالها است منتظر او بوده و منم همان محمد بن الحسنی که منصوص است امامیه و قائمیت او و در بسیاری
از کلمات خود باین مدعی تصریح کرده است و اکثر مریدانش او را باین اسم میخوانند و اکثر در
اول تفسیرش بر سوره یوسف میگوید الله قد قدر ان یخرج ذلك الكتاب فی تفسیر احسن القصص من عند
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجة الله
من عند الذکر علی العالمین بلیغا یا معشر الملوك و ابناء الملوك انصرفوا عن ملك الله جميعكم علی الحق
بالحق جمیلا یا ملك المسلمین فانصر بعد الكتاب ذكرنا الاكبر بالحق فان الله قد قدر لك و للحافین من
حولك فی یوم القیمة علی الصراط موقفا علی الحق مسئولا یا ایها الملك تالله الحق لو تعاد مع الذكر

ليحكم الله فى يوم القيمه عليك بين الملوك بالنار ولن تجد اليوم من دون الله العلى على الحق
بالحق ظهيرا يا ايها الملك طهر الارض المقدسة من اهل الردّ للكتاب من قبل يوم جاء الذكر فيها
بغتة باذن الله العلى على الامر القوى شديدا وان الله قد كتب عليك ان تسلم الذكر وامره و تسخر
البلاد بالحق باذنه فانك فى الدنيا مرحوم على الملك و فى الاخرة من اهل جنة الرضوان حول القدس
قد كنت مسكونا يا ايها الملك لا يغرنك الملك فان كل نفس ذائقة الموت قد كان بالحق على الحق من الله حكما
مكتوبا و ارض بحكم الله الحق فان الملك فى ام الكتاب على شان الذكر بايدى الله قد كان بالحق مسطورا
وانصر الله بانفسكم واسيافكم فى ظل هذا الذكر الاكبر لهذا الدين الخالص بالحق على الحق قويا و ان تزين
الملك خير عن الله الذى لا اله الا هو الحق العادل و اعزل نفسك عن الملك فانا نحن قد نرث الارض
ومن عليها باذن الله الحكيم وانه قد كان بالحق عليك و على الملك شهيدا وان ملككم هذه باطلة وقد
جعل الله متاع الدنيا للمشركين وان عند الله مولكم حسن الماب قد كان بالحق على الحق قد عاد ان
لنا فى جنة الخلد ملكا رفيعا نعطى من نشاء من عبادنا ممن كان فى هذا الباب لله ولا يا من على الحق
نصيرا يا معشر الملوك بلغوا اياتنا الى الترك وارض الهند بالحق على الحق سريعا وما وراء ارضهما من شرق
الارض و غربها بالحق على الحق قويا حاصل ومعنى فقره اولى انستكه خداوند تقدير فرموده است
كه ظاهر كنند تفسير احسن القصص را بر سوره يوسف بزبان بنده آنها اينكه او در بسيارى از مواضع با اسم
باب خوانده است و لكن احتمال دارد كه مرادش احمد بن الحسن خودش باشد و از بسيارى از
كلماتش ظاهر ميشود كه هرجا كه دعوى بابيت ميكند مرادش همان مهدويت و خاتميت است و بالجمله
اين دعوى از او قطعا صادر شده است و ما بعون الله و منه و توفيقه تحقيق بطلان اين دعوى را
در طى شش فصل مكشوف مينمائيم و فساد اين عقيده را در اين فصول واضح و روشن ميكنيم تا اهل ايمان
از مطالعه ان بمقام اطمينان ايند و از شك و حيرت خارج شوند پس اين عبد حقير را بدعا خير ياد
نمايند فصل اول بدانكه شبهه نيست در اينكه خداوند را بايد قائمى باشد كه عدل
بعد كه مهدى باشد از خاندان او و سلطنت نمايد در اخر الزمان در ارض و جميع فرق بر اين مطلب اتفاق

دارند

و حجت خدا باشد بر جميع مردمان و مراد از عبده خود بابيت است و از لفظ فقره چنان مستفاد ميشود كه خود را نايب صاحب الامر ميداند و ليك از خود



دارند و در بسیاری از کتب سابقه اشارت بوجود چنین کسی شده است در هر ملتی باسمی جداگانه
و اگرچه اختلاف بسیار واقع شده است در تعین او و کیفیت سلطنت او و لکن فرقه امامیه اثنی عشریه
اتفاق شده اند که همان امام دوازدهم است که اسمش با اسم رسول خدا مطابق و پسر حضرت امام
حسن عسکری است و مادرش حضرت نرجس خاتون دختر یشوعا بن قیصر روم پادشاه است و تفصیل
حالش در کتب مفصله مذکور است و آنحضرت از آن زمان که متولد شده تا بحال زنده است
و استبعادی در این نیست و هر وقت که خدا مصلحت داند ظاهر خواهد شد و اکثر اهل سنت را گمان
اینستکه آنحضرت هنوز متولد نشده است و بعضی اهل تصوف را اعتقاد اینستکه قائمیت امری است
نوعی و در هر عصر این امر در شخصی باید بروز کند اگرچه نسبت ظاهره او برسول الله نباشد
و با این مطلب ملای روم اشاره کرده است هر که را خلقش نکو نیکش شمر خواه از نسل علی خواه از عمر
پس بهر دوری ولی لازم است تا قیامت آزمایش دائم است هر که را خوی نکو باشد برست هر
کسی کو شیشه باید شکست پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته روبرو و اینگونه سخنان خطاست و حق اینستکه
نسبت مذکوره بوجه مذکور شرط این امر است و اتفاق امامیه بر این مطلب قائم است پس هر
شخص نتواند دعوی این مقام کند بلکه باید که بنص معصومین منصوص علیه باشد زیرا که
این مقام از جانب خدا است و تا خدا اعلام نکند حجت بر خلق نباشد الله اعلم حیث یجعل رسالته
پس منحصر شد این مقام در حق آنکه ما میگوئیم ذکر شد که امام دوازدهم که مسمی بمحمد بن الحسن است
باشد زیرا که او منصوص علیه است در اخبار ائمه کرام و ذکر این اخبار موجب طول رساله است
و اجماع شیعه اثنی عشریه در حق آنحضرت ثابت است بلکه این مطلب ضروری مذهب شیعه شده است
و در بعضی از کتب اهل سنت از رسول خدا روایت شده که فرمودند لا تذهب الدنیا حتی یبعث الله
رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و مثل
این روایات چند روایت دیگر و لکن و اسم ابیه اسم ابی ندارد و حاصل معنای این روایات اینستکه

دنیا تمام نخواهد شد مگر آنکه خداوند از اولاد من مردی را خواهد فرستاد که اسمش موافق اسم من
باشد تا پر کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و شیخ محیی الدین در کتاب فتوحات
میگوید ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله (ص) من ولد فاطمة یواطئ اسمه اسم رسول الله و جده الحسین بن علی
ابی طالب یبایع بین الرکن و المقام یشبه رسول الله (ص) فی الخَلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخُلق بضم الخاء اسعد
الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن
الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة اهل الاجتهاد لما یرونه من الحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم
فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل
الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه و لولا ان السیف بیده
لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله یظهره بالسیف و الکرم فیطیعون و یخافون و یقبلون حکمه من غیر ایمان بل
یضمرون خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذهبهم انه علی ضلالة فی ذلک الحکم لانهم یعتقدون
ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له
درجة الاجتهاد و اما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال
لا یلتفتون الیه اه و بعضی دیگر از اهل سنت نیز تصریح باین مطلب کرده اند و علی هذا پس هر کس در
هر مقامی که واقع شد چون دعوی امامت مذکوره را نماید بدون انکه از اولاد رسول الله (ص)
باشد و اسمش موافق اسم او باشد یعنی محمد بن الحسن که ذکر شد نباشد بی شبهه دروغ میگوید بر
خدا افترا می بندد زیرا که او را اهلیت این مقام نیست و در روز قیامت چنین کسی با صورت سیاه
محشور خواهد شد چنانکه خدا میفرماید و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة
سورة بن کلیب تفسیر این آیه را از امام محمد باقر (ع) سئوال کرد فرمودند من قال انی امام و لیس بامام
قال قلت و ان کان علویا قال و ان کان علویا قال قلت و ان کان من ولد علی بن ابی طالب
قال و ان کان یعنی مورد آیه مذکوره کسیست که مقام امامت نداشته باشد و دعوی امامت کند کعث الحسین بن
پرسیدم که اگرچه علوی باشد فرمود اگرچه علوی و از اولاد علی بن ابی طالب هم باشد و عن
المختار



المختار قال قلت لابی عبد الله جعلت فداك ویوم القیمة تری الذین الخ قال کل من زعم انه
امام ولیس بامام قلت وان کان فاطمیا علویا قال وان کان فاطمیا علویا پس مجرد نسب فاطمی کفایت
نکند بلکه باید که صاحب مقام امامت مذکوره را داشته باشد واین از امور باطنه است
که جز خدا و ائمه هدی نمیدانند و ایشان ما را خبر داده اند که صاحب این مقام همان پسر امام حسن
عسکری ع است و مادرش حضرت نرجس خاتون است پس نباید که ما غیر او احدی را قائم و صاحب الامر
دانیم و چون کلام باین مقام انجامید میگوئیم که این مردیکه در سنه هزار و دویست و شصت
ظاهر شد و دعوی قائمیت کرد اسمش میرزا علیمحمد بود و اسم پدرش میرزا رضای بزاز و مادرش
خدیجه نام داشت و مسقط الراس او شیراز بود و این نسبت از برای او معروف بود و تفاوت
این اسم و نسب با محمد بن الحسن ظاهر است پس چگونه توانیم که قائم موعود او باشد و از چه رو او را
تصدیق کنیم اگر میگوید که در این امر بدا از برای خدا حاصل شد میگوئیم اولا که بدا نسبت بخدا باطل است
و ثانیا آنکه از کجا این مطلب را بدانیم حجت قول تو هنوز بر ما ثابت نیست که تصدیق خبر ترا
نمائیم پس اگر فی الواقع هم خبر تو راست باشد بر ما حرجی نخواهد بود زیرا که هیچ تکلیفی بی
اعلام معنی ندارد و عقلا و شرعا قبیح است پس اگر در این امر بدا جایز میشد لازم بود بر خدا
و بر ائمه هدی که ما را بر این مطلب واقف کنند و حالی آنکه در هیچ روایتی اشاره باین مطلب نیست
بلکه در همه اخبار تعیین محمد بن الحسن شده است پس خداوند نمیتواند که از ما مؤاخذه
کند که میرزا علیمحمد را بجانب شما فرستادم چرا تصدیق او نکردید و ما را روا باشد که بگوئیم
خداوندا تو ما را بتصدیق محمد بن الحسن امر فرموده بودی و از این بدا ما را اطلاع ندادی
آیا خدا را در اینصورت بر ما حجتی خواهد بود و مؤاخذه او عدل خواهد بود یا ظلم محض البته ظلم خواهد بود
و تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا و اگر میگوید که من از سادات و اولاد ائمه دینم و اسمم
محمد است زیرا که لفظ علیمحمد مشتمل بر لفظ محمد هم هست صادق است که من محمد بن الحسن هستم چنانکه
یکی از رؤسای این طایفه در کتاب خود که از برای اثبات مذهب خود نوشته است و موسوم

کرده است و در جواهر الاسرار فی معارج الاسفار میگوید که لکن الذی ظهر فی الستین
لا یحتاج فی حصر البدیل والتأویل لانه کان اسمه محمد و کان من اسماء ائمة الدین اذن یصدق
فی حقه انه ابن الحسن و هذا معلوم عند جنابک و مشهود لدی حضرتک بل انه خالق الاسم و مبدعه
لنفسه لو انکم بطرف الله تنظرون اه یعنی آنکس که در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر شد
اسمش محمد بود و از اولاد ائمه دین بود پس در حق او صادق است که پسر حسن عسکری است
بلکه او خود مختار است در هر اسم که از برای خود بگذارد میگوئیم که آنچه از نصوص معتبره ثابت
شده است اینستکه آنحضرت باید ولد صلبی امام حسن عسکری باشد بیواسطه و مادرش نرجس
خاتون باشد بیواسطه و شبهه در این نیست که الفاظ را باید حمل نمود بر معانی ظاهره انها
ظاهر لفظ ابن الحسن انستکه ما گفتیم و حملش بر آن معنا که گمان شده محتاج بدلیل است
از کجا است دلیل تو بر این حمل و اینکه گفتی که لفظ علی محمد مشتمل بر لفظ محمد است پس صادق است
که اسمش محمد است بسیار بیهوده سخنی است زیرا که اگر کسیکه اسمش علی محمد باشد او را
باسم محمد بخوانند یا آنکه محمد باشد و او را باسم علی محمد بخوانند هر که این خطاب را شنود بخود
ندانند ظاهر است که اگر کسی اسم پسرش را محمد بگذارد و بعد از او بپرسند که اسم پسر تو چیست
او بگوید که علی محمد است دروغ گفته باشد و همچنین است عکس این مطلب و اینکه ذکر کرده
که خود او مبدع اسم و خالق اسم است برای خود پس خود را بهر اسم که خواهد مسمی کند
تواند کلامی است بی مغز و بی معنی زیرا که بعد از اینکه خدا او را محمد نامید و ائمه بشارت
اند برای او باین اسم ما را خبر دادند چگونه شود که او این اسم را تغییر دهد و مردم را در
وحشت اندازد و باعث گمراهی خلق گردد و اگر میگوید که اسم من نیز محمد است و لکن از انجا که
کمال محمد مصطفی و علی مرتضی هر دو در من تنها بروز کرده است و اگر این دو در پیش دو تا
بودند حال با هر دو و منم اسم خود را علی محمد دانسته ام تا دلالت کند بر اینکه امروز اند و
شخص یکی شده اند میگوئیم که این دعوی سخنی نیز دفع شبهه نکند هما انا ما محمد نام داریم



نه علی محمد را اسلمنا و لکن باسم محمد بر خود حجت کرده و اگر میگوید که این تغیر اسم بجهت امتحان خلق بود و امتحان بجهت تمحیص اهل ایمان در هر زمان خصوصاً در اخر الزمان لازم است چنانکه ایات و اخبار بسیار بر ان دلالت دارد میگوئیم که مثل این نه امتحان است بلکه اغرا بجهل و انداختن در حیرت و ضلالت است و این مطلب در باب تکلیفات الهیه روا نباشد بحکم عقل و شرع و اگر میگوید که شما چه کار باسم دارید اسم جز لفظی نیست معنای قائمیت و صفات مهدویت را در من مشاهده کنید پس بمن ایمان اورید اگر کلی را به بینید که بوی نرکس و دیگر صفات و خواص نرکس در او باشد و لکن اسمش نرکس نباشد او را گل نخواهید گفت و بجات صفات و خواص او که عین صفات و خواص نرکس است البته نخواهید کرد که اسمش نرکس نیست بلکه البته اعتبار بلفظ نیست حقیقت مناط است میگوئیم که اولا کو ان معنی و صفات قائمیت که مدعی و اگر میگوئی که علم شهود و کشف دارم و چیزی بر من مخفی نیست دروغ گفته و اگر میگوئی که بر هر چیز قدرت دارم و بر هر کار توانا هستم و صاحب معجزه و کراماتی هستم که از قائم ظاهر میشود نیز دروغ گفته زیرا که هیچ ندانسته و هیچ نتوانسته و جز دعوی بی معنی چیزی دیگر از تو ظاهر نشده مگر ان ایات مهملات و کلمات مزخرفات که چشم اغیار میاید از نظر بانها و زبان اگراه است از تلاوت انها با اینکه فائده بعثت قائم اظهار دولت و سلطنت ظاهریه و باطنیه ال محمد است و این مطلب بشبهه حاصل نشده است هم تا اکنون بلاد بر کفر و ضلالت خود و انکار مراتب محمد و ال محمد باقی هستند پس معنا قائمیت نیز در تو نباشد و ثانیاً اینکه بعد از خبر دادن صاحب شریع ما با اینکه قائم انکسی است که اسمش محمد باشد مقصودش اینستکه هر کس که مسمی باین اسم نباشد او را قائم ندانید و در اینصورت ما از کجا بدانیم که اسم را هیچ مدخلیتی در این امر نیست و بگوید که هست و اگر میگوید که اگرچه اسم من در مقام ظاهر علی محمد است و لکن در مقام باطن توحید که مقامیکه همه انوار یکی میشوند و اسم هر یک بر دیگری روا میشود اسمم محمد است چنانکه در حدیث است که کلنا محمد پس اختلاف اسماء بحسب ظاهر است و ظاهر مناط

وحال آنکه هر شیئی باسم شناخته میشود و مؤاخذه خدا از ما در اینمطلب ظالم خواهد بود اگر مقصود انبیا شیئش گویند

حقیقت معترا شته لباس و صورت جدیدی خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را
وصلت بسالة مشار الیها از برای سالک چند مقام قرار داده است
عشق و جذبه دوم مدینه توحید چهارم مدینه حیرت پنجم مدینه فنا ششم مدینه بقا
مقام غیب در تفصیل مقام توحید میگوید و اذا قطع هذا السفر ای مدینة العشق و
عن هذا المقام الاکبر یدخل مدینة التوحید و حقیقة التفرید و بساط التجرید و فی هذا
المقام یلقی السالک کل الاشارات و الدلالات و الحجبات و العبارات و یشهد الاشیاء
بالعین التی یتجلی الله له بها بنفسه و یشاهد فی السفر بان المختلفات کلها ترجع الی کلمة واحدة
و الاشارات تنتهی الی نقطة واحدة کما یشهد بذلک قوله العلم نقطة کثرها الجاهلون
و هذا المقام الذی ذکر فی الحدیث بانی انا هو و هو انا الا انه هو هو و انا انا و فی ذلک
المقام لو یقول نقطة الختم انا نقطة البدء لیصدق و لو یقول بانی انا غیرها الحق و لو یقول
بانی صاحب الملک و الملکوت و ملک الملوک او سلطان الجبروت او محمد او علی او ا
انبیائهم او غیر ذلک لیکون صادقا من عند الله و حاکما علی الممکنات و علی کل من سوی
ما ورد من قبل بان اولنا محمد و اخرنا محمد و اوسطنا محمد و فی مقام اخر بان کلهم من نور
واحد و فی ذلک المقام یشهد حکم التوحید و ایات التجرید و یجد بان کلهم رفعوا رؤسهم
عن جیب قدرة الله و یدخلون فی احکام رحمة الله من غیر ان یشاهد الفرق بین الاحکام و الحجب و
التغیر و التبدیل فی هذا المقام شرک صرف و کفر محض لان هذا مقام تجلی الوحدانیة و تجلی
الفردانیة و اشراق انوار صبح الازلیة فی المرایا الرفیعة المنطبعة لا تبدیل لخلق الله اما قرأت و
لن تجد لسنة الله تبدیلا اما شهدت ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت تالله و ربی من کان من اهل هذه اللجة
و رکب فی هذه السفینة لم یشهد التبدیل فی خلق الله و لا یری التفاوت فی ارض الله و لما لم یکن
التبدیل و التغیر فی خلق الله فکیف یجری علی مظاهر نفس الله الله اکبر هذا البحر قد زخر و هیج
الریح موجا یقذف الدرر فاخلع ثیابک و اغرق فیه و دع عنک السبحات البس السبح مفتخرا

و انا



وانك انت لو تكون من اهل هذه المدينة في هذه اللجة الاحدية لترى كل النبيين والمرسلين كهيكل و
واحد ونفس واحد ونور واحد بحيث يكون اولهم اخرهم واخرهم اولهم فاشهد في ظواهرهم لترى
كلهم على هيكل واحد بل تجدهم على لفظ واحد وكلام واحد وبيان واحد وانك في ذلك المقام
لو تطلق اولهم باسم اخرهم او بالعكس لحق كما نزل حكم ذلك عن مصدر الالوهية ومنبع الربوبية قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن اياما تدعو فله الاسماء الحسنى ثم اجدد ذلك الكلام في هذا المقام فاعلم بان الله لن يظهر
بكينونيته ولا بذاتيته لم يزل كان مكنونا في قدم ذاته ومخزونا في سرمدية كينونيته فلما اراد اظهار
جماله في جبروت الاسماء وابراز جلاله في ملكوت الصفات اظهر الانبياء من الغيب الى الشهود ليتماز
اسم الظاهر من اسمه الباطن ويظهر اسم الاول عن اسم الاخر ليكمل القول بانه الاول والاخر والظاهر
والباطن وهو بكل شئ محيط وجعل مظاهر تلك الاسماء في مظاهر نفسه اذ ثبت بان كل الاسماء
والصفات ترجع الى هذه الانوار المقدسة المتعالية وتجد كل الاسماء في اسمائهم وكل الصفات في صفاتهن
في ذلك المقام لو تدعوهم بكل الاسماء لحق بمثل وجودهم اذن فاعرف ما هو المقصود في هذا البيان
ثم اكتمها في سرادق قلبك لتعرف حكم ما سئلت وتصل اليه على قدر ما قدر الله لك لعل تكون من
الذينهم عباد الله لمن الفائزين وكلما سمعت في ذكر محمد بن الحسن حق لا ريب فيه وانا كل به امنوا ولكن ذكروا
ائمة الدين بانه كان في مدينة جابلقا ووصفوا هذه المدينة باثار غريبة وعلامات عجيبة الى
ان قال ثم اعلم بانه لما كان الانبياء كلهم روح ونفس واسم ورسم واحد وانك بهذا
العين لترى كل الظهورات اسمهم محمد وابائهم حسن وظهروا من جابلقا قدرة الله ويظهرون من الله
جابلسا رحمة الله وجابلقا لم يكن الا خزائن البقاء في جبروت العماء ومدائن الغيب في لاهوت العلاء و
ونشهد بان محمد بن الحسن كان في جابلقا وظهر منها ومن يظهره الله يكون فيها الى ان يظهره الله
على مقام سلطنته وانا بذلك مقرون في اسرار هذه الالواح لو تكون من الموقنين اه ومقصود
از اين كلمات انستكه اطلاق اسم محمد بن الحسن صحيح است نظر بمقام توحيد ميگويم كه خلق مكلف بظاهر
الفاظند مگر آنكه از صاحب شرع مبين و مؤمنين دين تاويلي ثابت شود كه خلاف ظاهر مقصود دانست



وان تاویل که ذکر شد بر فرض استقامت او در این مقام ثابت نیست بر وجه مذکور و اما
که از مقامات عالیه نسبت بامثال این تاویلات بیش خودی چگونه ثابت شود و چون ما عمل بظاهر
کنیم خدا بر این ما را مواخذه خواهد بود سلمنا که این تاویل نیز در این مقام ثابت است و لکن میگوییم
که هر کس را نرسد که خود در امور دین تاویل کند کار پاکان را قیاس از خود مگیر و الا هر
دعوی امامت مذکوره بسیار مردم مساوی خواهند بود و هرج و مرج در امر عالم خواهد شد
بلکه تصدیق نباید کرد مگر از انکسیکه با برهان و حجت باشد و این مرد شبهه حجتی ندارد
جز ادعای کلمات خود و اینها همه چنانچه دانستی مهملات و ترهات و خرافات است و شایسته
حجت نیست بلی دعوی همان دعواست و لکن در اثبات دلیل و حجت در سلوک با طاووسان
گوید که لا که نیی طاووس خواجه بوالعلاء فصل دویم بدانکه از برای ظهور حضرت صاحب
الامر اگر چه زمان موقت نشده و وقتی معین نگشته است بلکه در بعضی اخبار چنانکه دانستی
تکذیب وقاتین شده است و لکن از جمله از اخبار مستفاد میشود که ظهور آنحضرت را از
علامات چند گریز نباشد و تا آن علامات نشود آنحضرت ظاهر نشود اگر چه بعضی از آن علامات
مقارن ظهور باشد و این علامات بسیار است حتی آنکه از پنجاه متجاوز است و لکن ما اکتفا میکنیم
بذکر بعضی از این علامات زیرا که مومن بآنچه ما ذکر میکنیم اکتفا میکند و بآنچه مقصود ما است مطمئن
میشود پس میگوییم که از جمله علامات ظهور موفور السرور آنحضرت بیرون آمدن خورشید است
از طرف مغرب در حالیکه سیاه و تاریک باشد و از روایتی که سید المحققین شیخ علی بن عبد العالی
رساله که در خصوص علامات آخر الزمان معمول شده است نقل کرده است مستفاد میشود که
اسم طلوع در زمان ظهور آنحضرت خواهد بود و این روایت از امیر المومنین مرویست و طولانی
و مضمون بعضی فقرات آن اینستکه آنحضرت روزی بر منبر کوفه بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا آغاز فرمودند
ایها الناس سیظهر فی آخر الزمان وقائع یشیب فیها الشاب یعنی ظاهر خواهد شد در آخر الزمان
حادثه ها که از شدت و سختی آنها جوانان پیر میشوند پس جابر عرض کرد که مرا از آن وقائع خبر ده

حضرت



حضرت شروع فرمودند و بیان کردن انها تا اینکه فرمودند ثم یظهر الامام الهمام الاسد
الضرغام القائم بالحق من آل محمد المهدی یعنی بعد از خروج دجال حجت خدای متعال ظاهر میشود
دنیا را بعدل مملو میکند با اینکه پر ظلم باشد ثم یطلع الشمس من المغرب سوداء مظلمة عند الهمة فیموج بحرها
خلق عظیم و یبقی ثلثة ایام ثم یخرج سحاب من القبلة فیمطر علیهم برداً کبیض النعام فتهلک الارض و من علیها
ثم تعود الشمس الی المشرق حتی لا یوجد احد الا یقول لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی بعد از ظهور
دابة الارض طالع میشود خورشید از مغرب در حالیکه سیاه و تاریک است پس خلق بسیاری از حرارت و از اثر
آن هلاک میشوند تا سه روز امر چنین است و بعد از آن ابری از جانب قبله ظاهر میشود و بر مردم تگرگی مثل
ماند تخم شترمرغ پس جمیع مردم گمراه هلاک میشوند و بعد خورشید بمشرق بر میگردد و دیگر نماند بر
روی زمین الا مؤمن کامل و از جمله علامات خروج عثمان بن عنبسه سفیانی است که در ماه رجب از طرف مکه خروج
خروج میکند با لشکر بسیار و شبه و فساد بسیار از او ظاهر میشود و منادی او ندا میکند که هر آنکس که سر
یکی از شیعیان علی بن ابی طالب را بیاورد هزار درهم باو میدهم و تفصیلات حالات او در کتب مفصله
مذکور است و این علامات لا محاله باید پیش از ظهور آنحضرت باشد چنانکه فرمودند الا فمن ادعی المشاهدة
قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو مفتر کذاب یعنی هر کس که دعوی دیدار مرا کند پیش از ظهور سفیانی و صیحه
اسمانی پس او مفتری است و دروغ گفته است و از جمله علامات حتمیه خروج دجال است و اسمش
صائد بن صید است و احوال فتنه انگیزی او بسیار است و در کتب مفصله مذکور است و ظهور آنحضرت را
از این علامت گزیر نباشد و در روایت طویله مشار الیها مذکور است که فیظهر الدجال من بلد
اصفهان طوله عشرون ذراعاً فی راسه عینان مشقوقتان بالطول و تحته حمار علی جبینه سطران
مکتوبان یجدهما کل مؤمن و یطیع و یعمل بهما کل کافر الشقی من اتبعه و السعید من فارقه و عسکره
ثلثماء من الیهود و یتبعه جمع کثیر من الاشقیاء فیسیر الی فارس و یقتل منهم الاطفال و النسوان
ثم یسیر فی دمشق و یقول للناس انا ربکم الاعلی و یسعی فی الارض سبعة اشهر یعنی بعد از خروج سفیانی
دجال بد سگال از شهر اصفهان بیرون میاید در طول بیست ذراع و چشمهای او در سر او



واز طول محو شده است بر حری سوار است و در پیشانی او دو سطر نوشته شده است لیکن هر مؤمن
متابعت او میکند و هر سعید از او مفارقت مینماید و سیصد نفر از یهود همراه او خواهند بود
وجمع بسیاری از اشقیا پیروی او خواهند نمود پس بفارس خواهد آمد و اطفال و زنان
ایشان را خواهد کشت و از آنجا بدمشق خواهد رفت و دعوی خدائی خواهد کرد و مدت
زندگانی او هشت ماه بیش نخواهد بود و از برای خروج آن ملعون نیز علامتهائی است مثل
قحطی و غلا و امثال آن از اموریکه ذکرش موجب طول میشود و در کتاب اکمال الدین
از امیر المؤمنین روایت شده که فرمودند که علامت خروج دجال آنستکه نماز را فوت کنند
و در امانتها خیانت نمایند و از گفتن دروغ و خوردن ربا و گرفتن رشوه احتراز نکنند
و دین بدنیا بفروشند و ارحام را قطع کنند و هواهای نفس را متابعت نمایند و شأن اهل علم
و معرفت کم شود و ظلم را فخر دانند و امیران فاجر و وزیران ظالم شوند و از جمله علامات
ظهور آنحضرت ندای منادی است از آسمان بحقیت آنحضرت بطریقیکه همه مردم میشنوند در
کتاب اکمال از صادق آل محمد روایت شده که فرمودند ینادی مناد من السماء ان فلان
بن فلان هو الامام باسمه و ینادی ابلیس من الارض کما نادی برسول الله لیلة العقبة و در
حدیث دیگر میفرماید که ینادی مناد باسم القائم قلنا خاص او عام قال عام یسمع کل قوم بلسانهم
قلت فمن یخالف القائم و قد نودی باسمه قال لا یدعهم ابلیس حتی ینادی فی آخر اللیل فیشکک الناس
و در حدیث دیگر میفرماید ینادی مناد فی السماء اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته
ثم ینادی ابلیس فی آخر النهار الا ان الحق فی السفیانی و شیعته فیرتاب عند ذلک المبطلون یعنی در
اول روز منادی از آسمان ندا میدهد که حق با علی بن ابی طالب و کسانیکه پیروی مذهب او میکنند
و ابلیس در آخر روز ندا میدهد که حق با سفیانی و متابعان اوست پس اهل باطل که مستحق اعان
نیستند بشک می افتند و از جمله علامات ظهور موفور السرور آن معدن نور کشته شدن
پسری است از آل محمد در میان رکن و مقام که محمد بن حسن موسوم است و بعد از پانزده روز

از

از کشته شدن او قائم ظهور مینماید و در کتاب اکمال از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده
که فرمودند خروج القائم بقیام القائم الیمانی و السفیانی و المنادی من السماء و خسف البیداء
و قتل النفس الزکیه و مراد از نفس همان شخص است و از بعضی اخبار مستفاد میشود که عراز
از است و او با هفتاد نفر از صلحا در پشت کوفه کشته خواهد شد و بالجمله شبهه نیست که
این علامات مذکوره و اکثر علامات دیگر که در کتب مفصله مذکور است هنوز واقع نشده است
و اثری از انها ظاهر نیست پس با طایفه بابیه میگوئیم که پس شما از کجا دانستید که قائم
موعود بمقام ظهور و شهود امد و حال انکه مقتضای جعل این امور را علامت ظهور
انستکه تا این امور واقع نشود ظهور نشود چنانکه امیر مؤمنان در یکی از خطب خود میفرماید
الا ان لخروجی علامات عشرة تحریق الرایات فی ازقة الکوفه و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج
و خسف و قذف بخراسان و طلوع الکواکب المذنبه و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل
و نهب فتلک علامات عشرة و من العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا
یعنی از برای ظهور من ده علامت است و ان سوزانیدن علمها است در کوچهای کوفه و تعطیل مساجد
از نماز مصلیان و موقوف شدن حج است بجهت نا امنی راهها و بر زمین فرو رفتن بعضی از
بلاد خراسان و متفرق شدن اهل ان و ظاهر شدن ستارههای دنباله دار و مقارنه ستارهها
و هرج و مرج و کشتار و غارت بسیار است در دنیا و از هر علامت تا علامت دیگر امور عجیبه
واقع شود و چون این علامات تمام شود یعنی مجموع واقع شود قائم ما که از اولاد من است
و خروج در زمان ما تمام ظاهر خواهد شد و از این کلام مستفاد میشود که وقوع بعضی از علامات
کفایت نمیکند والا بعضی از علامات مذکوره در کتب مفصله واقع شده است قطعا و بعضی احتمالا
ولکن بی شبهه جمیع علامات هنوز واقع نشده است ایا که دیده است که خورشید از مغرب طالع
باشد در حالتیکه سیاه و تاریک باشد و این مطلبی نیست که خلق ملتفت ان نباشد یا طول کشیدن
زمانش و ایا که شهادت میدهد بر خروج سفیانی و دجال و ایا که شنیده است صیحه اسمانی و ندا



[illegible]

جبرئیل را و حال آنکه این امور از غرائب و عجائبی است همه مردم باید به بینند و بدانند و ممکن نیست که واقع شده باشد و اگر مردم ملتفت آن نشده باشند و چگونه میشود که تنها این امور مخصوص بجماعت بابیه باشد و حال آنکه امام جعفر صادق ع فرموده اند عام یسمع کل قوم بلسانهم یعنی آن منادی که ندا میکند صدای خود را بهمه مردم میرساند هر کس بزبان او تا حجت بر همه خلق تمام شود و نباشد کسیکه بگوید من این صدا را نشنیدم و مقصودش را نفهمیدم اگر میگویند که دلیلی بر اشتراط وقوع این علامات نیست زیرا که اخباری که دلالت بر این اشتراط دارد ضعیف السند است بلکه اخبار معتبره نیز دلالت بر اشتراط بعضی از علامات دارد اگر میگویند که ما اشتراط وقوع این علامات را مسلم داریم نه بظواهرها بلکه بتأویلاتها یعنی مراد ظاهر اینها نیست بلکه تاویلاتش مقصود است زیرا که عقل هرگز قبول نمیکند که اوضاع فلکیه تغیر کند پس خورشید از مغرب طالع شود و هرگز قبول نمیکند که خر دجال بان جسامت که مسافت میان دو گوش او مسافت یکمیل راه باشد و میان هر گامی که بر میدارد ثلث فرسخ باشد در این کوچه هائیکه الان متعارف است عبور نماید و هرگز قبول نمیکند که همه ساله گیاه نروید و مردم زنده باشند و همچنین بعض دیگر از علامات و حال که عقل امثال این ظواهر را قبول نمیکند لابد باید که تاویلات اینها مراد باشد و تاویلات همه ظاهر شده است مثلا مراد از طلوع شمس از مغرب ظهور نور امامت است از حقیقت قائم ع و مراد از دجال آنکسی است که منکر حق باشد و مراد مردم شقی مرید او باشند و او مراد در ضلالت متابعت کنند و مراد از نروئیدن گیاه خالی شدن دلهاست از ایمان و همچنین سائر علامات هر یک مانند اینها تاویلی دارد و همه ظاهر شده است و لکن منکرین که از نور معرفت بهره نداشته اند این مطلب را نفهمیده اعراض میکنند و اگر بهره ئی میداشتند میدانستند که همه علامات ظاهر شده است قائم نیز ظهور کرده است بلکه قیامت نیز بپا شده و صراط و میزان نصب شده و حساب خلق تمام گشته اهل ایمان به بهشت و اهل کفر بدوزخ رفته چنانکه سید ابراهیم ایلقانی

[illegible]



بجهت ظهور پیغمبر بعد علاماتی قرار دادند و هیچیک در زمان ظهور از پیغمبر ظاهر نگشت
مثلاً عیسی از برای ظهور محمّد گفته که شمس و قمر نور نبخشد و ستاره‌ها ساقط شوند و آسمان
مضطرب شود پس در اینحال علامت پسر انسان در آسمان ظاهر شود و ببینند مردم او را که بر ابر سوار است
و ملائکه با او همراه هستند و حال آنکه هیچیک ظاهر نشد پس مراد از تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم
ضلالت علما و نسخ شدن احکام شریعت سابقه است زیرا که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر
و نواهی که در ظهور قبل بوده است و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر و نواهی مهتدی بودند
تاریک میشود یعنی حکمش بی ثمر و اثرش تمام میشود و مراد از آنکه آسمان مضطرب میشود برهم خوردن
دین و شریعت سابق است و بعضی از این طایفه در بیان حدیث الصّوم ضیاء و الصّلوة نور میگویند مقرّر شده که
قرنها باشد و بشمس و قمر نامیده شده اند همچنین سماء دین هم دو نیّر مقرّر گشته که صوم و صلوة باشد
فالاسلام سماء و الصّوم ناس است چنانکه میگوید افکلّما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم
مثلاً از قبیل تغیّر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیه تمام تغیّر میشود و این است
غمامیکه سموات علم و عرفان کلّ منه فی الارض را باو میشکافد چنانکه میفرماید یوم تشقّق السّماء
بالغمام همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده شمس حقیقی و این معلوم است که تغیّرات
و تبدیلات که در ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بعرفان عباد را از معرفت
الشمس الهی که از مشرق هویّت اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آبا و اجداد باهند
و باداب و طریقه که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته اند یکمرتبه که شخصی که در میان ایشان بوده
و با ایشان مساوی بوده این حدودات شرعیه که قرنها متواتر بان تربیت یافته اند و مخالف و منکر
آنرا کافر و فاسق دانسته اند همه را از میان بردارد البته این امور حجاب و غمام است از برای
آنهائیکه از سلسبیل انقطاع نچشیده اند و ایضاً میگویند که مقصود از ملائکه نفوسی هستند که
بقوّه روحانی صفات بشریه را بنار محبّت الهی سوختند و بصفات عالین کروبین متصف گشتند اه
و در رساله مشار الیها مذکور است که اذن فانصف ثمّ فکّر فی تلک العبارات المتعالیات ثمّ ا

عن الذين يدعون العلم من دون بينة من عند الله ولا حجة من لدنه وغفلوا عن تلك الايام التي
اشرقت شمس العلم والحكمة عن افق الالوهية وتعطى كل شيء حقه وكل ذي مقدار مقداره ومقاما
فما يقولون في هذه الاشارات التي ذهلت العقول عن ادراكها وطارت النفوس المقدسة عن عرفان
ما اشرق فيها من حكمة الله البالغة ان يقولون هذه الكلمات من عند الله ولم يكن لها من تاويل ويكون
مبنى ظاهر القول في ظاهر الظاهر فكيف يعترضون على هؤلاء الكفرة من اهل الكتاب لانهم لما شهدوا في
كتابهم ما ذكرناه لك وفسروا لهم علمائهم على ظاهر القول لذا ما اقروا بالله في مظاهر التوحيد
ومطالع التفريد وما امنوا بهم وما اطاعوهم لانهم ما شهدوا بان تظلم الشمس وتساقطا
الكواكب من السماء على وجه الارض وتنزل الملائكة على ظاهر الهيكل على الارض ولذا اعترضوا
على النبيين والمرسلين بل لما وجدوهم مخالفا لدينهم وشرائعهم وردوا عليهم ما استحي ان اذكر لك
من الكذب والجنون والكفر والضلال فارجع البصر في القران لتجد كل ذلك وتكون فيه من
العارفين ومن يومئذ الحين ينتظرون هذه الفئة لظهورات ما عرفوا من علمائهم و
فقهائهم ويقولون متى تظهر هذه العلامات اذاً لامنون ولو كان الامر كذلك كيف انتم يدحضون
حججهم ويبطلون برهانهم ويحتجون بهم في امر دينهم وما عرفوا من كتبهم وسمعوا من صناديدهم
وان يقولون هذه الاسفار التي تكون بين يدي هذه الفئة ويسمونها بالانجيل وينسبونها بعيسى
ما نزلت من عند الله يلزم تعطيل الفيض من مبدء الفياض ولم تكن الحجة من عند الله بالغة على عباده
ولا العناية مشرقة ولا الرحمة واسعة لانه لما رفع عيسى الى السماء ورفع كتابه فبای شيء يحتج الله بهم
يوم القيمة ويعذبهم كما هو المكتوب من ائمة الدين والمخصوص من العلماء الراشدين انتهى وحاصل این عبارات
آنستکه اگر حمل علامتها که از برای ظهور قائم مقرر شده است اگر بر ظاهر شود پس چه محتاجی باشد بر ائمه تعبیر تا
که حمل علامات ظهور محمد را بر ظاهر کردند و از ایمان باو محتجب شدند و چون این علامات
تاویلاتش مراد بود این علامات نیز باید چنین باشد میگوئیم اولا که شبهه در این نیست که الفاظ
اولا و بالذات محمول میشوند بر حقایق و ظواهر آنها و این مطلب در میان اهل لسان مسلم است

بلکه در جمیع محاورات این طریقه جاری و مستمر بوده است الی الآن بعد یکه اگر مخاطب لفظی را حمل بر معنی مجازی او کند بدون اینکه قرینه بر این معنی اقامه کرده باشد اهل لسان بلکه هر کس که بشنود بر او انکار نمایند و همچنین است در مقام تکلیفات یعنی که اگر مکلّف ما را تکلیف فرماید باموری چند در لباس الفاظ چند که از برای آنها حقایق و ظواهر باشد لازم است بر ما که این الفاظ را بر همین ظواهر حمل کنیم و تکلیف خود همین ظواهر بدانیم که اگر عمل بمجازات و خلاف ظاهر کنیم عمل بتکلیف خود نکرده باشیم و امتثال اوامر او ننموده باشیم مگر آنکه قرینه اقامه کند که مراد من از این الفاظ این ظواهر نیست بلکه مجازات و تأویلات آنها مقصود دارد و این مطلب متفق علیه است میانه محققین و علما و انکار نمیکند این را مگر کسیکه هیچ بهره از علم و محاورات نداشته باشد و حال میگوئیم از برای آنکسیکه اخبار مشتمله بر علامات ظهور را تأویل میکند و حمل بر معنای مجازی مینماید آیا قرینه اقامه شده است که مراد از این الفاظ تأویلات است یا نه اگر میگوید که نه میگوئیم پس چگونه میگوید که مراد این است و حال آنکه حمل بر ظاهر باید بشود و اگر میگوید که قرینه بر این حمل هست و آن استبعاد عقلی است که ذکر شد و لازم نکرده است که قرینه لفظ باشد میگوئیم که این استبعاد در همه علامات نیست بلکه در هیچیک از آنها استبعادی نیست بعد از ملاحظه قدرت خداوندی و ملاحظه آنچه مستفاد میشود از اخبار که در آن زمان اوضاع عالم تغییر میکند پس چه ضرر دارد که خورشید از مغرب طالع شود و خر دجال از کوهها عبور کند بواسطه وسعتیکه خداوند در آنها قرار دهد و هفت سال گیاه نروید و هیچکس نمیرد آیا این مطلبها از شق القمر و رد شمس و امثال اینها اگر قطعا ظاهر شده در زمان معصومین بعیدتر خواهد بود مگر آنکه انکار اینها نیز بکنی و حال آنکه مطالب قطعی و ثابت است و تو نیز اینها را در اول قبول داشتی بلی نظر تو مقصور بامور عادیه و طور متعارفه است خلاف آنرا بعید میشماری و قدرت خدا را انکار میکنی فرق همین است که اهل مجر غالبا منکر اموری که از اهل قدرت ظاهر میشود مثلا اگر امثال تو خلقت زمین و آسمان و عجایب آنرا ندیده بودند و از آنها خبر نشنیده بودند با ایشان میگفتیم که خداوند زمینی خلق فرموده بفلان وصف و آسمانی دارد بفلان وصف هرگز باور نمیکردند و اگر چاره نمیداشتند آنها را بمثل همین تأویلات مذکوره تأویل میکردند و استبعاد مینمودند و بالجمله تأویل ظواهر بی مستند قطعی معنی ندارد و بمجرد استبعاد نمیتوان تأویل کرد

واگر ما تاویل نکنیم خدا را بر ما حجه مواخذه خواهد بود اگر بفرماید که مرادم از این الفاظ تاویلات
انها بود چرا شما ها نظر بظاهر کردید و انکار حجت عوذ بید خواهیم گفت که چرا ما را اعلام باین تاویلات
نفرمودی و از اراده انها ما را خبر نکردی پس در اینصورت خدا را بر ما حجه سخن خواهد بود و ایضاً
چون راه تاویل بلا دلیل باز شود در را خواهد شد که ما در هر زمان تکلیفات را تاویل کنیم مثلاً بگوئیم
که مراد از نماز فلان و از روزه فلان چیز است و هکذا و خود را از کشیدن این بارهای گران اسوده کنیم
چنانکه جمعی از ملاحده صوفیه کرده اند علاوه بر اینکه این تاویلات که درباره این علامات کرده
منحصر بزمان بروز باب نیست بلکه در هر زمان از امنه میتواند که شخصی برخیزد و ادعا کند و جمیع این
علامات را در حق خود تاویل کند پس چه خواهد بود در انحال ضابطه شناختن حق از باطل اگر بگوئی که
که باب کلمات و ایاتی اورد که دیگران از اوردن مثل انها عاجزند و بهمین حجیت او ثابت میشود
میگوئیم که کذب این مطلب را بر تو از پیش محقق کردیم و اگر انصاف داشته باشی اقرار میکنی باینکه این
مطلب کلام بیهوده ایست که امثال اینکلمات مهملات معجزه باشد و با انها حق از باطل جدا شود
ایا خدا عاجز بود که ایات صحیحه مضبوطه بر زبان او جاری کند و اگر بگوئی که علامات را که مثلاً علمای
برای ظهور محمد [ع] قرار داده همه بتاویلات انها ظاهر شد نه بظواهر و حال انکه هیچ قرینه بر این تاویلات
اقامه نفرموده بود پس قیاس میکنیم حال این ظهور را بظهور محمد [ع] و میگوئیم که در این ظهور نیز علامات
مقرره بتاویلات انها ظاهر شد و اگر این مطلب در این ظهور قبول نشود در ظهور محمد [ع] نیز باطل خواهد بود
و دعوای او ثابت نخواهد بود و احتجاج بر امم سابقه ممکن نخواهد شد پس هر چه در انظهور گفته میشود
باید در این ظهور گفته شود میگوئیم که اولاً انکه شاید قرینه بر اراده این تاویلات از برای ظهور محمد [ع]
بوده است بلکه قطعاً قرینه بوده است الا خداوند بر امم سابقه نیز حجت در ایمان نیاوردن محمد [ع]
نخواهد بود پس تا الان کار بانرمانها نداریم بلکه تکلیفی برای ما ثابت شده است حال مدعی خلاف این
باید بدلیل قطعی با ما معارضه کند و از امثال این قیاسات قطع با رتفاع تکلیف مذکور حاصل نمیشود اگرچه
این قیاسات عمده ادله ایشان است در اثبات مدعای ایشان و ثانیاً اینکه بمشهور در کتب سابقه و علامات مقرره



از برای ظهور محمد تحریفی شده است چنانکه بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد و از تواریخ
نیز مستفاد میشود و در خصوص علاماتیکه از برای قائم مقرر شده است در شریعت ما تحریفی در آنها معلوم نیست
پس وقوعش شرط است و ثالثاً اینکه علاماتیکه در کتب سابقه ذکر شده است از قبیل اضطراب آسمان و
مکدر شدن ماه و خورشید باران و امثال این امور که مغیر وضع عالم است شاید بر ظهور قائم با
همانا در همه کتب از ظهور آنحضرت نیز خبر داده شده است و از این جهت است که اهل ملل در این مطلب متفق شدند
ولعل که مراد از پسر انسان که در انجیل مسطور است همان حضرت باشد و علامات ظهور محمد امور
دیگر بوده که لامحاله واقع شده است و رابعاً اینکه ثبوت نبوت محمد منحصر در ظهور این علامات
نبوده بلکه آنحضرت را معجزهای بسیار بود که از آنجمله قرآن است که کل معترف شدند باینکه مانند آن به
سوره از آن نتوانند آورد و این معجزه هنوز باقی است و تا قیامت باقی خواهد بود پس اتمام حجت بواسطه این
معجزها شده است و این مرد مدعی هیچ معجزه ندارد و خامساً اینکه سلمنا که همه این علامات و بلاها
ظاهر شد ولکن میگوئیم که از کجا آن شخص موعود قائم باشد شاید بعد از این ظاهر شود و حق
ظاهر شود و این شخص از آن شصت نفر باشد که باید قبل از ظهور قائم دعوی نبوت کنند یا از آن
دوازده نفر که باید دعوای امامت نمایند پس اگر بگوئی که این شخص ادعای مقام کرد و معجزه که بیانات
او باشد آورد گوئیم راست است ادعا کرد ولکن معجزه نیاورد بلکه مهملات و مزخرفاتی چند برهم بافت
که قلم از تحریر آنها حیا میکند ای عزیز من آیا در این صورت ما مکلفیم که بچنین کسی که هیچ دلیل و حجت
ندارد ایمان بیاوریم و دست از تکلیفات سابقه ثابته برداریم و آیا هرگز میشود که خداوند
واجب کند اطاعت کسی را که هیچ بهرهٔ از جانب او نیاورده باشد و اگر اطاعت چنین کسی لازم شود
هرج و مرج در عالم پیدا شود و رشته نظام عالم از هم گسسته گردد و حیرت و شک در مردم نسبت بشریعتها
زیاد گردد پس مقصود از خلقت عالم ضایع شود فصل سیم بدانکه علماء رضوان الله علیهم
خصائص بسیاری از برای خود قائم و از برای ایام ظهورش ذکر کرده اند که چون شخص با بصیرت
در آنها تأمل نماید و در اخباریکه دلالت بر این امور دارد بنظر انصاف نظر کند از برای او

علم قطعی حاصل میشود که در امثال این ازمنه انحضرت هنوز ظهور نفرموده است چگونه میشود که
دعوی ظهور کرد و حال انکه در اوایل ظهور انحضرت سیصد و سیزده نفر از صحابه کبار همراه او خواهند
بود که هریك باسم او و اسم پدرش و اسم بلدش در روایتی که صاحب غایة المرام ایراد نموده است
مذکور است و راوی ابو بصیر و روی عن صادق ال محمد است و ذکرش در اینجا موجب طول است و اینها
همه در یك شب در مکه بخدمت انحضرت جمع میشوند و بطی الارض نزد او حاضر میشوند پس ما باین جماعتی
که دعوی ظهور میکنند میگوئیم که ایا این سیصد و سیزده نفر در هنگام ظهور باب در کجا بودند اگر میگو
که با او بودند میگوئیم هیچکس تا امروز نشنیده است که حوثر بن طرخان و شاة بن بوزح و حربن جمیل
و سعید بن علي که از اهل سند میباشند و باید همراه قائم باشند همراه این مرد مدعی بوده باشند و همچنین
مهیب بن عباس و جعفر بن جلال و ضرار بن سعد و حمید بن قدوس و مالك بن خلید و بکر بن خروج حبیب بن
حنان و جابر بن سفیان که باید از اهل روم با انحضرت باشند و هکذا همچنین از این اشخاص موسوم
باین اسماء را که در روایت مذکوره مذکور است در این زمان کسی ندیده و نشناخته و دعوی بدیدن
وشناختن ایشانرا نکرده و ظاهر است که چون باب در مکه رفت چندان کسی همراه او نبود و مریدان او
هیچکدام مسمی باسماء مذکوره نبودند و اگر میگوئید که مراد خصوص این اسماء نبوده میگوئیم اولاً که پس
حضرت صادق العیاذ بالله سهو گو و لغو گو بوده است زیرا که او در اینجا چه ضرورت افتاده بود
که این همه اسماء را بتفصیل مذکور ذکر نماید و ثانیاً اگر مقصود اسم نیست لا محاله اشخاص باید باشند
که از بلاد مذکوره با انحضرت باشند و ما هنوز نشنیده ایم که از جزیره و قلزم و سراندیب
و ابدار و امثال این بلاد مذکوره معمور بلکه اثری از ان نیست و اگر میگوئید که این مطلب نیز
تاویل دارد و تاویلش با باب بوده است جواب تو جز خاموشی و بی اعتنائی نیست زیرا که بطلان این مطلب را
مادر پیش روشن کردیم و ایضاً چگونه تواند کسی دعوی ظهور نماید و حال انکه باید اثری از ان
حضرت باید بنماید و سدا از او ظاهر شود که همه خلایق بشنوند که بزبان فصیح میگوید این
مهدی ال محمد است که زمین را پر از عدل نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد ایا کسی هست که مدعی



ان باشد که دیده است ابر برا در بالای سر میرزا علی محمد مذکور از هیچکس نشنیدیم که چنین خبر بدهد
پس این شخص چگونه تواند دعوی قائمیت کند اگر میگویند که مراد از ابر نه ابر ظاهر است بلکه ابر رحمت و
و عنایت خداوند یا غیر ذلک است میگوئیم که این تاویل است و دلیلی بر آن نیست چنانکه دانستی و ایضاً چگونه
تواند کسی دعوی ظهور کند و حال آنکه از جمله خصائص قائم آنستکه زمین در زیر پای او و اصحابش
پیچیده میشود بطریقیکه مسافتهای بعیده را در اندک زمانی طی میکنند و در مدت قلیلی همه عالم را میگردند و حال
آنکه یقیناً شخص مشار الیه فاقد این مقام بوده پس دعوی قائمیت را نشاید و ایضاً چگونه توان دعوی ظهور
کرد و حال آنکه از خصائص آنحضرت که بر ابر سوار میشود و بهفت آسمان عروج میکند و هفت زمین را گردش
مینماید و هر حکم که بابر کند اطاعت میکند و بهر جا که بخواهد او را به برد ببرد آیا این شخص مشار الیه را
کسی چنین مشاهده کرده است و ایضاً چگونه دعوی ظهور ممکن شود و حال آنکه از خصائص او آنستکه
چون رسول خدا بدنش سایه ندارد و این شخص بالقطع چنین نبود و ایضاً که تواند که دعوی ظهور کند
و حال آنکه جمیع مواریث پیغمبران و اوصیا و اولیا از حضرت آدم تا حضرت خاتم در نزد آنحضرت خواهد بود مانند
عصا و نعلین و پیراهن و تاج و شمشیر و امثال آنها و ظاهر است که با این شخص هیچیک از این مواریث نبود و تاویل
دلیل ندارد و ایضاً نتواند کسی دعوی ظهور کند زیرا که از خصائص عصر اوست که جمیع امراض و آفات
و عاهات و ضعفها ببرکت وجود آنحضرت برطرف میشود و بارانها رحمت میبارد و انواع گیاهها و میوهها از زمین
میروید و در عصر این شخص چنین نشده است قطعاً و هیچ فرقی با سائر عصرها نکرده است و تغییر در اوضاع
سابقه نشده است و تاویل باینکه مراد بامراض شکوک و اوهام است و بگیاهها و گلها تازه شدن ثابتات
معارف و حقائق است دلیلی بر آن اصلاً نیست و در رساله ان بینات نقد مذکور است که مقصود از ارض در
آیه والارض جمیعاً قبضته آنچه ارض معرفت و علم است و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض
علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بقبضه قدرت قبض نموده و از منبع تازه در قلوب عباد مبسوط فرموده و ریاحین
جدیده و گلهای بدیعه و اشجار صغیره از صدور منیره انبات نموده و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان
مرتفعه در قبل را چگونه در یمین قدرت پیچید و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم

بدیع جدید تزئین یافته سبحان الله سلمنا که مراد تاویل باشد ولکن کو آن معارف حقه تازه
که دیگران نفهمیده اند و از پیش نداشته اند بلی بعضی از عقاید فاسده را که ملاحده صوفیه پیش از ایشان
مکرر گفته اند اسم اظهار حقایق و معارف میگذارند و بعضی تاویلات پیش خود را اسرار الهیه میدانند
کیست که نتواند از پیش خود اینگونه تاویلات کند که نه خدا راضی باشد نه ائمه هدی بلکه خدا و رسول و امامان
و کل ما خلق الله لعنت میکنند کسانی را که میخواهند باین مزخرفات واهیه و ترهات باطله طریقه مستمره فرقه ناجیه
فقهای اثنی عشریه را پایمال کنند و شریعت باقیه رسول را ضایع نمایند و ایضا چگونه تواند کسی
دعوی ظهور کند و حال آنکه باید در نزد آن حضرت جمیع معجزات و کرامات و خوارق عادات و علوم و معارف
و اسرار و حقایق همه پیغمبران و اوصیا و اولیا باشد پس از کجا تواند این شخص مخبط مدعی دعوی مقام ... کند
و حال آنکه باقرار و اعتراف خودش او را هیچ معجزه جز آیات و کلمات او نیست و از پیش ما برای تو روشن کردیم که
این آیات و کلمات که پر است از غلطات معجزه شمرده نشد و چگونه او را رسد که بگوید من دانای علم و معارف
و اسرار همه انبیا و مرسلینم و حال آنکه او را هیچ سررشته از هیچ علمی نبوده مگر پاره از مطالبیکه از حاجی
سید کاظم استفاده کرده بود و اغلاط بجهت کم ظرفی او مایه ضلالت و گمراهی او شد قرار حسرت است
که شخص عامی نفهمیده اند چیزی خود را کسی گمان میکند و خود را از علمای محققین مقدم میداند حکما تمکن
میبینم و اگر در این سخن شبهه داری عوام طایفه شیخیه را ملاحظه کن که با وجود اینکه هیچ نمیدانند
و نفهمیده اند چه قدر ادعاها میکنند و در حق علمای سابقین چه حرمتها میکنند و ایشان را نسبت
بجهل و بی شعوری میدهند و علم و معرفت را منحصر در خود و در علمای خود میدانند و حال آنکه علمای ایشان
نیز خوشه چین علمای سابقینند و مع ذلک جز دعوی بی معنی چیزی در بار ندارند و فایده طریقه ایشان عداوت
علما و صلحا و برطرف کردن طریقه مستمره ایشان نیست و ایضا چگونه رسد کسی را که دعوی ظهور کند و حال
آنکه باید عیسی بن مریم ع در زمان آن حضرت از آسمان فرود آید و در عقب آن حضرت نماز کند و در روایت طویله
مشار الیها مذکور است و ینزل عیسی و علیه خلقه ابراهیم و قمیص اسمعیل و رداء هارون و هو اشبه الناس برسول
الله ص و یکون تام القامة اسود الشعر فی خده شامة سوداء فیلقونه هو و محمد بن الحسن المهدی فی الطواف فیعرف



کل منهما صاحبه الی ان قال فیضرب عیسی الدجال فیذیبه من رأسه الی قدمه ثم یبعث جبرئیل علی عسکر الدجال صیحة
واحدة فیموتون اربعون الف فارس ثم یختلط العساکر حتی لا یعرف المؤمن الکافر ثم ینطق الله الحجارة والجبال
والاماکن فیقول یا مؤمن هذا هو الکافر فاقتله ثم یقتل عسکر الدجال جمیعه ویعلق رأس الدجال فی باب الفرادیس
ویسیر المهدی مع عیسی الی البلدان فیفتحونها وتمشی العدل فی الارض بحیث یجتمع الذئب والشاة فی مکان واحد
ویقول الحی للمیت یا لیتک فی زماننا حتی تری ما عمل فیه من العدل ثم یتزوج عیسی بامرأة من غسان ویولد له ولدان
ویمکث فی الارض اربعین سنة ثم یقبض ویدفن الی جانب رسول الله ص آیا که شنیده است تا امروز که عیسی
از آسمان فرود آمده باشد و دجال را کشته باشد و از طائفه غسان زن گرفته باشد و دو ولد از وی متولد
شده باشد و آیا کی بدست باب فتح بلاد شد و کی امر عدل و داد در دنیا عباد ظاهر شد بطریقیکه گرگ با میش در
یک مکان باهم زیست کرده باشد و تاویل در اینها هم برخلاف اجماع است و ایضا چگونه دعوی ظهور رجعت آید
و مثال آنکه آنحضرت چون وارد مدینه شود و نزد قبر رسول الله حاضر شود امر فرماید که عمر و ابوبکر را از قبر بیرون
و ایشان را بدرخت خشکی آویزند و مردم را امر به بیزاری از ایشان فرمایند تا مؤمن از منافق ممتاز شود اما
میرزا علی محمد مدعی که چنین کاری کرد و کی او را چنین دستی بود که تواند امیر و قمر را از قبر بیرون آورد و دعوی
قائمیت خود بدروغ نکرده است و تاویل بی دلیل سخیف است و ایضا چگونه تواند کسی دعوی ظهور کند و حال
آنکه در عصر آنحضرت رجوع میفرماید بدنیا رسول خدا و امیر مؤمنان و جمیع امامان و جمیع کل شیعیان و
و دشمنان ایشان پس انتقام میکشد خداوند عالم از برای مظلومین از ظالمین و غاصبین و حکومت و سلطنت
می بخشد معصومین و شیعیان ایشان را چنانکه میفرماید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و از بعضی اخبار مستفاد میشود که مراد از فرعون و هامان ابوبکر و عمر است و از جنودشان پیروان ایشان است و نیز
میفرماید که ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و مراد از عباد صالحین
معصومین و شیعیان ایشان است و باز میفرماید ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر
نفیرا و باز میفرماید اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة و اقترا بعضی تفسیر نموده اند برجعت

تفسیر السبب بالعمر داده اند و در بعضی از خطب امیر المؤمنین است که میفرماید ان لی فی الارض کرة
بعد کرة و دعوة بعد دعوة و رجعة بعد رجعة حتی ثابتا کما کنت قدیما و اعتقاد برجعت ائمه طاهرین
و جمعی از ابرار و اشرار از ضروریات مذهب امامیه شده است یا در زیارت جامعه کبیره میخوانند که
اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به تا آنجا که میفرماید
معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم و باز میفرماید و قلبی لکم مسلم
و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معدة حتی یحیی الله دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی
ارضه و باز میفرماید و جعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلک سبیلکم و یهتدی بهداکم و یحشر فی زمرتکم و
یکر فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم و بالجمله اخبار
و فقرات زیارات ائمه اطهار مشحون است از ذکر رجعت و تفصیل این مطلب در کتب مفصله مذکور است
و مراد از رجعت بشهادت ظاهر الفاظ آنستکه خود ایشان باشخاصهم و بعینهم همان هیئت و صورت حقیقیه
که در زمان پیش بوده اند بی تفاوت و تغییر بدنیا بر گردند بطریقیکه اگر فرضا کسی در آن زمان ایشان را
دیده باشد حال چون ایشان را ببیند باول بشناسد و چون سخن باینجا رسید میگوییم که در این
عصر که دید که رسول خدا بان صورت سابقه و همچنین امامان و صالحان شیعیان رجعت کرده باشند و که
دیده که اشقیا بعینه بصورتهم و هیئتهم بدنیا برگشته باشند هیچکس را نرسد که این ادعا کند زیرا
که هر کس را که بگویند که این فلان امام است یا فلان معاند است ما او را میشناسیم و اسم او و پدر او را
میدانیم پس این بنحو ایشان چگونه توانند کنند و حال آنکه رجعتیکه لا محاله باید بشود قطعا نشده
اگر میگویند که مراد از رجعت نه ظاهر آنستکه اهل ظاهر فهمیده اند بلکه مراد آنستکه حقائق
آن مردمان و حالات و اطوار آنها از سعادات و شقاوات در مردمان این عصر بروز میکند مثلا
حالت عمریه همان انکار حق و غصب حق و اذیت باهل حق بود و همین حالت مقتضی لعن بر عمر بود نه شکل
و صورت او چون در این عصر کسی را که غصب حق کرد البته آن حالت عمریه در او بروز کرده است و او عمر است
که بدنیا رجعت نموده است و حالت سلمانیه همان انقیاد تام و اطاعت کامله است از حجة الله پس هر کس را



که دیگر خبر است لا محاله این حالت را بروز کرده است و او همان سلمان است که بنیاد رجوع کرده
اگر چه در شکل و صورت و نسبت هیچ مناسبتی بان سلمان قبل نداشته باشد و هکذا سائر اشخاص که بانها (بلکه)
رجعت کنند و یکی از دعویهای ایشان در رساله که از برای اثبات این مذهب فاسد نوشته است نقل از ذکر آیه
و لقد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین میکوید که حال انصاف دهید بر حسب ظاهر
انبیائی که در عصر و عهد انحضرت بودند کجا در عهد آدم یا انبیای دیکر که چند هزار سال فاصله بودند مع ذلک
چرا از جوهر صدق و نسبت قتل قاتل یا انبیای دیکر را بعباد زمان میدهند چاره ندارید یا اینکه نعوذ بالله
نسبت کذب بکلام لغو بان حضرت میدهید و یا بکوئید ان اشقیا همان اشقیا بودند که در هر عصری با انبیاء و
مرسلین معارضه مینمودند و در آیه و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا الخ میکوید حال ملاحظه فرمایید
که از آیه مستفاد میشود که مردم زمان انحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل بر اثر و بعثت (نعت)
محاربه مینمودند و حال انکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان انحضرت بودند و دیکر انکه انکس را که از
قبل شناخته بودند یا موسی بود صاحب تورات یا عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک انحضرت میفرماید چون امد بسوی
ایشان انکسیکه او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال انکه انحضرت بظاهر
موسوم باسم دیکر بودند که محمد باشد و از مدینه دیکر ظاهر شد و بلسان و شرع دیکر مع ذلک حکم به
حکم ایه ثابت میشود حال حکم رجوع را ادراک فرما و احدی تا الیوم ادراک ان ننموده اه پس مراد از رجعت حقایق است نه
اشباح و صور و بهمین نیز اشاره کرده است در یکی از توقیعات خودش بیکی از مریدین خود قل فوالله الذی
لا اله الا هو سوف ینزل الله من غمام الامر جنود السحاب من القدرة و القوة و ینصرون هذا الغلام بنصر الذی ما
شهدت مثله عیون الخلائق اجمعین و یبعث بسلطانه حقایق النبیین و المرسلین و یسمعهم اطوار ورقات العقل علی غصن
هذه الشجرة التی نبتت علی سیناء الرحمن فی هذا الرضوان الذی ظهر باسم السبحان علی هذا المقام المقدس البدیع المنیع اه
میکوئیم که چه دلیل دارید بر اینکه مراد از رجعت معنی مذکور باشد و حال انکه این معنی خلاف ظاهر لفظ رجعت
و اشباه اوست و ظاهرش همان معناست که ما بیان کردیم و عقل مستقل است بر انکه ایشان با اشباحهم و صورهم دوباره
زنده شوند چنانکه در حکایت عزیر و امثال ان واقع است اگر میکوئید دلیل ما همان [illegible]

عصر ما تمسک میکنند و حال آنکه این افعال از اهل اعصار سابقه صادر شده است میگوئیم که این دلیل دلالتی
بر آن ندارد که معنای رجعت همین است و بهمین قدر اکتفا خواهد شد چه ضرر دارد که دو نفر که در حالات
یکسان باشند چون از یکی از آنها فعلی صادر شود آن فعل را نسبت بدیگری نیز میدهیم بجهت آنکه او نیز مستعد صدور
این فعل از آن هست و یا آنکه یکی از طایفه فعلی از او صادر شده باشد و آن فعل را نسبت بآن طائفه بدهیم
بجهت آنکه مجموع این طائفه بمنزله شخص واحدند و سر این مطلب از حضرت سجاد سؤال شد فرمودند ان القرآن
بلغة العرب فیخاطب فیه اهل اللسان بلغتهم اما تقول للرجل التمیمی الذی قد اغار قومه علی بلد و قتلوا من فیه اغرتم
علی بلد کذا و فعلتم کذا و مرحوم فیض قده در مقدمه ثالثه از مقدمات تفسیر صافی این مطلب را تفصیل داده و تحقیق کرده
و بیش از آن نیز متعرض شده اند پس اینکه این مرد میگوید که احدی تا الیوم ادراک این مطلب نکرده کلمات سابقین را ندیده است
یا اینکه میخواهد عوام را فریب دهد که فهم این مطلبها مخصوص بما طایفه است و اینکه میگوید چاره نداریم با اینکه
میگوئیم که نسبت در رفع عمل هیم و قائل باین شویم که این اشقیا همان اشقیای سابقند و بودند با عیانهم زیرا
که نسبت مذکوره باتفاق اهل لسان مجاز است و علاقه مجازیت همان نکته مذکوره است و الا ایشان آخر
آنها نیستند اگرچه سنخیت طینت مشارکند پس نتوان کجا ثابت توانی کرد که مراد از رجعت همین معنا است لا غیر و دلالة
بر این نیست که اگر مراد از رجعت همین باشد مخصوص باین عصر نخواهد بود بلکه حالات سعادت و شقاوت سلف
اخلاف را آنها در جمیع زمانها موجود میباشد و ایضا ظاهر از اخبار رجعت آنستکه هر یک علی حده
رجوع کنند و حال آنکه اشخاص بسیار در حالات مذکوره شریکند پس باید که در یک زمان مثلا هزار عمر
رجوع کرده باشد و حال آنکه یک عمر بیشتر نبود و ایضا میگویند که ایشان در این عصر رجوع کرده اند بوجه
اکمل و اتم و حال آنکه کسانی که در این عصر باسماء سابقین در میان خود میخوانند هیچ مناسبتی بآنها ندارند
مثلا یک جاهل فاسقی را سلمان نام میکنند و یک فاجر لعینی را که فی الجمله از حسن صورت بهره دارد یوسفش میخوانند
و همچنین دیگران میکنند که اینها همان کسانند که در پیش بوده اند و حال بدنیا رجعت کرده اند پس اطلاق
این اسما بر ایشان علی وجه الحقیقه نباشد و ایضا این معنی بوی تناسخ میدهد و بطلانش ظاهر است اگرچه
ایشان باو قائل شده اند و از برای اثباتش وجوه رکیکه ذکر کرده اند و احمقها عوام را گول زده اند



خذلهم الله و اعداهم فصل چهارم در آنکه خداوند عادل وعده فرموده است محمد و آل طاهرین او را که
از اعدا و ظالمانشان که درباره ایشان شدند از غصب حقوق و قتل و غارت و اسر و شماتت اعدا و امثال اینها دولت بزرگ
و سلطنت جاوید را هم در این نشاه دنیا و هم در نشاه عقبی و غصب این اخبار است سلطنت دنیویه ایشان را که ما بر طرف
امر ایشان جمیع سلطنتهای باطله و جمیع دولتهای فاسده را با ملاحظه امتحانات و تمحیصات تا مومن از منافق و حق از باطل
و مغشوش از خالص جدا شود و لا شبهه که ظهور سلطنت دنیویه ایشان نخواهد بود الا در عهد ظهور حضرت قائم آل محمد
که البته ظاهر خواهد شد با شمشیر آبدار یعنی ذو الفقار حیدر کرار پاک خواهد فرمود صفحه زمین را از وجود
و فجار و کفار و قلع و قمع خواهد کرد شجره شقاوت و عداوت با اهل بیت اطهار را و خراب خواهد نمود بنیان ظلم را
پس پر خواهد کرد عالم را از عدل و داد چنانکه پر کرده بود ملا از اشقیا از ظلم بر صالحین عباد و جمیع فرق مختلفه
و ادیان متفرقه را محو میکند و اختلاف را از میانه بر میدارد و دین علی را به نفحه ظاهر میکند پس تمام بر می دارد مذهب هیچ
احدی مگر آنکه متدین بدین حق میشود و این است سلطنت بزرگ که خداوند مخصوص آل محمد کرده است و در کتب سابقه
از آن خبر داده شده است و کهنه سابقین از آن خبر داده اند چنانکه سطیح کاهن از زمان حضرت رسالت مآب
گفته است ثم یخرج ملک من الیمن من صنعاء و عدن ابیض کالقطن اسمه حسین او حسن فیذهب بخروجه غمر الفتن فهنالک یظهر
مبارکا زکیا و هادیا مهدیا و سیدا علویا یفرج الناس اذا اتاهم من الله الذی هداهم فیکشف بنوره الظلمة و یظهر
الحق بعد الخفاء و یفرق الاموال فی الناس بالسواء و یغمد السیف فلا یسفک الدماء و یعیش الناس فی البشر
و الهناء و یغسل بماء عدله عین الدهر من القذاء و یرد الحق علی اهل القری و یکثر فی الناس الضیافة و القری
و یرفع بعدله الغوایة و العمی کانه کان غبارا فانجلی فیملؤ الارض عدلا و قسطا و الایام حمیا و هو علم للساعة
بلا امتراء و از علامات ظهور خبر داده است لکن ما آن فقرات را ذکر نکردیم تا طول نکشد و در جای
دیگر که خبر از ظهور حضرت رسالت مآب صلی الله علیه میدهد میگوید یکون الملک فی قومه الی آخر الدهر و جابر بن عبد الله
از رسول خدا روایت کرده که فرمودند سیکون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء
ملوک جبابره ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملؤ الارض قسطا کما ملئت جورا و ایضا فرمودند که یا علی ان الخلفاء
من بعدی اثنی عشر اولهم و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها و در

روایت شده که فرمودند منا اثنی عشر مهدیا اولهم امیر المومنین و آخرهم التاسع من ولدی و هو الامام
القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون له غیبة یرتد فیها
قوم و یثبت علی الدین فیها آخرون و در دعای ندبه است که این بقیة الله التی لا تخلو من العترة الطاهرة این
المعد لقطع دابر الظلمة این المنتظر لاقامة الامت و العوج این المرتجی لازالة الجور و العدوان این المدخر لتجدید الفرائض و
السنن این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة این المومل لاحیاء الکتاب و حدوده این محیی معالم الدین و اهله این قاصم
شوکة المعتدین این هادم ابنیة الشرک و النفاق این مبید اهل الفسوق و العصیان این حاصد فروع الغی و الشقاق
این طامس آثار الزیغ و الاهواء الخ و بالجمله اخبار و دعوات مشحون است باینکه این سلطنت و دولت و در چند
موضع از قرآن نیز اشارت بآن شده است از انجمله است وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی الخ پس اگر حمل
عالم این سلطنت را در عصر قائم با ایشان ندهد لازم خلف وعده کرده است و لا یخلف الله وعده رسله و لا یخلف الله المیعاد
و چون سخن باینجا انجامید میگوییم که آیا هیچ صاحب شعوری این مطلب را قبول میکند که هزار سال متجاوز شیعیان منتظر
ظهور دولت حقه باشند و برای آن و طلب آن قتل و نهب و امثال اینها متحمل شوند و شب و روز دعا کنند که عجل فرج آل محمد
و انتم شیعة محمد و آل محمد و اخذل اعداء آل محمد و حال قائم ظاهر شود در حالتیکه بر هیچ کاری قدرت نداشته باشد
و در هیچ امری او را اختیاری نباشد بلکه در کمال ذلت و خواری او را گرفته بکشند و بر بادش دهند و سر او را
در هر سوراخی که به بینند و پیدا کنند با کمال افتضاح او را مقتول سازند و همچنین شوند که با کسی اظهار دین او
اگر اظهار نماید او را از یهود و نصاری حقیرتر شمارند سبحان الله آیا این بود آن دولت و سلطنت که سالها مردم
منتظر او بودند و این بود آن نصرتیکه خدا بمظلومان وعده داده بود پس باطل میشود هر چیزی را که وعده داده بودند و دروغ
هر وعده که نموده بودند و ضایع میشود هر زحمتیکه کشیده بودند و هدر میرود خونهای ایشان که ریخته شده و اعراضی
میان بحرمتیها که از ایشان هتک شد پس چه بهره برده خواهد بود آنکس که حق ایشان غصب کرده و مال ایشان را گرفته
و اظهار سلطنت بر ایشان کرده بود و حق خدا و عدا از هر ظالمی ظالمتر خواهد بود تعالی الله عما یصفه المشرکون ای عزیز من
از روی انصاف ملاحظه کن که چه میگوییم و غریب این که اینها که مدعی شدند که برای علی محمد ظاهر شد با مقام قائمیت خود



سبحان الله آیا نشنیدی که بعد از آنکه حسین خان او را در مجلس علما حاضر کرد و علما کلمات او را دیدند و همه از غلطات
اعرابیه و غیرها بر او شمردند ملزم کردند او را پای بسته چوب بسیار بر او زدند و همچنین توبه میکرد و از دعوی خود استعفا نمود
و بعد از آن حکم داد تا سورت او را سیاه کردند و بخدمت شیخ ابو تراب که از جمله علما بود حاضرش ساختند بادست و پای او را چوب داد
و بر کتفها و کرادیس خود لعنش کرد و بعد از آن او را محبوس نگاه داشتند و این حکایت در اصفهان بود و در تبریز او را چوب بسیار زدند
چنانکه تفصیلش مذکور خواهد شد و از هنگامی که بردار کشیدند توبه نمی‌نمود اظهار ندامت بر دعوی خود نمی‌نمود و بر خود لعنت میکرد
ایعزیز من آیا ممکن است کسی تواند که مهدی موعود باشد و همه عالم را مسخر کند سبحان الله پس چه بود حکمت اینکه سالها غائب شد
و از نظرها مخفی گشت و از اخبار چنان مستفاد میشود که حکمتش خوف از قتل بود و آنگاه ظاهر میشود که این خوف نباشد پس
چه شد که الحال نیز او را کشتند پیش از آنکه سلطنتش ظاهر شود چاره نداری یا باید بگوئی که خدا این مطلب را نمیدانست
و چنان پنداشت که او را نخواهند کشت و از سلطنتش مانع نخواهند بود العیاذ بالله این سخن هیچکس نتواند گفت و یا باید
بگوئی که حکمتی در غیبت آنحضرت نبود العیاذ بالله این نیز احدی نتواند گفت همانا اگر حکمتی نبود پس چرا در اول ظاهر نشد
و یا باید بگوئی که حکمتش امور دیگر بود غیر از خوف از قتل این نیز از تو قبول نشود کیف و در کتاب کافی و اکمال الدین
از زراره روایت شده است که قال سمعت ابا عبد الله یقول ان للغلام غیبة قبل ان یقوم قال قلت و لم قال
یخاف و اومی بیده الی بطنه الخ و در کتاب علل الشرایع از حضرت صادق روایت شده که فرمودند قال رسول الله صلی الله
لا بد للغلام من غیبة فقیل له لم یا رسول الله قال یخاف القتل اگر میگوئی که انبیا و اولیا از زمان آدم تا عصر خاتم
بدست اشقیای امم مبتلا بوده اند بعضی از ایشان را سر بریدند بعضی را بدار کشیدند بعضی را اره بر فرق گذاشتند
بعضی را در دیگ جوشانیدند و هکذا الی آخر دوستان خدا همیشه مقهور دشمنان خدا بودند پس این دلیل بطلان
نمیشود و الا لازم میاید که صالحین از سابقین همه بر باطل باشند بلکه این اقوی دلیلی است بر حقیت ایشان از برای
آنکس که بنظر بصیرت تامل نماید میگوئیم که این مطلب نسبت بصلحای سابقین راست است و در آن شکی نیست و لکن نسبت بمطلب ما
درست نباشد مگر در صورتیکه خدا و معصومین او ما را از ظهور سلطنت قائم خبر نداده باشند و حال آنکه
اگر کسی در اخبار و آیات فی الجمله تتبعی نماید دیگر برای او شبهه نمیماند که حال عصر قائم مدخلیت با عصار سابقین ندارد
بلکه وضع عالم در این عصر مبدل میشود و در این عصر بر خلاف عصرهای پیش میشود باین معنی که ظلمهائیکه شده بر صلحا

در ان اعصار شده است در این عصر اشتمام کشیده میشود پس قیاس این عصر با اعصار سابقه و حال ائمه
بحال صلحاء سابقین درست نباشد زیرا که فارق واضح و محقق است اگر میگوئی که مراد از سلطنت و دولت
موعوده نه سلطنت ظاهریه و دولت محسوسه است زیرا که اهل خرد باین و لیها اعتنا ندارند بلکه مراد
سلطنت معنویه است که عبارت باشد از غلبه ادله و براهین حجج ایشان بر مخالفین پس نباید که شخص
بر ظاهر مقصود باشد بلکه اگر کسی نظر بصیرت در حال اولیاء الله نظر کند می بیند ایشان را با سلطنت تامه اگر چه ذلیل
باشند در ظاهر و ملاحظه مینماید ایشان را با دولت کامله اگر چه در ظاهر فقیر و حقیر باشند چنانکه در یکی از
رساله های ایشان مسطور است که سعید باید دانست که این شموس عظیمه اگر بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم
ساکنند و اگر فلسی نزد شان نباشد بر فوق عنقا طائر شوند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا شوند بر همین قدرت و عظمت
ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش عزت جالس و در نهایت عجز ظاهر بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم اند این است
که عیسی بن مریم روحی فداه فرموده اند ای مردم غذای من گیاه ارض است که بان سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است
و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکب من پاهای من است کیست از من غنی تر بر روی زمین آه میگوئیم اولا که حمل
اخبار مذکوره را بر این معنی که ذکر کردی صحیح نباشد زیرا که خلاف ظاهر است و دلیلی بر ان نیست و ثانیا
سلطنت معنویه و غلبه با دله منحصر بزمان قیام صاحب الامر نیست بلکه در جمیع اعصار و ازمنه این سلطنت
سعداء و صلحا هست پس چیست تراه انچه از اخبار مستفاد میشود که خصوصیت در سلطنت عصر قائم است که در هیچ عصری
نیست و در این عصر حقیقت اهل حق ظاهر میشود بر همه کس و با ذلت ظاهریه این مطلب کی ظاهر میشود بلکه مانند
ملیس در پرده خفا میماند کما لا یخفی علی من انصف و ثالثا اینکه سلمنا که مراد همین باشد و دلیل است که مذکور شد
و لکن مدخلیتی بشما ها ندارد زیرا که نیست از برای شما ها دلیلی و حجتی تا اینکه بر سائر حجج غالب شوید و این قیاسات
و مزخرفات دلیلی نمیشود چنانکه بان اشارت کردیم و خواهیم نیز اشارت کرد و بالجمله شخص ذلیل دستگیر که
امثالش همیشه خائف شوند که مظهر دولت حقه موعوده باشد و این مرد محبط خون نوابش در بسیاری از کمالات
خودشان اظهار عجز و مسکنت و شکایت از ظلم و اذیت کرده اند و شخصیکه نتوانند دفع ظلم از خودش نماید چگونه
اشتمام مظلومین از ظالمین خواهد کشید و از جمله کلمات ایشان در این خصوص این است و کل الناس لنا



بغشوات انفسهم ما عرفوا الحان القدس وما سمعوا روائح الفضل ثم فاسئلوا اهل الذكر بعد الذي امرهم الله
بذلك قال وقوله الحق فاسئلوا اهل الذكر الخ بل اعرضوا عن اهل الذكر واتبعوا السامري باهوائهم وبذلك بعدوا
عن رحمة الله وما فازوا بجماله يوم لقائه بعد الذي كل انتظروا يوم ظهوره ودعوا الله في الليالي والايام نهارا
بان يحشرهم بين يديه ليستشهدوا في سبيله ويستشهدوا ويهدا ايته ويستبشروا بنوره فلما جائهم باية من عند الله و
حجة من لدنه كفروه وسبوه وفعلوا به ما فعلوا الا انا اقدر ان اذكر ولا انت تقدر ان تسمع والقلم ينوح والمداد
يبكي ويصرخ وانك لو تتوجه بسمع الفطرة فوالله لتسمع ضجيج اهل السموات ولو يكشف الحجاب عن عينك لتشهد بان الحوريات
مغشيات والارواح منصعقات ويضربن على وجوههن وجلسن على وجه التراب فاه اه عما ورد على مظهر نفس الله
وعما فعلوا به وباحبائه بحيث ما فعل احد الى احد ولا نفس الى نفس لا كافر الى مؤمن ولا مؤمن الى كافر فاه اه
جلس هيكل البقاء في التراب السوداء وناحت روح القدس في رفارف الاعلى وتهدمت اركان العرش في لاهوت الاسماء
وتبدلت عيش الوجود في الغرف الحمراء وخرست لسان الورقاء في جبروت الصفراء اف لهم وبما كسبت ايديهم وعن كل
ما هم كانوا يعملون وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكا
اه وان الجملة است ويا قوم لا تفعلوا به ما فعل الابليس بالله ربه والنمرود بابراهيم والفرعون بموسى واليهود بعيسى
وابو جهل بمحمد والسفيانى بعلي من قبل ويا قوم انه انفق روحه لامر الله بحيث ما حفظ نفسه في ساعة ويشهد
بذلك كل شيء ان انتم من الشاهدين ويا قوم قد ورد عليه ما لا ورد على احد من قبل وابتلى بين المشركين في عشرين
من السنين ويا قوم قد يشهد اثر الحديد على رجله والاغلال على عنقه اذن يبكي عليه كل من في الملاء العالمين واذا
ان جملة است اياكم ان لا تجروا على اسياف الغل والبغضاء ثم ارحموا على وحده بين هؤلاء المشركين ثم ارحموا على اسراء
بين يدي الاعداء بحيث خرجوا مسجونا في هذا البحر العميق وان الجملة است اى رب فارحم على احبائك لانهم يشربون البحر
من دماء قلوبهم وقطع احشائهم ولا يقدرون ان يتنفسوا في امرك من هؤلاء المغلين اى رب ان لن تغفر على
اعدائك فارحم على اصفيائك فاذن لهم بالظهور في هذه الظلمات الدهماء وانك انت العفو الرحيم اى رب
اشتد الامر على احبائك بحيث وقعوا بين الاشقياء ولن يقدرن ان يذكرن بدائع ذكرك الجميل اى رب فاخرج من
خلف الحجاب من يذكرك بين السموات والارض بلسان الذي لن يقدرن ان يذكرن يمنعه احد عما خلق في ملكوت الا

الاعلی فکیف ما تری علی الارض هؤلاء المشرکین ایرب اصفیائک مقهورین الاشقیاء ویرد علیهم کل
حزن ما سبق لهنه فرح للمعرضین ان یا قلم دع هؤلاء ثم ابک علی وحدة وغربته فی تلک الایام التی اجتمعوا
علی اعادی نفس الله و یمکرون فی کل حین علیه مکر عظیم آه آه انیز من خوب در این کلمات مغلوطه فیها نظر کنید به
بین چه قدر اظهار ذلت و شکایت از اذیت نهاشده است و کلمات ایشان باین قبیل شکایتها مشحون است اما عقل
باور میکند که ظهور کند و بیستسال از اسم اظهورش مگذرد و امرش باین خفا و ایامش باین ذلت طی شد مید ام
که عوام تا حال جاهل خواهند بود و چشم بصرتشان تا کی پوشیده خواهد بود و مشکل بحمد الله که ظهور
حضرت قائم در بسیط و سلطنت نشها باشد بلکه علاوه بر این مطلب صاحب همان وجهت نمی باید باشد که با علو
از روی حقیقت طائفه مطمئنه مصدق او باشد و معجز نمایز که شمس شها دلیل حقیقت باشد والا سرا و ظهر را
که دعوی انتقام نماید پس مدعی قائمیت را از اقامه برهان و دلیل گزیر نباشد و لا محاله باید که بجمیع صفات مقرر
از برای امامت متصف باشد که از انجمله علم ما کان و ما یکون است باین معنی که هیچ امری از وی مستور نباشد و در جمیع
حقائق و معارف و اسرار علوم مطلقا مطلع باشد بهر معجزه که از وی مطالبه شود برآن توانا و قادر باشد و چون
بحقیقت این سخن برخی خواهی دانست بعلم قطعی که میرزا علی محمد مذکور بهیچ وجه شایستگی انتقام را نداشت زیرا که او مردی
بود مثل سائر مردم الا آنکه مدتی در مجلس درس حاجی سید کاظم نشسته بود و فی الجمله از مطالب ایشان فرا گرفته بود ولکن
از علوم دیگر حتی از علم نحو و صرف و منطق و فقه و امثال آن که سر رشته نداشت و از وضع الفاظ در مواضع آنها ربط نداشت
و عباراتش را هر کس دیده است میفهمد که از قواعد اعراب کلمات که هر بچه از طلاب مبتدی بهره دارد بهره نداشت اگر چه از برای
این مطلب عذری بدتر از گناه گفته است و آن این است که اختیار همه امور بدست کامل است پس هر لفظی را میتواند که در هر جا
که میخواهد استعمال کند اگر چه مناسبتی نداشته باشد و هر اعراب که خواسته باشد میتواند در هر کلمه جاری کند پس مفعول را
مرفوع و فاعل را منصوب خواندن نقص بر کامل نباشد و نیز گفته است که علم نحو بجهت گناهی که نسبت بمن کرده بود تا این زمان
محبوس بود و من او را نزد خدا شفاعت کردم پس مطلق العنان شد و دیگر بر هیچکس هیچ حکمی نیست در هر طرف که خواسته
باشد تعبیر کند و قرائت نماید و بالجمله این مرد را شایستگی آنکه دعوی کند که من دانشمندی یکی از علماء هستم نبود چه جای
آنکه بگوید که من امام و قائم آل محمدم امام او کسی است که باشد بعلم اعلم ناس کجاست علم تو ای کافر جاهل النسناس

[illegible]



مشهور است که چون باب را به تبریز آوردند ناصرالدین شاه که آن وقت ولیعهد بود مجلسی ترتیب داده و علمای شهر را در
آنجا انجمن کرده و حاجی ملا محمود نظام العلماء نیز در آن مجلس بود پس باب را احضار نموده بیامد و بر صدر مجلس نشست نخستین
نظام العلماء از وی پرسید که این کتابها که بطرز قران است و باسم شما در اطراف بلاد منتشر شده آیا از شماست یا نه
یا بشما بسته اند باب گفت این کلمات از خداست نظام العلماء گفت که پرده سخن بگو و لغز و معما را بکنار نه باب
گفت بلی اینها همه از مقالات من است نظام العلماء گفت که تو خدا را در آن کتابها شجره طور خوانده پس دعوی
توان است که هر چه از زبان تو جاری میشود کلام خداست گفت چرا چنین نباشد نظام العلماء گفت آیا شما خود را
باب نامیده اید یا کسی گفته اید که مردم نیز شما را باین اسم بخوانند گفت خدا مرا باین نام خوانده است و من باب علم
ناصرالدین شاه گفت که من با تو عهد کردم که اگر تو باب علم باشی من از این مسند فرود آیم و تو را بر جای خود بنشانم
و سوایمان آورم نظام العلماء گفت که نیکو سخنی گفتی علی که باب علم بود مکرر بر منبر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی
و هر چه از آن حضرت سئوال میکردند جواب میگفت و اگر تو باب علم هستی چند چیز بر من مشکل شده است از تو
سئوال میکنم و اول از علم طب سئوال میکنیم باب گفت من طب نخوانده ام نظام العلماء گفت که از علم دین سئوال میکنم
و علم دین به فهم قران و حدیث ممکن نشود و فهم قران و حدیث به علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و امثال ذلک
نشود پس اول از علم صرف سئوال کرد باب گفت که من علم صرف را در کوچکی خوانده ام ولکن حال نمیدانم نظام العلماء گفت که این
آیه را هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا تفسیر نما و ترکیب نحوی او را بیان کن و شأن نزول سوره انا اعطیناک الکوثر را
بگو باب ساعتی متفکر شد و مهلت خواست از نظام العلماء و گفت معنی این حدیث که در میانه مامون و حضرت ضامن واقع شد
بگو که مامون گفت ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب قال آیة انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا ابنائنا باب
گفت که این حدیث در خاطر نیست نظام العلماء گفت که مسلما که نباشد لکن تو معنی او را بفارسی بگو باز باب مهلت خواست
نظام العلماء گفت معنی این حدیث که پیغمبر فرمود لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحده چیست باب ساعتی سر در پیش افکند
و گفت حال چیزی نمیدانم باز نظام العلماء پرسید که معنی این کلمات چیست که اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی
وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و بگو که تعریف فصاحت و بلاغت چیست و نسبت بینهما از نسب اربع چه باشد
تو اعجاز معجزه خود را فصاحت دانسته و بگو که شکل اول چرا باید بدیهی الانتاج باشد باب از جواب عاجز شد نظام العلما



گفت سلمنا که این علوم همه قیل و قال است و خطی بمطلب ندارد ولکن از تو کرامت و معجزه میخواهم در اینجا ال
باب سر بلند کرد و گفت هر معجزه که میخواهی سؤال کن و هر کرامت که خواهی بخواه نظام العلماء گفت که محمد شاه را
درد پا صعب باشد اگر چاره او کردی در دعوی خود صادق باشی گفت این نتوان کرد ناصرالدین شاه گفت که نظام
العلماء را پیری فرو گرفته اگر او را جوان کنی ما تصدیق تو کنیم گفت این را نمیتوانم نظام العلماء گفت که مرد
نه از علوم سر رشته دارد و نه کرامتی از او ظاهر میشود باب چون بشنید بر آشفت و گفت من آنکسم که هزار سال است
انتظار او را میکشید نظام العلماء گفت که تو صاحب الامری گفت بلی گفت صاحب الامر نوعی بود یا شخصی گفت صاحب الامر شخصی است
گفت اسم تو و پدر و مادر تو چیست و مسقط الراس تو کجاست و از سن تو چند سال میگذرد گفت اسم علی محمد و اسم مادرم
خدیجه و اسم پدرم میرزا رضای بزاز است و شهر من شیراز است و سی و پنج سال از عمر من میگذرد نظام العلماء گفت که نام صاحب الامر
محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس اسم داشت و مسقط الراس آنحضرت در سر من رای است و از عمرش هزار سال متجاوز گذشته
پس چگونه تو صاحب الامر باشی باب گفت من از خود کرامت میگویم تا شما مرا تصدیق کنید گفتند کدام است گفت در دو روز
هزار بیت کتابت میکنم گفتند سلمنا که تو راست میگوئی بسیار کاتبانند که زیاده از این نیز مینویسند پس این معجزه
نباشد چون سخن باینجا رسید ملا محمد که از جمله علمای تبریز بود گفت که تو در قرآن خود گفته که اول من آمن بی محمد و علی
پس تو خویش را از ایشان بالاتر میدانی باب متوحش گشت و هیچ نگفت دیگر یکی از علماء گفت که خدا در آیه خمس فرموده
فان لله خمسه و شما ثلثه گفته اید از کجا این آیه نسخ شده باب از کمال وحشت گفت که ثلث نصف خمس است اهل مجلس بخندیدند
بخندیدند گفتند سلمنا که ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خمس فرموده است باب [illegible]
و بعد از زمانی گفت که ندانسته اید که من بی تامل خطبه فصیح میگویم و مینویسم پس گفت الحمد لله الذی رفع السموات
و الارض و تمام سموات را بفتح خواند و ضاد ارض را بکسر ناصرالدین شاه گفت و ما انا و القد جعلنا یکسر فی النحو
النصب مجالس بخندیدند باب گفت که این سخنان سهو بود و تا چند و تا چند مردم را بضلالت انداختی و چرا خود را صاحب الامر
دانی و حال آنکه چون او ظاهر شود معجزات همه انبیا با او باشد و بر همه عالم غالب شود و همه دینها را یکی سازد
و هیچکس نتواند که سر از اطاعت او بپیچد و هزار سال از بهر آن غائب شده بود که چون ظاهر شود گاهی مانند حسین خان
نظام الدوله با چوب ادبش کنند و گاهی محبوس باشد همانا از بسکه مجتهد تسخیر اصحاب رتا بستان بو شهر و کرمان



غنایات در برابر ابواب با سر برهنه ایستادی در حالت آشفته شده است و چون مردی دیوانه هیچ حکم بعلت منکم
لکن با چوب بر بچه میدهم تا مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی پس امر کرد تا فراشان چوب بسیاری حاضر کرده بلند
و هر دو پایش را محکم ببستند چوب بسیاری باو زدند با بر فریاد در برابر دروازه کشته خود توبه کرد و شخصی را بر سر او
مامور کردند که باو تلقین کند که تا بگوید پلیدی سگ و خوک خوردم اگر دیگر چنین ادعا کنم و او بهمین طرق
میگفت پس او را باز کردند و محبوسش نمودند حال ای عزیز من ببینید در این حکایت تامل کن و ببین که چه قدر این
مردی کمال چه قدر عاجز بوده است آیا چنین کسی با آنچه از او شنیده میشود امام باشد و حال آنکه امامان در حال طفولیت
دارای همه کمالات بوده اند و از هر چه از ایشان سؤال میشد میدانستند اندا یا خداوند بجهت اتمام حجت چنین
کسی را بجانب مردم نفرستد پس میخواهد که مردم را گمراه کند تعالی عن ذلک علوا کبیرا و بالجمله این طایفه را برای این دعوی هیچ دلیلی
که موجب اطمینان بلکه مظنه بلکه شک شود نیست با آنکه در اثبات اسم طلب رنج بسیار کشیده و فکرها نموده اند و تدبیرها
کرده اند و دامها بجهت تسخیر عوام الناس که از انعام گمراه ترند گسترده اند و روسای ایشان مستعدین مرید خود را امر نموده بلکه
که در اثبات این دعوی کتابها بنویسند و رد اهل اسم طلب را بنمایند چنانکه در بعضی از توقیعات ایشان است که و اذا نطق من
یدیک الواح و رسائل فی رد الله و سلطانه اذن توکل علی الله ربک و قل بسم الله الامنع الاقدس العزیز الحکیم ثم خذ
بقوة الله او ورقا من القرطاس ثم اکتب عما الهمک الله بسلطانی ثم رد من رد علی الله المقتدر الغالب القدیر ایاک ان لا یاخذ
الاوهام فاخرق حجباتها و لا تک من المتوهمین فی حین الذی تاخذ القرطاس بالله روح الاعظم یؤیدک و روح القدس ینطق
فی صدرک و روح البهاء سکن علی لسانک و کذلک اتقن فی مذبر دمک و کن من الموقنین و قد امرنا فی هذا اللوح الاکبر الاحباب
بان یکتبوا الواحا فی اثبات هذا الامر و یرسلوها الی البلاد و لعل بذلک لن یحتجب احد عن لقاء الله العزیز الجمیل و مع ذلک هیچ
دلیلی از ایشان که صحیح باشد نیست و عجب اینجاست که امریکه هیچ برهانی ندارد این طایفه او را اظهر من الشمس فی وسط النهار و صدا نند
و میگویند که ظهورش مغنی از اقامه دلیل است چنانکه یکی از روسای ایشان در جواب انکس که از دلیل جویا شده است میگوید
که فاعلم بان حضر بین یدینا کتاب من عند و قراناه و کان من الشاهدین و لکن تحیرنا عما سئلت لان ذلک لا ینبغی لک ان انت من
العارفین هل ینبغی ان یسئل احد من الشمس این شعاعک فی ظهورک قل فافتح بصرک و انها قد اشرقت علی العالمین بحیث احاطت
الاشراق شرق الارض و غربها و یشهد بذلک اهل مداین البقاء ثم ملکوت الاسماء ثم کل ما کان و ما یکون

من المصنفين و هل يسئل احد من البحر اين تموجاتك قل فانتظر فينا ثم انظر لتكون من الشاهدين فانه تموج في كل حين
بتموجات لو يلقى عليكم رشحة منها ليغرق فيه كل من في السموات والارضين ولذا امكننا التكلم في جوابك خمسين الف
سنة او ازيد من ذلك لو انت من العارفين آه سبحان الله آخر این مطلب کجا ثابت و مجرد این لافها هر که مطلب ثابت
نمیشود نمیدانم که قطع باین مطلب از کجا از برای ایشان حاصل شده است نعیذ بالله مکر باغوای شیطان رجیم
و از ملحقین از ایشان حکایت شده که گفته اگر یقین کنم که خود باب از این عقیده برگشته است من بر نمیگردم
از نصد تو این مقام را ادعا قدر نادانی را تماشا کن که بچه حد میرسد و چون سخن باینجا رسید لا بد است که
ما فی الجمله اشاره نمائیم ببعضی از حرفها که ایشان آنها را دلیل بر مدعای خود دانسته اند و علوم را باینها وبسته
داده اند پس میگوئیم که از جمله ادله ایشان است آیات و کلمات و خطبه که بر زبان باب جاری شد و بواسطه
او بر زبان دیگران نیز جاری میشود و این اقوی دلیل ایشان است بلکه دانسته که خود باب تصریح کرده است که جز
این مطلب دیگر برهانی ندارم و هر کس نسبت هیچ معجزه غیر از این را بمن افترا بسته است در جواب این را
از پیش واضح کردیم و مجملش اینست که معجزه چیزیست که دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند و آنکس که
اندک سواد عربی داشته باشد از اتیان بمثل اینها بلکه صحیح و بهتر از اینها عاجز نباشد سلمنا که دیگران
نتوانند مانند اینها بیاورند ولکن این غلطات و مخالفات نحویه و صرفیه که هر بی شعوری ادراک اینها
میکند از کجاست آیا صحیح میتوانست ادا کند یا نه اگر نمیتوانست چگونه دعوی امامت میکند و اگر میتوانست چرا
نیاورد تا کسی را بر او اعتراضی نباشد اگر میگوئیکه مقصودش امتحان بود میگوئیم که امتحان بامور قبیحه صحیح نیست
واگر میگوئیکه این طریق تو بر صحیح است دارا از روز تا بحال کسی عند امت در نزد قائم مودع بود و حال ظاهر
شد چنانکه در بحار و عوالم از صادق روایت شده که فرمود العلم سبعة و عشرون حرفا فجميع ما جاءت
به الرسل حرفان ولم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين حرفا میگوئیم
که ثبت العرش ثم انقش تو اول قائمیت باب را ثابت کن و بعد کلام او را حجت بدان اذ که میگوید که این طریق
که من آورده ام یکی از آن حروف است یکی از زبان لسانها است که مخصوص من است هر بی سروپا میتواند این را
بگوید پس مجرد دعوی ثابت نمیشود صدق مدعی بلکه باید اقامه برهان کند و شاهد و بینه حاضر سازد اگر بگوید



پس این معارضه با قائم حق نیز خواهی کرد میگوئیم که دلیل دعوی او منحصر در بینات او نخواهد بود بلکه
معجزات باهره او بر صدق مقال الانس گواه خواهد بود فاما آنچه ظاهر میشود چون از احادیثیکه در
عوالم از صادق آل محمد ذکر شده است که ولقد یظهر صبی من بنی هاشم و یامر الناس ببیعته و هو ذو کتاب
جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه زیرا که انحضرت هر کرامتی
سبقت نکند پیش از اقامه برهان و بعد از ثبوت امامت او البته هرچه فرماید محکوم بصحت و استقامت است
اگرچه آن طرز کلام گوش زد هیچکس از عرب هم نشده باشد زیرا که قواعد عربیت همه از لسان عرب و فصحای
ایشان مقرر شده است و لسان عرب میزان صحت این قواعد است نه اینکه این قواعد میزان صحت کلام
ایشان باشد و شبهه در این نیست که ائمه اطهار اعرف و مجمع وجوه لغات عرب و انواع تکلمات عربیه و
از وجوه عربیت امور دیگر که بر عرب مخفی باشد و لهذا چون بآن وجوه تکلم فرماید بر عرب سخت و شدید باشد
اما بابکه هنوز امامت او را اثبات نکرده بلکه میخواهد که امامتش را باین کلمات ثابت کند پس چگونه بدانیم که این کلمات از
وجوه مخصوصه است سلمنا ولکن انوجوه مخصوصه را این قواعد کلیه و ضوابط مطرده است نه اینکه بی ضابطه و حساب باشد
و هر کس که در کلمات این مرد تتبع کند میفهمد که تکلمات او هیچ قرائنه ندارد و در یکجا لفظ فاعل را منصوب میخواند و در
جائی دیگر همین لفظ مخصوص مجرور و یا مرفوع میخواند و احتمال دارد که شدید بودن این کتاب بر عرب نه بجهت مخالفت قواعد
لسان عرب باشد بلکه بجهت تکلیفات شدیده باشد که در اسلام پیش از ظهور انحضرت متروک شده باشد و این احتمال
اظهر است پس در این حدیث هیچ دلالتی بر مدعای ایشان نیست مع اینکه صحت سندش نیز معلوم نیست و از جمله ادله ایشان
است حدیث لو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من فارس و جواب از این حدیث اولا اینکه مرسل است و سندش
معتبر نیست و ثانیا اینکه مراد ایمان محمد است و البته اهل فارس نیز مثل بن محمد متدین شده اند و ثالثا این چه دلالت بر
اینکه این شخص شیرازی باید قائم باشد و تفصیل این حدیث اینستکه رسول خدا خواند آیه واخرین منهم لما یلحقوا بهم را
شخصی گفت من هؤلاء فوضع یده علی کتف سلمان و قال لو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من هؤلاء و این صحیح
در آنچه ما گفتیم و هیچ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد و از جمله ادله ایشان است حدیث اذا ظهرت رایة الحق لعنها
اهل الشرق و الغرب یعنی چون علم حق که کنایه از قائم است ظاهر شود همه اهل مشرق و مغرب او را تکفیر کنند

و براو لعنت نمایند جواب اینستکه اولاً صحت این حدیث معلوم نیست و با امثال این احادیث غیر صحیحه نمیشود که اثبات مطلبی
از مطالب دینیه سیما دینیه که از اصول دین باشد نمود و بواسطه اینها دست از قطعیات ثابته و اخبار معتبره
صحیحه برداشت ثانیاً اینکه انکار اهل شرق و غرب در اول ظهور خواهد بود که هنوز آنحضرت اقامه برهان
نفرموده باشد و سلطنت تامه ظاهر نشده باشد و بعد از اقامه همه اهل مشرق و مغرب بلسان واحد او را
تصدیق خواهند نمود و دین حق خواهند گرفت نه اینکه بیست سال از ظهور او بگذرد و هنوز براو لعنت کنند و مطلبش
انکار نمایند و ثالثاً اینکه این حدیث دلالت دارد که در ظهور حق چنین چیزی خواهد بود نه اینکه هر کس ظاهر
شود و اهل مشرق و مغرب براو لعنت کنند باید حق باشد تو اول حقیت او را ثابت کن و بعد این حدیث را در حق او
بیاور و از جمله ادله اینها خبر دادن باب است از کشته شدن خودش و جواب این دلیل واضح است زیرا که هر نادانی
این مطلب را میداند که اگر دعوی فاسدی کند و نسخ شرایع سابقه نماید و هیچ دلیلی هم نداشته باشد البته سو
که با اهل شریعت معارضه کند و لا محاله او را میکشند تا مردم را اغوا نکند سیما در وقتیکه این شخص هیچ اسبابی
ظاهر هم نداشته باشد پس این خبر کرامت و معجزه نمیشود سلمنا که این خبر نه از آنجهت باشد ولکن بسیار از جا
و قلاشان که خبرها میدهند از آینده و مطابق میشود و حال آنکه اعمال ایشان ثابت نمیشود بآن مطلب حال آنکه
مقامی از برای ایشان ثابت شود و اعجب از این اینستکه بعضی مینامیا او کشته شدن خودش را دلیل صدق دعوایش گرفته اند
و عبارتش این است یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک کفی بالله
العلی معتصماً و قدیماً و عبارتیکه در این خبر از کشته شدن داده است این است کانی سمعت منادیاً ینادی فی سری فدا
الفداء فی سبیل الله کما فدی الحسین فی سبیله و لولا کنت ناظراً بذلک السر الواقع فو الذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض لا
لن یقدروا ان یاخذوا منی حرفاً فکیف عبید الذین لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون لیعلم الکل مقام صبری و رضائی
و فدائی فی سبیل الله و مهملات این عبارات مخفی نیست بر شخص بایدکه با سطر اول مقصود را بفهمد و مع ذلک یکی از رؤسای ایشان
بعد از این عبارت میگوید که ایا صاحبان این بیان آیا امروز نیست تا بداند که در غیر صراط الهی مشی مینماید تا بعرصه آرزو
طلب کرده و در همین آیه تسلیم انقطاع مکنون شده که اگر بوز جمیع هیاکل وجود را انفاق نمایند و از ذروه
در کنار حال ملاحظه نمایند که ناس چه قدر نشناسند و بغایت حق ناشناس که چشم از جمیع اینها پوشیده



و بعقب مرداری چند که از بطشمان افغان مال مسلمانان می‌آید میروند و قباد و جواب چه نسبتها عزاو انقه
که بمطالع قدسیه میدهند آه و از جمله ادله ایشان استقامت باب و اصحاب او است که هیچ خوف نکردند
در اعلان دعوی خود یکی از ایشان در رساله خود میگوید که دلیل دیگر که چون شمس ثبت لامل مشرب
استقامت احتمال اولی است بر امر الهی با اینکه در سن شباب بودند و امر که مخالف کل امم از وضع دین
و عیش و غیره و دلیل و سلطان در غیب بود بر آن قیام نمود چنانکه کل استماع نمودند و از هیچ کس خوف نکردند
آیا میشود این نفس امر الهی و مشیت ربانی و استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم آه جواب
میگوییم کم اولا اینکه هر استقامت بر امری دلیل بر حقیت آن نمیشود چه قدر از اهل بدع و ضلالت بودند که در ادعای باطله
مستقیم بودند بلکه از مال و فرزند و غیرت گذشتند و این مطلب مخصوص نیست بر کسانی که ابدال متبعی دارند
آیا یهود و نصاری را ندیدی که در دین خود چگونه متصلب و مستقیم بودند و هستند و آیا خلفا شر را نشنیدی که در دعوی
خلافت چه قدر ثابت شدند بلی مدعی حق مستقیم است و لکن هر مستقیم یعنی هر متصلب در دعوی خود حق نباشد شاید
حق باشد و شاید باطل و بسیار میشود که خود شخص هم یقین بطلان دعوی خود دارد و لکن از روی هوا
و هوس و خیالات فاسده و اوهام کاسده خود را در این دعوی بکشتن میدهد و ثانیا اینکه از کجا میگویید که
باب در دعوی خود با استقامت بود و خائف نشد و حال آنکه مکرر انکار کرد و در زیر چوب و بالای دار توبه
کرد و از جمله ادله ایشان کشتن باب دلیل کردن اصحاب او است و یکی از رسائل ایشان مذکور است که آیا
نبود از قبیل که امر سید الشهدا را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند میگفتند که در عالم
امری باتفاق نیافتاد که باین استقامت ظاهر شد با آنکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر نبود و لکن این
انوار مقدس هجده سال میکشد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و اگر این همه اصحاب با این آیات
عجیبه و افعال غریبه باطل باشد دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا همین فعلشان بر جمیع من علی الارض
حجت کافی و دلیل وافی است جواب میگوییم اولا که این دلیل حقیت نباشد همانا از اخبار معتبره ثابت شده که
احدی را در عصر قائم نرسد که معارضه با آنحضرت نماید و خود و اصحابش در کمال حکومت و سلطنت و حرمت باشند
پس این قلت اصحاب دلیلی است بر بطلان مذهب ایشان و قیاس امر سید الشهداء باطل است چنانکه

وثانیا آنکه بی‌شبهه چه بسیار ملحدین که کشته شدند و دلیل کشتند پس اگر مجرد قتل دلیل حقیت باشد
باید همه آنها محق باشند با آنکه این امور کلیت ندارد پس میزان حق و باطل نشود و از جمله ادله ایشان آنکه
بسیاری از زهاد و علماء و مجتهدین بباب ایمان آوردند و از اصحاب او گشتند و در راه او کشته شدند
در یکی از رساله‌های ایشان مسطور است که جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و فقهای کاملین بالغین
از کاس قرب و وصال مشروب شدند و بغایت عظمی فایز گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند
از اسامی ایشان ذکر میشود که شاید سبب استقامت نفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود از آنجمله جناب ملا حسین
که محل اشراق شمس ظهور شد لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا
سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان بود و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمت الله
مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادرش ملا باقر و ملا عبد
الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال ذلک قریب چهارصد نفر بودند که اسامی آنها در لوح محفوظ الهی ثبت شده
همه آنها مهتدی شدند و مذعن شدند و از سر جان برای جانان برخواستند بقسمیکه سینه‌هاشان هدف تیرهای
مخالفین گشته و سرهاشان زینت سنان مشرکین پس آیا شهادت این نفوس قدسیه که با این طریق جان دادند در راه
دوست آیا کفایت نمیکند برای عبادی که هستند آه جواب میگوئیم که اولا این اشخاص مذکورین بهوای ریاست و
سلطنت و حکومت شاید این همه کوشش کرده باشند آنجا که معتقد بمطلب شده باشند مسلما که هوای ریاست نداشته
و در راه اعتقاد این کارها کرده باشند لکن چون باب ایشان را فریب داده بود که شما را اگر بکشند بعد از چند روز دیگر
زنده خواهید شد و سلطنت و حکم آسمان را خواهید بود لهذا ابدا از کشته شدن باک نداشتند و میگفتند که
چون کشته میشویم ثواب جهاد خواهیم داشت و چون زنده شویم حکمران خواهیم بود حکایت کرده اند که چون ملا حسین را
جراحت رسید و دانست که از این جراحت جان بدر نخواهد برد زبان بوصیت گشود گفت ایمردم چنان ندانید که من مرده‌ام
چهارده روز دیگر زنده خواهم شد مبادا که شما از این دین که بشما اموختم برگردید و چون مرد او را با اسلحه که
داشت دفن کردند بگمان آنکه چون زنده شود مهیای قتال باشد سبحان الله این مردم چه قدر احمق و نادان بوده اند
اگر میگوئی که چه شد که این جماعت با آن دیانت و فهم و کیاست از دین برگشتند و در راه ضلالت کشته شدند میگوئیم



که از این امر عجب مکن و گول مخور همانا کم کسی است که از شر شیطان ایمن باشد و از اغوای او نجات یابد الا بانجوا[?] ایه لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین را و ایا ندانسته که از هر اینقدر یکی از خلاصت یعنی اهل بهشت و بقیه از شیطان یعنی اهل جهنم و این مطلب دخلی بد باشد ظاهریه و فهم و کاسته اند و چه بسیار بد کسانیکه بسیاری از مردم اعتمادی بر ایشان دارند و مرید ایشانند و ایشان از اهل فضل و دانش میباشند و مع ذلک شیطان ایشان را چنان فریب میدهد که خود شان نیز نمیفهمند بلکه شیطان را در اغوای اینگونه اشخاص سعی و کوشش زیادتر است نسبت بعوام پس ای عزیز من اگر عالمی را که مردم باو وثوق داشته اند به بینی که در این باب گرفتار است مبادا که پا بلغزد و اعتقادت بشریعت سست شود ایا نشنیده که از اصحاب عایشه و معویه بودند و با امیر مؤمنان محاربه نمودند نشنیده که چه قدر در این مطلب ثابت قدم بودند و بسیاری از ایشان از صحابه رسول الله بودند و در میان ایشان کسانی بودند که مردم ایشان را از افاضل و زهاد و عباد و قاریان قران می پنداشتند بطریقیکه بعضی از اصحاب علی بود که هوی بدی ایشان باشد و علی حقیقت امر را برایم مکشوف داشت معلوم شد که اشقای قران مصحف بوده است و حکایت ضبه را که شنیده که ایشان هفتاد نفر بودند و محافظت شتر عایشه را در حرب با علی مینمودند و چنان ثابت قدم بودند که هفتاد دست از ایشان افتاد و باز دست از شتر بر نمیداشتند و این شعر میخواندند نحن بنو ضبه اصحاب الجمل ننازل الموت اذا الموت نزل والموت اشهی عندنا من العسل ایا این سعی و کوشش که در حق عایشه میکردند جز بجهت این بود که ان ملعونه زوجه رسول بوده است و حرمت او لازم است پس علیسان از روی اعتقاد بوده و اگر امثال این کوششها از امثال این کسان دلیل بر حقیت باشد لا محاله باید اصحاب عایشه بر حق بوده باشند و حال انکه بی شبهه ملعون و از رحمت خدا محروم بودند و از جمله ادله ایشان باعتقاد ایشان ظهور غلبه ایشان است و در یکی از رساله های ایشان مسطور است که از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه اینکه بفتنه از ان مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه انجال ازلی از شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف قناع فرمودند مع ذلک با مدت زمانی اثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از انجم هم الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمیکه از هر بلدی اثار و اشارات و دلالات و علامات الشمس لا هو هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از ان شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر از اشجار علمی الارض بحرین

علم لدنی که احاطه نموده جمیع ممکنات را با آنکه در هر بلد و مدینه جمیع علماء و اعزه بر منع و رد ایشان
برخواسته‌اند و مکر و غل و حسد و ظلم بر نفس ایشان بسته‌اند جواب میگوییم که مراد از این غلبه و اقتدار حقیقت اگر میگو[یند]
مردم بسیار از جمیع اقطار مرید او شده‌اند و روز بروز زیاد میشوند میگوییم که از اول عالم تا بحال
این قرار مقرر بوده است که هرکس که دعوی امر تازه میکرده است مردم مخصوص این عوام کالانعام دور
او را میگرفته‌اند و با او اظهار ارادت میکرده‌اند و مخفی نیست که هر مدعی که معارض او امثال پادشاه
و علماء باشند و هر روز در صدد قلع و قمع او شوند مشهورتر و زیادتر میشود و مردم فضول پیرامون
او بیشتر میگردند یا نشنیده که الانسان حریص علی ما منع منع چه بیند حریص‌تر شود انسان و خدا
شاهد است که اگر این مرد را کسی از علماء و حکام و وزراء طالب ایذاء و آزارش نمی‌شد و اعتنا بامر او نمیکردند
و اصلاح حبسش نمی‌نمودند تا هیچ کس او را ندیدی و با او سخن میگفت امرش باین شهرت نمیشد و مریدانش
اینقدر که حال هستند نمیشدند بلکه کم کم مر تقدم اسمش تمام میشد و مردم روز بروز از ایشان باز
کم میشدند ولکن چون شیطان خواست که مردم را بضلالت اندازد این وسوسه در دلها کرد
که شاید قائم موعود باشد پس برویم و او را پیدا کنیم و چون ضعیف الایمان بودند باندک چیزی
فریب میخوردند و بعضی تاویلات که از روی هوای نفس بود متلذذ میگشتند و بالجمله کثرت مریدان دلالت
بر حقیت ندارد و اگر میگویند که ایشان صاحب حکمرانی و سلطنت ظاهری شدند دروغ گفته بلکه خودشان
بذلت و خوف خود معترف شدند و اگر میگویند که معارف و علوم و حجتیکه از ایشان صادر شده بود در اطراف
عالم منتشر شد بطریقیکه در هیچ شهری و دهی نیست مگر اینکه کتابی و صحیفه از ایشان هست میگوییم
اولا که این دروغ است بسیار شهرها و دهها هست که هیچ از کلمات ایشان را ندیده‌اند بلکه هنوز
ظهور چنین کسی را هم نفهمیده‌اند و ثانیا اینکه این چه دلالت دارد بر حقیت بسیار کتابهای معتبر
و حکایات کاذبه است که در اطراف بلاد منتشر میشود و ثالثا اینکه در هر جائی لا محاله کودن و احمقی هست
که طالب اینگونه مزخرفات میشود و از جمله ادله ایشان حدیثی است که از کتاب کافی نقل کرده‌اند که علیه
علی القائم کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک

چون



رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين يصبغ الارض بدمائهم ويفشو
الويل والرنة في نسائهم اولئك اولياؤنا حقا يعنى دوستان قائم در عصر او ذليل وكشته ميشوند وسرهاى
ايشانرا چون سرهاى ترك وديلم از بدن جدا ميكنند وبرسم هديه بشهرها ميبرند وايشانرا باتش ميسوزانند وهميشه
ترسان ميباشند وزمين بخونهاى ايشان رنگين ميشود وصداى ناله وواويلا از زنهاى ايشان بلند ميشود ايشانند
دوستان من از روى حقيقت ودر رساله از ايشان مسطور است كه حال ملاحظه فرمائيد كه خبر از اين حديث باقى
نماند مگر آنكه ظاهر شد چنانكه در اكثر اماكن دم شريف ايشان ريخته شد ودر هر بلدى ايشانرا اسير نمودند وهولناك
گردانيدند وبعضى را سوختند آنچه جواب ميگوئيم اولا كه من هنوز اين حديث را در كتابى نديده ام ونديده ام كه شش
صحيح است يا نه ونديده ام كه اين اوصاف براى قائم است يا نه ثانيا كه حديث در خصوص قائم باشد ودر كتاب معتبر
مذكور باشد ولكن اين حديث معارضه با اخبار ديگر است اشاره بان شد از اخبار غيرها عكس سيما بعد از ملاحظه خطبه
اخير همه شيعه اتفاق كرده اند بر او از اينكه در زمان ظهور قائم امر ديگر گونه خواهد شد يعنى دولت وسلطنت ظاهره
آل محمد ظاهر خواهد شد وشيعيان ودوستان ايشان در كمال رفاهيت وامنيت خواهند بود وتلافى ظلمها
كه بايشان شده است خواهد شد وقلت ايشان بكثرت وذلتشان بعزت وقهرشان بدولت مبدل خواهد شد
در كتاب كافى از امير مؤمنان روايت شده كه در خطبه خود ميفرمودند اللهم انى لاعلم ان العلم لا يأرز كله ولا
ينقطع مواده وانك لا تخلى ارضك من حجة لك على خلقك ظاهر ليس بالمطاع او خائف مغمور كيلا تبطل حجتك ولا يضل
اولياؤك بعد اذ هديتهم بل اين هم وكم اولئك الاقلون عددا والاعظمون عند الله ذكرا المتبعون لقادة الدين
الائمة الهادين الذين يتأدبون بادابهم وينهجون نهجهم فعند ذلك يهجم بهم العلم على حقيقة الايمان فتستجيب ارواحهم
لقادة العلم ويستلينون من حديثهم ما استوعر على غيرهم ويأنسون بما استوحش منه المكذبون واباه المسرفون اولئك
اتباع العلماء صحبوا اهل الدنيا بطاعة الله واوليائه ودانوا بالتقية عن دينهم والخوف من عدوهم فارواحهم معلقة بالمحل
الاعلى فعلماؤهم واتباعهم خرس صمت في دولة الباطل منتظرون لدولة الحق وسيحق الله الحق بكلماته ويمحق الباطل
ها طوبى لهم على صبرهم على دينهم في حال هدنتهم ويا شوقاه الى رؤيتهم في حال ظهور دولتهم وسيجمعنا الله واياهم
في جنات عدن ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم واگر دولت موعوده همين ذلت محسوب شود انتظار

دیگر چه معنی دارد این دولت در آن زمان نمی بود و این غیبت طویله حکمتش چه خواهد بود سیمّا ان الله شا[ئها]
مردم را مشتاق ظهور دولت حقه کند که تا بی تعب عامل بدین حق شوند و هر آن که ظاهر شود دولت و تعند
زیاد تر شود پس معنای فقرات دعای افتتاح که از صاحب الامر رسیده است که در هر شب ماه رمضان بخوانند
چه خواهد بود اللهم اظهر به دینک وسنة نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة احد من الخلق اللهم
انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله الخ اللهم المم به شعثنا
واشعب به صدعنا وارتق به فتقنا وکثر به قلتنا واعزز به ذلتنا واغن به عائلنا واقض به عن مغرمنا
واجبر به فقرنا وسد به خلتنا الخ اما کدام امر متفرق شیعیان جمع شد و کدام قلت و ذلت شان بکثرت
و عزت مبدل شده اگر شده است پس این همه شکایت و اظهار ذلت که در کلمات و آیات خود میکنند
چیست و این فقرات که از جمله آیات ایشان است یعنی چه قد اشتد علی الامر شأن ضیعت حرمتی
بین الناس لعل یرفع بذلک ایادی البغضاء عن راسی و لو انهم ما یرضون بشیء الا بان لیسفکوا دمی
علی الارض و یجمر بدمائی الحوریات علی غرفات قدس منیع و بلغت فی الذلة الی مقام الذی جلست فی
البیت وحیداً فریداً و ترا بحیث اراد رئیس المدینة ان یحضر بین یدی العلام وجدا باب مغلوقة و اذا فتحا
الباب علی وجهه ما کان عندنا من احد لیخدمه و بذلک کتبا الاشیاء کلها و تقطعت اکباد المقربین
و چون امر چنین باشد که دوستان خدا ذلیل باشند در همه اعصار و زمین و آسمان همیشه بر یک حال بود
باشد و قیام هم نباشد الا بالتأویل چنانکه اعتقاد شما ها بر آن است پس که ایشان در اینچه در احوال هستند
در اینصورت ایشان از همه کس زیاده تر و احمق تر خواهند بود بعبادات شاقه و ترک لذات دنیویه تن
میدهند و عکس قتل و غارت و اسیری میکشند و دشمنان خدا از اینها عاقلتر خواهند بود که آن لذات را
فرو نمیگذارند و همیشه در امنیت و راحت هستند اگر میگوئی که لذتهای دنیویه و حادثه ها معوق ایشان را
کفایت میکند میگوئیم اینها محض خیالاتیست که هیچ حقیقت ندارد عبث دل خود را باینها خوش مکن بلی لذتها
روحانیه دخلی باین مزخرفات که اسمش معارف گذاشته ندارد و دوستان خدا هم لذت روحانیه
باید هم لذت جسمانیه خدا منعم باید و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین این تأویلات بی معنی را



کنار گذارد و با مثال این چیزها بهشت و دوزخ و کتاب و حساب و میزان و صراط خدا را بغیر معده و حدیث اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت الخ فنا فات با ظواهر معتبره ندارد آخر تا کی بیهوده خواهی گفت و مردم را فریب
خواهی داد و عوام کالانعام را در بیشه حیرت خواهی افکند و بالجمله حدیث مذکور دلیل مدعا باب نشوند
سلمنا که ظهور قائم هم منزلت باشد چنانکه این حدیث دلالت بران دارد و لکن میگوئیم که این دخلی بمدعی
ندارد زیرا که امروز هر کس که این دعوی کند اگر چه باطل باشد او را چنین خواهند کرد که در حدیث مذکور است
تو اول قائمیت خود را ثابت کن و بعد این احادیث را برای خود قرار ده و از جمله ادله ایشان است حدیث
که در بحار الانوار مذکور است ان للقائم منا اربع علامات من اربعة من موسی و عیسی و یوسف و محمد اما
العلامة من موسی فالخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی فما قالوا فی حقه و العلامة من یوسف فالسجن
والتقیة و العلامة من محمد فیظهر بآثار القرآن جواب میگوئیم که اولاً حدیث مذکور سندش معتبر نیست سلمنا
و لکن این علامات نه در زمان ظهور است بلکه بعضی از آنها پیش از ظهور است سلمنا که در زمان ظهور
بهمین وصف مذکور باشد و لکن از کجا که این شخص معهود باشد و از جمله ادله ایشان است حدیثی که
در روضه کافی در بیان زوراء وارد شده است عن معویة بن وهب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء
قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم
قال رأیت الجبل الاسود عن یمین طریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة
قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم و در رساله از این ایشان مسطور است که این اصحاب را در امکان
به بدترین عذاب بقتل رسانیدند و نسبت این مکر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد صادق فرمودند فقهاء ذلک
الزمان شر فقهاء تحت السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود الخ جواب از این حدیث بعد از تسلیم صحت سند
آنستکه صریح در مدعی نیست از کجا که این هشتاد نفر از اصحاب قائم باشند و از کجا که اصحاب این شخص معهود باشند
و معلوم نیست که مراد از ولد فلان چه کسند شاید که این مطلب بعد از این واقع شود و مقتولین در زمان
عدد مذکور نبوده‌اند و از جمله ادله ایشان است حدیث مفضل که از حضرت صادق سئوال کرد قال فکیف یا
مولای فی ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره زیرا که مراد از ستین نه سال شصت از هجرت است

زیرا که در زمان صادق پیش از این گذشته بود و نه سال هزار و شصت زیرا که در آن زمان کسی مدعی
نشد بلکه مراد هزار و دویست و شصت است که مطابق ظهور میرزا علی محمد بود جواب میگوئیم که این حدیث
منافات دارد با اخبار بسیاری که منع از توقیت در آن فرموده اند و گفته اند که ما اهل بیت وقت تعیین
قرار نمیدهیم و چه تعیینی از این ظاهرتر که مذکور است در این حدیث علاوه بر اینکه ما این حدیث را
هنوز ندیده ایم بلکه در اول حدیث مفضل است که از آن حضرت سؤال میکند که فدای تو شوم آیا وقت معینی
از برای ظهور قائم آل محمد هست آنحضرت فرمودند خداوند اباء و امتناع فرموده است از اینکه شیعیان ما
بدانند که وقت ظهور کی خواهد بود و هر کس وقتی از برای ظهور آنحضرت معین نماید خود را با علم غیب خدا شریک
نموده است و ادعای اطلاع بر اسرار الهی کرده است و ایضا میگوئیم که کوان ظهور امر و علو ذکر یکی از این شخص
معهود شد بلی جز بلعنت در نزد علما و اتقیا اسمش برده نمیشود و ایضا میگوئیم که ظهور امر و علو ذکر هیچ
در ظهور کلی موعود نیست بلکه احتمال دارد که مراد از زیاد بنی عنظر بن فرج او باشد که در هر صحیح شامی در
بجهت شده این طائفه لئام از خدا سؤال ظهور آنحضرت میشود ولکن این احتمال بسیار بعید است و بالجمله
امثال این ادله معارضه با امور قطعیه نکنند زیرا که قطعا قطع از آنها حاصل نمیشود مگر از برای اذهان
ضعیفه که سریع القطعند حتی با موهومات چون بعضی اشعار حافظ و میرجمال و امثال ذلک از امور یا بکی نهان
نیز استدلال میکنند ولکن قطع این اذهان هیچ اعتباری ندارد و هما اگر معارض اینها داشته باشد رد
میکردند و در باب اصول دین جز علم قطعی که بتشکیک مشکک زایل نمیشود کفایت نکند پس این طائفه چه
قدر احمقند که مطلب باین بزرگی را میخواهند با امثال این احادیث ضعیفه و تاویلات رکیکه و اشعار
و امثال ذلک که اوهن من بیت العنکبوت است ثابت کنند سبحان الله خود باب مذکور در دعوی خود بلسک اثبات
واز گفتار خود توبه کرد پس چگونه مریدین او مدعی اعتقاد کاملند در حق او و حضرت امام جعفر صادق فرمودند
که در زمان پیش شخصی طلب دنیا کرد از راه حلال مقدور نشد و از حرام نیز طلب کرد میسر نشد پس
شیطان نزد او آمد با او گفت که طلب دنیا کردی از راه حلال و حرام ترا میسر نشد میخواهی ترا دلالت کنم
بچیزی که دنیای تو باز بسیار شود و تابعانت بسیار گردند گفت آری شیطان گفت دینی بدعت کن



و مردم را باین دین دعوت نما پس ان مرد بنخ بدعت کرد و مذهبی اختراع نمود پس مردم او را اطاعت کردند
و فالی بهم رسانید و من بعد از این کار پشیمان شد نزد مریدان امد و گفت ای مریدین که من شما را بباطل دعوت
کردم باطل است شما از ان برگردید مریدان گفتند که این دروغ است که میگوئی انچه گفته بودی حق بود و لکن
تو در دین خود شک بهم رسانیده و از مذهب خود برگردیده چون از ایشان نا امید شد رفت و زنجیری برگردن
انداخت و گفت این زنجیر از خود نگشایم تا خدا توبه مرا قبول کند پس خدا وحی به پیغمبری فرستاد که بفلان
پسر فلان بگو که قسم بعزتم که اگر مرا چندان بخوانی که بندهای اعضایت از هم جدا شود دعا ترا مستجاب
نمیکنم تا انکه برگردانی هر که او مرده است از انچه او را بان دعوت نموده ای عزیز من ایا هیچ عاقلی راضی میشود
که اختیار نماید از بین مذاهب مذهبی را که هیچ برهانی و حجتی ندارد و متابعت نماید مرد مجتهدی را که هیچ کمالی در او
ندارد هر گز ابی شریح چنین کرده بود که مریدش را بحث دهد تو همین در بطلانش بس که از هرچه از وی پرسیدند ندانست
و هرچه از وی خواستند نتوانست بزبان ترکی با وی تکلم کردند گفت که من ترکی نمیدانم بعربی با وی سخن گفتند از
عهده بیرون نیامد ابو بصیر از حضرت سؤال کرد که بم یعرف الامام حضرت فرمودند بخصال اما اولها فانه
بشیء قد تقدم من ابیه فیه و اشار الیه لیکون علیهم حجة و یسئل فیجیب و ان سکت عنه ابتداء و یخبر بما فی غد
و یکلم الناس بکل لسان یعنی بچند چیز امام شناخته میشود یکی انکه پدرش نص بر امامتش کند و دیگر
انکه هرچه از وی سؤال کنند جواب گوید اگرچه در ابتدا ساکت باشد و دیگر انکه از اینده خبر دهد و دیگر
انکه بهر زبان با مردم تکلم کند پس در ان حال شخصی از اهل خراسان نزد انحضرت امد و با حضرت بزبان عربی تکلم کرد
حضرت او را بزبان فارسی جواب داد ان شخص خراسانی عرض کرد که جعلت فداک مرا گمان این بود که تو زبان خراسانی
را نمیدانی حضرت فرمود اگر من ندانسته باشم پس مرا بر تو چه فضل خواهد بود و چگونه من امام تو خواهم بود
بعد فرمودند که ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمة و لا شیء فیه الروح فمن لم
یکن هذه الخصال فیه فلیس هو با امام یعنی امام کلام و لغت همه مردم را میداند و زبان مرغان و سائر حیوانات را
میفهمد و هر کس که این مقامات در او نباشد امام نیست پس تو چگونه اعتقاد میکنی بامامت کسیکه هیچیک از این
صفات در او نیست و از هر کمالی و علمی محروم و بی بهره است عصمنا الله من شرور الانفس و در حدیث مفضل

مذکور است که چون حضرت قائم بمکه آید پشت بکعبه میدهند و میفرمایند که هر کس خواهد نظر نماید بمحمد
و علی و حسن و حسین و سائر ائمه بیاید و بمن نظر نماید و آنچه خواهد از من سؤال نماید که علم همه در نزد ماست
و آنچه ایشان مصلحت ندانسته اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابهای نازله از آسمان و صحف
پیغمبران را میخواهد بیاید از من بشنود پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن صحف حضرت آدم و شیث و صحف
حضرت ابراهیم و نوح و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود بلغت و زبان ایشان که همه علمای آن دینها و
ملتها اقرار نمایند و گویند که اینها همان کتابهای آسمانی است که بانبیاء عظام نازل شده است بدون
آنکه حرفی از آنها تغیر و تبدیل یافته باشد و آنچه از آنها فوت شده است و نوشته است الحال بما رسید
آنحضرت شروع فرماید بخواندن قرآن چنانچه بر حضرت رسول نازل شده است بدون تغیر و تبدیل فصل ششم
در اول این رساله از برای تو مکشوف داشتیم که شریعت حضرت محمد مصطفی شریعتی است باقیه دائمه که نسخ و
زوال هرگز پیرامون او نخواهد گشت و تغیر و تبدیل هرگز در آن راه نخواهد یافت همانا بعد از رحلت
آنحضرت از این عالم وحی الله منقطع شد و جبرئیل که امین وحی بود دیگر بوحی بر هیچکس نازل نشد
بلکه حکم الله الی آخر الدهر همان حکم بود که بر آنحضرت القا شد و کتاب الله الذی یجب العمل الی آخر الدهر
همان کتاب بود که بر او نازل شد حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد حرام الی یوم القیمه یعنی احکام
تا روز قیامت که متشرعان معتقدند باقی است و منسوخ نشود و تاویل قیامت و امثال این خرافات
و علی هذا هر کامل عارفی و هر فاضل عالمیکه بعد از آنحضرت ظاهر شود او را از متابعت شریعت مطهره
آنحضرت چاره نباشد بلکه هر کمال و فضل که پیدا کند جز این متابعت اگر باشد وزر و وبال است بلکه
کرامت و کمال همان متابعت آن نور بیمثال است و هر عمل کمال و کرامتی که عملش مطابق شریعت شریفه محمدی نشد
کاذب و مفتری است و هر گونه ارادت باو جائز نباشد همانا این شریعت غرا از حقیقت محقق و بطلان مبطل
یعنی موافق آن حق و مخالفش باطل است پس اگر شخصی فرضا صاحب کمالات جلیله بلکه کرامات قطعیه باشد
ولکن عملش را ولو فی الجمله مخالف این شریعت به بینی مبادا که دست ارادت باو دهی زیرا که همین مخالفت
او واضح دلیلی است بر نقصان و عصیان او و ایاک ایاک که چون عوام بی باک بمحض مشاهده



بعضی شعبدها و چشم بندی نهاد نا اهل هر بی دینی که از رسوم شریعت خبر ندارد بلکه نداند بعضی و خود را
میهست بعضی از ملاحده صوفیه و قلندران او باش بدهی و بخرقه و کلاه سالوس ایشان فریب خوری
و دین و دنیای خویشتن را بر باد دهی ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
ای عزیز من بعد صوفیه هر صافی صفتی نباشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد و حضرت امام علی النقی ع
فرمودند که صوفیه کل ایشان از دشمنان و مخالفان ما هستند و طریقه ایشان غیر از طریقه ما است
و نیستند ایشان مگر نصارای و مجوس این امت و ایشانند کسانیکه اجتهاد میکنند در خاموش کردن
نور خدا لکن خدا تمام میکند نور خود را اگر چه کافرین کاره باشند و ما در رساله توضیح السبیل تفصیل
فرق صوفیه و بطلان مذهب ایشانرا داده ایم و بالجمله متابعت شریعت محمد ص بر جمیع اصناف خلایق
الی آخر الدهر لازم است حتی آنکه ائمه هدی ع با آن مقامات عالیه که بعد از محمد ص هیچکس را آن مقامات را
نبوده و نیست و نخواهد بود جز متابعت آنحضرت را شیوه خود ندانستند و مطلقا تغییر و تبدیل و نسخ نکنند
بلکه فضل خود را هم در ترویج شریعت آنحضرت ندانستند و شأنی دیگر جز آنکه اوامر و فرمایشات او را
برای خود ثابت نکردند و بنسبت خود بنسبت آنحضرت افتخار نمودند و این بود طریقه ایشان اماما بعد اماما
تا آنکه نوبت امامت و ریاست بحضرت صاحب الامر ع رسید و چون آن زمان مقتضی آن نبود که آنحضرت ترویج کلی
از شریعت نبوی نماید پس تاخیر افتاد امر آنحضرت در این ترویج و مفوض شد ترویج حق بعلمای امت تا آنکه
که خدا مصلحت داند ظهور آنحضرت را و چون آن نور ظاهر گردد به تجلیات طلعتش تمام عالم را روشن کند
چون دیگر ائمه او نیز جز از برای ترویج دین جدش کوشش ننماید بلکه هر حکمی از احکام منزله علی رسول الله ص را
که مبطلین و معاندین تغیر داده اند یا آنکه از میان برداشته اند یا آنکه چیزی بر آن افزوده اند یا از او کم
کرده اند آنحضرت همین حکم را همان طریق که در اول بر رسول الله ص نازل شده بود ظاهر خواهد فرمود و خلق را
بآن امر خواهند نمود و هر حکمی را که ائمه سابقین بجهت تقیه از مخالفین و معاندین مخفی داشته اند و یا علما را
که بجهت ضعف استعداد مؤمنین مستور فرموده بودند آنحضرت همان حکم را بی تقیه در میان علما و جهال ظاهر
خواهند ساخت و هر امر بمعروف و نهی از منکری که امتان شرع نتوانسته اند که بجا آورند آنحضرت بجا خواهد آورد

و هر حدّی از حدود شرعیه که جاری نشده است بجهت موانع چند ان حضرت همه انها را اجرا خواهند فرمود
و هر چه در قرآنیکه بر پیغمبر خدا نازل شده بود کم یا زیاد شده باشد انحضرت تغییر خواهند داد یعنی ناقص را
خواهند افزود و زیاده را ناقص خواهند کرد و دعوت خواهند فرمود مردم را بدین محمّد و ایمن از ظاهر خوا
بانها القرآنی را که علی بن ابی طالب جمع فرمودند و بردای خود پیچیده و بمسجد در حضور اصحاب اورد
و فرمود ای مردم این همان قرآنی است که جبرئیل از جانب رب جلیل بر رسول الله اورد و همه انها را من جمع نموده‌ام
و تأویل و تنزیل او را املاء نمودم و املاء هر ایه را که بر کی و در چه موضع و از برای چه نازل شده عمر گفت که
یا ابا الحسن قرآنیکه عثمان جمع کرده است ما را کفایت میکند زیرا که او نیز از کاتبان وحی است پس علی فرمود
که هرگز این قرآن را نخواهید دید مگر در زمان ظهور قائم ما و تمام این حدیث در کتب مفصله مذکور است
و بالجمله مدعی قائمیت را نرسد که دعوی دینی کند غیر از دین محمّد و مردم را بحکمی دعوت کند غیر از احکام قرآن که بر ان
حضرت نازل شده است و نشوند که مدعی نسخ و رفع احکام سابقه شود و روا نباشد از برای او که احکام
قطعیه را از میان بردارد زیرا که صاحب الامر نمی‌اید الا بجهت ترویج دین رسول الله و نمایان
نمودن مشکلات کلام الله المنزل علی رسول الله پس اگر کسی مدعی قائمیت شود و حکم بنسخ دین حضرت
رسالت مآب نماید و راضی شود بتغییر و تبدیل شریعت انحضرت بی شبهه مفتری علی الله و کاذب خواهد بود بلکه
همین حکم و رضای او واضح دلیلی خواهد بود بر بطلان و فساد دعوی او و علی هذا پس میرزا علی محمّد معروف
بی شبهه در دعوی خود کاذب بود و خودش گمراه شد و مردم را گمراه کرد زیرا که او بالقطع حکم بنسخ شریعت
سابقه نموده و گفته که دین محمّد در نزد ظهور من مرتفع چنانکه دین موسی در ظهور عیسی و دین عیسی در ظهور محمّد
مرتفع گشت و در بسیار مواضع از بیانات خود باین مطلب تصریح کرده است چنانکه بعضی از انها اشاره شد
و در رساله جواهر الاسرار فی معارج الاسفار که مصنف یکی از نوابغ است مسطور است که یا اخی طهر قلبک و نور
فؤادک وجمل بصرک لتعرف الحان طیور الهویه ونغمات حمامات القدسیه فی ملکوت البقائیه لتعرف تأویل
الکلمات واسرارها لان لو تفسر علی ظاهر العباره لن تقدر ان تثبت امر من جاء بعد عیسی و تستطیع ان تلزم الخصم
وتفوق علی المعاندین من هؤلاء المشرکین لان بهذه الایرادات قول عیسی لتلامذته فاعلموا بان السموات

والارض یمکن ان یزولا ولکن کلامی لن یزول ابدا یستدلون علماء الانجیل بان الانجیل ما ینسخ ابدا ولو یظهر تلک العلامات التی کانت مکتوبا فی کتبنا ویظهر هیکل المعهود لابدّ له ان یحکم بین العباد باحکام الانجیل ولو یظهر کلّ العلامات المکتوبه فی الکتب ویحکم بغیر ما حکم به عیسی ما نقربه وما نتبعه لانّ هذا المطلب من مسلمات مطلبهم مثل ما انتم تشهدون الیوم من علماء القوم وجهلائهم فیما یعترضون ویقولون بان الشمس ما اشرقت من المغرب وما صاح الصائح بین السماء والارض وما غرق بعض البلاد وما ظهر الدجال وما قام السفیانی وما ظهر الهیکل فی الشمس والی بهیج سمعت عن واحد من علمائهم یقول لو یظهر کل تلک العلامات ویظهر القائم المامول ویحکم بغیر ما نزل فی القران فیما یکون بین ایدینا من الفروع لنکذبه ونقتله وما نقربه ابدا وامثال ذلک مما یقولون هولاء المکذبون بان الیوم قام القیمة ونفخ فی الصور وحشر کل من فی السموات والارض والمیزان نصبت والصراط رسمت والایات نزلت والشمس اشرقت والنجوم طمست والنفوس بعثت والروح نفخت والملائکة صفت والجنة ازلفت والنار سعرت وقص کلّ ذلک والی الان ما عرف احدهم کانهم فی غشواتهم میتون الا الذین امنوا ورجعوا الی الله وکانوا الیوم فی رضوان القدس یحبرون وفی رضی الله یسلکون

اه وحاصل مقصود این مرد گمراه از این عبارات انستکه چه ضرر دارد که دین محمد چون سائر ادیان نسخ شود زیراکه انجیل هم خبر داده است که دلالت میکند براینکه شریعتش هرگز نسخ نخواهد شد و تا روز قیامت باقی خواهد بود مثل ان موسی و عیسی نیز خبر داده اند و علمای امت ایشان ما نند این علما استدلال بان جسته اند و لهذا از مقام ایمان محمد و متابعت شریعت او محروم ماندند و عوام ایشان تا باین ما ن بجهت اعتماد بگفتهای علمای خود داشتند شریعت محمد منکر شدند بلکه خود را حق و محمد و امت او را باطل اعتقاد کردند تا در اینصورت تقصیر علما و عوام چه خواهد بود زیرا که ایشان تکیه بر خبر پیغمبر خود کرده اند اگر گوئی که خبر پیغمبر ایشانرا باید تاویل کرد تا منافات با ظهور محمد و نسخ دین پیغمبر سابق نداشته باشد چرا این سخن را در خبر محمد نمیگوئی تا منافات با ظهور میرزا علی محمد و نسخ شریعت محمد نداشته باشد پس جمیع علامات که از برای ظهور قائم قرار داده شده همه را تاویل کن و چون تاویل کردی خواهی دانستکه شمس از مغرب طالع شده و دجال و سفیانی خروج کرده و صیحه اسما ظاهر شده و هکذا سائر علامات بلکه قیامت نیز بر پا شده و میزان

و صراط و حساب و جمیع آنچه خبر داده‌اند که در قیامت خواهد شد همه شده است حال اگر قیامت شده باشد
نسخ دین محمد خبر نداده‌اند بلکه خبر داده که دینم الی یوم القیمه باقی است و اگر این تأویلات را مخصوص
موسی و عیسی کنی انصاف نباشد و اگر اصول تأویل عیسی کنی چگونه بر آنها بجهت اثبات دین محمد احتجاج مینمائی
و جواب از این کلمات واهیات آنست که اولاً معنی ندارد که امام ناسخ دین پیغمبر باشد آیا هیچ شنیده که
در میانه انبیا و اوصیای ایشان وصی امامی باشد و نسخ شریعت پیغمبر کرده باشد نسخ دین هر پیغمبری
بر آمدن پیغمبر دیگری ممکن نباشد زیرا که حکمی که بوحی خدا ثابت شد حق تعالی بپیغمبر میکند و قضیه پیغمبر
نشود و این مطلب از ضروریات دین است احدی در آن شبهه نکرده است پس قیاس امر امامت را با امر
نبوت واضح البطلان است پس اگر میگوئی که میرزا علی محمد مذکور پیغمبر بود میگوئیم که از پیش بطلان این مطلب را
ثابت کردیم چگونه باطل نباشد و حال آنکه خدا و نبی او مرا خاتم النبیین خوانده است و فرستادن
پیغمبری دیگر بعد از او ممکن نباشد این کلام خواهد بود العیاذ بالله خدا دروغ میگوید و مناقض میفرماید
پس باید که مدعی پیغمبری از بعد او کاذب باشد و تفصیل این مطلب گذشت و ثانیاً آنکه سلمنا که
امام تواند که ناسخ شریعت شود و یا آنکه قائم موعود پیغمبر باشد و لکن این مقام را تو از کجا برای میرزا
علی محمد مخبط ثابت کردی بلی اگر در دست او حجتی می‌بود که دیگران از اتیان بمثل او عاجز بودند بعد نبوت که
تواند حکمی را تغییر دهد و نسخ دین نماید چنانکه خودت در موضع دیگر از این رساله اقتباس میگوئی که ثم
اعلم ایها الحاضر بین یدی العبد حین غفلتک عن ذلک لا بد لمن یرید ان یقطع الاسفار فی معارج الاسرار
بان یجاهد فی الدین علی قدر طاقته و قدرته لیظهر له السبل فی مناهج الدلیل و ان یجد نفساً تدعی امراً
من الله و کان فی یده حجة من مولاه التی یعجز عنها العالمین لا مفر له الا بان یتبعه فی کل ما یأمر و یقول
و یحکم و لو یجری علی الماء حکم الارض حکم السماء او فوق ذلک او تحت ذلک و لو یحکم بالتغیر و التبدیل
لانه اطلع باسرار الهویه و رموزات الغیبیه و احکام الالهیه و لکن کو آن حجتی که اهل عالم از آن عاجز بودند
آیا خرسان حجتی دیگر داری فاما حجت او را ما نمی‌فهمیم که از فکاهات است و قواعد عربیت را شنید
داریم با هر بی سر و پائی که از لسان عرب هیچ خبر ندارد چه چگونه است که ما معجزه بودن اورا



نبی بهیم و او مبعوث شد و ثالثاً اینکه آنچه یهود و نصاری ادعا کردند که پیغمبرشان فرموده است که پیغمبری
بعد از ما نخواهد بود و شریعت ما تا قیامت باقی است دلیلی بر آن ندارند زیرا که خبر آحاد مفید علم نیست و تواتر
نیز از ایشان ثابت نیست بلکه این خبر از ایشان بطریق آحاد هم معلوم نیست زیرا که بخت النصر که یهود را مستأصل کرد
و جمیع ایشان را کشت و کتابهای ایشان را حتی توریة خدا را در جاهای متعدد با آتش بسوخت بطریقی که هیچ نوشته
کتاب باقی نماند و در انجیل ایشان اگر هم چنانچه اشاره کرده کلام ایشان را تأویل کنیم زیرا که ثابت نیست که از پیغمبر ایشان باشد
بلکه من بعد علمای ایشان این دروغها نوشتند و عوام را فریب دادند که مبادا از شریعتشان بیرون روند
چنانکه بسیار تحریف و تبدیل در کلمات خدا کردند و اوصافی که از برای محمد ص نازل شده بود تغییر دادند
و عوام ندانسته این مطالب را از ایشان قبول کردند قال الله فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون
هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلاً امام حسن عسکری ع میفرماید که قال الله تعالی هذا القول لیهود کتبوا
صفة ما زعموا انها صفة محمد ص و هی خلاف صفته و قالوا للمستضعفین منهم هذه صفة النبی المبعوث فی آخر الزمان انه
طویل عظیم البدن و البطن اصهب الشعر و محمد ص بخلافه و هو یجیئ بعد هذا الزمان بخمسمائة سنة و انما ارادوا بذلک
لتبقی لهم علی ضعفائهم ریاستهم و تدوم لهم اصاباتهم و یکفوا انفسهم خدمة رسول الله ص و خدمة علی ع
اهل خاصته فقال الله فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون من هذه الصفات المحرفات المخالفات
لصفة محمد ص و علی ع الی ان قال قال رجل للصادق ع فاذا کان هؤلاء القوم الیهود لا یعرفون الکتاب الا بما
یسمعونه من علمائهم لا سبیل لهم الی غیره فکیف ذمهم بتقلیدهم و القبول من علمائهم و هل عوام الیهود الا
کعوامنا یقلدون علمائهم فان لم یجز لاولئک القبول من علمائهم حاصل معنی آنکه مردی از حضرت صادق ع پرسید که عوام
چاره در امر دین نیست الا آنکه تقلید علمای خود کنند پس چرا خدا ایشان را در این تقلید مذمت میفرماید و چه فرق میان
عوام یهود و عوام امت محمد ص در تقلید کردن علمای خود و چه تقصیر دارند عوام در صورتیکه علما تحریف کلمات خدا و تغییر احکام
او کرده باشند قال ع ان عوام الیهود کانوا قد عرفوا علمائهم بالکذب الصریح و باکل الحرام و الرشی و بتغییر الاحکام
عن واجبها بالشفاعات و العنایات و المصانعات و عرفوهم بالتعصب الشدید الذی یفارقون به ادیانهم و انهم
اذا تعصبوا له من اموال غیرهم و ظلموهم من اجلهم و عرفوهم یقارفون المحرمات و اضطروا بمعارف قلوبهم الی

نعل مالا یفعلونه فهو فاسق لا یجوز ان یصدق علی الله ولا علی الوسائط بین الخلق وبین الله فلذلک ذمهم
لما قلدوا من قد عرفوا ومن قد علموا انهم لا یجوز قبول خبره ولا تصدیقه فی حکایته ولا العمل بما یؤدیه الیهم
عمن لم یشاهدوه ووجب علیهم النظر بانفسهم فی امر رسول الله اذ کانت دلائله اوضح من ان یخفی واشهر
من ان لا تظهر لهم الخ حاصل معنی انکه حضرت فرموده اند که خداوند از آن جهت عوام یهود را بر تقلید مذمت
فرمود که فسق و خیانت علمای خود را فهمیده بودند و نقض کرده بودند پس نباید که سخنان ایشان را در امر محمد
قبول کنند بلکه باید خود در دین اجتهاد نمایند تا حق را ادراک کنند و بالجمله این مرد که راه را بر بندند
که تا ما معارضه کنند و بگوید که خبر ناسخ شریعت موسی نیز داده شده است زیرا که این مطلب ثابت
نیست بلکه بعضی گفته اند که در توریة و انجیل خلاف این مطلب مسطور است و حال که سخن با بیجاره است
میگوییم که خبر ناسخ شریعت محمد ثابت و محقق و قطعی است زیرا که بتواتر و قرآن معلوم شده است
و شبهه انحراف و تغییر نیست پس چگونه رسد کسی را که دعوی نسخ و رفع این شریعت کند و تاویل در امر صریح
ثابت چه لازم و مرتکب شدن تکلیفات بی که هیچ دلیل ندارد چه حاصل اگر میگویی که جمله از اخبار بر آن
دلالت دارد که چون قائم ظهور نماید اظهار کتاب جدید خواهد نمود و احکام تازه خواهد آورد و در این
نیست مگر اینکه احکام سابقه را نسخ خواهد فرمود و مردم را باحکامی دیگر دعوت خواهد نمود علاوه بر این
اینستکه اگر بهمان احکام سابقه ظهور نماید باید احدی را با او مجادله و مناقشه نباشد پس چرا
باید علما با او معارضه کنند و قتال و جدال واقع شود و در یکی از رسائل این طایفه مسطور است
که اگر جمال رحمن بهمان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه با او مشغول اند دیگر
چرا این همه اختلافات و فساد در ملک ظاهر شود و مصداق این یوم تدعو الداع الی شیء نکر است که بامر نی
چون منادی احدیت از ورای حجبات قدسیه مردم را بانقطاع تمام میخواند از آنچه در دست دارند و این ندای
الهی چون مخالف هوا است لهذا انسان را امتحان دهد و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احکام
محکمه که جمیع ظاهر شده نمی نماید و لکن احادیثیکه صحت و سقم آن معلوم نیست با عنایت جسته اند که چرا
ظاهر نشده با اینکه چه قدر از آیات قرآنیه و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم ابدی



وامر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود در شریعت فرقان حکم فرماید چنانکه یهود و نصاری همین حرفها
را میگویند و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید فقرات دعای ندبه است این المدخر لتجدید الفرائض و
السنن واین المتخیر لاعادة الملة والشریعة و در زیارت میفرماید السلام علی الحق الجدید و سئل ابو عبدالله
عن سیرة المهدی کیف یصنع قال یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة
حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات استدلال بعدم تغیر مینمائید با اینکه مقصود از
ظهور تغیر و تبدیل است در ارکان عالم سرا و جهرا ظاهرا و باطنا و اگر بهیچ وجه امورات ارض تغیر
نیابد ظهور و ظاهر کلیه لغو خواهد بود و در روایت بعینی مذکور است که یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام
جدیدة فیدعو الناس فلم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف
ما عندنا من ائمة الدین الخ جواب میگوئیم که مراد از کتاب جدید همان قرآنی میباشد که از اول بر خاتم
انبیا نازل شد و علی بن ابیطالب ع او را بترتیب نیکو جمع فرمودند و مردم از وی قبول نکردند آیا اگر قائم
ظاهر شود و آن قرآن را بیاورد صادق است که قرآن تازه آورده است یا نه البته صادق است زیرا که قرآن
بترتیب عثمان بود مدتها است که در میان مردم است و عمل با و من باب التقیة والمصالحة ممضی شده است و تبدیل
این قرآن بقرآن علی ع ممکن نشد از برای احدی از ائمه حتی از برای علی ع هم اما اگر میخواست تبدیلی از بدعتهای عمر را تغییر بدهد
فریاد وا عمرا وا عمرا بلند میشد بلی برداشتن این قرآن که تبدیلات و تحریفات در آن زیاد واقع شده است محول
الا در زمان ظهور دولت و حکمرانی آل محمد که مخصوص بعصر قائم است و چون او ظاهر شود قرآن را بهمان طریق که بر محمد نازل
شده بود بی کم و زیاد در میان مردم ظاهر خواهد کرد چنانکه بسیاری از اخبار بر این مطلب دلالت دارد و این تبدیل
بی شبهه نسخ قرآن محمد نیست بلکه اظهار قرآن محمد است کما هو المنزل علیه و مراد از احکام تازه همان احکام مشکله
در همین قرآن حقیقی نازل شده بوده است و اهل نفاق او را تبدیل و تغییر داده بودند و اغلبش بسبب ظاهر
بر رفع اسم طلب نشده بودند چون قائم ظاهر شود همین احکام که در این قرآن است ظاهر خواهند فرمود و لا محاله
تازگی خواهد داشت شاید که مراد از احکام تازه احکام واقعیه باشد که الان باب علم بآنها مسدود است و چون آن حضرت
ظاهر شود دیگر عمل بظنون نخواهد شد و حکمهای واقعی خدا در میان مردم ظاهر خواهد شد بلکه خود امام در مقام

مخالفات عمل بعلم خود خواهد نمود و شاهد و بینه طلب نخواهد کرد و ایضاً شاید که مراد از احکام جدیده
اموریستکه هر یک از ائمه در زمان خود بان امور با خلق بحسب مصالح متجدده بحسب الاوقات والازمنه والامکنه
و غیرها معامله میفرمایند چنانکه روایتی است که دلالت میکند بر اینکه امام بعد هر یک از امام پیش نصّ
تو دارد و این اموریستکه تعلق بمصالح خلق دارد و در بعضی از روایات استکه از انهنگام که رحلت رسول الله ص
نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند دوازده صحیفه سر بمهر طلا از بهشت اورد که هر یک از انها باسم یکی
از ائمه بود پس عرض کرد که خداوند امر میفرماید ترا که این صحیفه ها را ابلاغ بدستیکه از او و یازده فرزند
او میباشد که امضای فرمایند و هر یک از ایشان باید در اول امامت خود صحیفه ای که باسم
او میباشد باز نماید و انچه در او نوشته است رفتار کند بدون زیاده و نقصان و چون زمان وفات او میشود باید صحیفه
ها را بدهد بامامیکه بعد از او میباشد و او صحیفه که باسم اوست باز نماید و بان عمل نماید و هکذا تا بحضرت
صاحب الامر ع پس شاید که مراد از احکام تازه همان تکلیفات خود حضرت باشد نسبت بخلق از کشتن و دشمنان را
بمعروف و نهی از منکر و غیر ذلک از چیزها که سائر امامان بجهت تقیه مرتکب انها نشدند و بالجمله
پس کتابیکه قائم میاورد مخالف و ناسخ کتاب محمد نیست و حکمی که اظهار میفرماید منافات با حکم محمد ندارد بلکه
کتاب همان کتاب و حکم همان حکم استکه در سابق بوده است اگرچه ظهورش ممنوع بوده است و فقره
دوم مانند مراستکه این الخبر لاعادة الملة والشریعة دلالتش بر عدم نسخ ظاهرتر است زیرا که معنای اعاده
انستکه چیزیکه امروز باشد دوباره او را بپا ورند اعاده تغییر نیست و این واضح است و انکه ان
مرد گمراه در رساله مذکوره گفته که اگر قائم ظاهر شود شریعت سابقه پس چرا اختلاف و انکار رسید
میشود جوابش میگوئیم که مراد ظهور اوست باحکام اولیه و با قول که بر رسول نازل شد والا محاله مخالفت
این بار سوم و اینکه سؤالها استکه مردم بانها مکلفند بحسب مصالح الهیه و چون امر چنین باشد البته اختلاف
و انکار واقع خواهد شد یا نشنیدی که در زمان خلافت علی خود شنوفتکه بدعتی از بدعتهای عمر را برهم زند
شورانستکه خبر قران عثمانی عمل نماید پس چگونه بعد از این همه سال که میگذرد و مردم بقران مذکور عمل میکنند
و سنیان تقلید علمای اربعه را واجب میدانند اختلاف نشود و با انحضرت معارضه نکنند بلکه ظاهر استکه



از علمای شیعه که کسی منکر قائم شود در احکام او خدشه کرد زیرا که ایشان علامات مقرره برای ظهور امام مسلم دارند
پس چون این علامات ظاهر شود و شخصی مدعی قائمیت شود با حجت و برهان لابد او را قائم دانند و چون عصمت و اثبات
او را اثبات کنند در جمیع احکامیکه بگوید او از رسول الله است در اتصدیق کنند پس مراد از فقهائیکه صادق فرمودند
فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت السماء همان فقهای اهل سنت باشند که حکم الله را منحصر در احکامی کنند
که مانند شافعی و ابی حنیفه و حنبل اند و اجتهاد را بر دیگران جایز ندانند و همچنین است مراد از علماء در حدیث
و اکثر اعدائه العلماء و موید این مطلب است که میفرماید فیدعوا الناس فلم یجبه احد زیرا که شایع است در
اخبار استعمال ناس را در اهل سنت علاوه بر این اینستکه بسیاری از شیعه ایمان مجمل خواهند آورد
بر آنکه احدی ایمان نیاورد بلی همیکه از اهل سنت در اول ظهور با او ایمان نخواهند آورد بجهت آنکه حکم را
منحصر در اشخاص مخصوصین میدانند پس فلم یجبه احد قرینه شود بر اینکه مراد از ناس اهل سنت اند و قرینه دیگر
بر این مطلب فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین است زیرا که مراد از ائمه دین همان اشخاص
مخصوصین از ائمه ایشان هستند اما آمدن قائم با این احکام مذکوره از ائمه معصومین ثابت شده است پس چگونه
شیعه میگویند که این حکم مخالف ایشان است و شیخ محیی الدین در باب سیصد و شصت و ششم از فتوحات میگوید
ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله ولکن الله یظهره بالسیف والکرم فیطمعون و یخافون و یقبلون حکمه
من غیر ایمان بل یضمرون خلافه و یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم
وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احداً له درجة الاجتهاد یعنی اگر ظهور قائم بشمشیر نباشد فقها فتوی قتل
او میدهند ولکن چون بغلبه و جود ظاهر میشود حکمش را از روی ترس و طمع قبول میکنند در ظاهر و
ایمان نیاورند با او در باطن زیرا که اعتقادشان اینستکه زمان اجتهاد گذشت و مجتهد منحصر بود
در علمای اربعه و خداوند بعد از اینها دیگر رتبه اجتهاد بکسی نخواهد داد و این کلام مثل صریح است در اینکه
منکرین قائم در زمان ظهور او اهل سنت خواهند بود نه شیعه و مراد از عرب که فرمودند علی العرب
شدید نیز اینها خواهند بود که مسبوق باینکه قائم تجدید فرائض و سنن میکند بر وجهیکه ذکر شد بنسبت
بهذا این مطلب بر ایشان سخت خواهد بود و اینکه این مرد گمراه میگوید که مصداق این یوم یدع الداع



میگوئیم اولا که این در خصوص قیامت است چنانکه بعد میفرماید خشّعاً ابصارهم یخرجون من الاجداث
کانّهم جراد منتشر مهطعین الی الدّاع یقول الکافرون هذا یوم عسر پس شیء نکر همان هول روز قیامت است
که نفوس او را منکرند یعنی معهود نبوده است ایشان را چنین هولی و در کتاب کافی از امیر المؤمنین روایت شده است
که فرمودند فتشرف الجبار تبارک و تعالی علیهم من فوق عرشه فی ظلال من الملائکة فیامر ملکا من الملائکة
فینادی فیهم یا معشر الخلائق انصتوا و استمعوا منادی الجبار قال فیسمع آخرهم کما یسمع اولهم قال فتنکسر
اصواتهم عند ذلک و تخشع ابصارهم و تضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم و یرفعون رؤسهم الی
ناحیة الصوت مهطعین الی الدّاع قال فعند ذلک یقول الکافرون هذا یوم عسر سلّمنا که مراد از این روز
روز ظهور قائم باشد چنانکه در تفسیر قمی مذکور است که الامام اذا خرج یدعوهم الی ما ینکرون ولکن
انکار ایشان بجهت همان مطلبی بود که ذکر شد و شاید که مراد این باشد که میخواند ایشان را بچیزیکه از پیش
معهود ایشان نبوده است از احکام واقعیه و کتاب حقیقی پس این ابدا هیچ دلالت بر آن ندارد که قائم
ناسخ احکام و کتاب محمّد خواهد بود و اینکه میگوید که حال مردم را ملاحظه نما الخ جواب این مطلب را
از پیش واضح کردیم و دانستیکه هیچ روایتی دلالت بر مدعای ایشان ندارد و دانستیکه در اخبار علامات
اخبار است معتبر ولو باتفاق اهل مذهب چه چگونه میگوید که این اخبار محکم است و این اخبار سقیم است
و اینکه میگوید که با اینکه چه قدر از آیات قرآنیه و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید الخ
میگوئیم سبحان الله آیا این آیات قرآنیه کدام است که بر این مطلب دلالت دارد و آیا این روایات محققه در کدام
کتاب است که ما ندیده ایم اگر منحصر است بآنهائیکه ذکر کرده اند آنها هیچ دلالتی بر مدعای تو ندارد زیرا که شرع
جدید عبارت است از آنچه ما بیان کردیم بعد از ملاحظه اخبار معصومین و مقتضای جمع بین آنها و استدلال
باسلام علی الحق الجدید هیچ معنی ندارد زیرا که بی شبهه آنحضرت حق جدید است و این چه کار دارد باینکه حضرت
ناسخ حکم رسول الله است و خراب کردن قائم آنچه پیش از او بوده باشد هم دلالتی بر این مطلب ندارد زیرا که مراد
برداشتن اموریستکه خلاف احکام رسول باشد که لامحاله باطل است و در تشبیه بخراب کردن رسول امر جاهلیت را
دلالتی است بر اینکه مراد احکام مبتدعه باطله است که از جانب خدا نیست و اینکه میگوید که مقصود از ظهور

وشدید

و تبدیل را است اگر میگوئیم که این در هر ظهور نیست بلکه در ظهور هر پیغمبری است که صاحب شریعت باشد نه در
ظهور امام زیرا که مقصود از ظهور او ترویج دین پیغمبر است نه نسخ آن سلّمنا که مقصود تغیر باشد چه تغیر از این
ظاهر تر که احکام باطله را رد و محو و دو الله که مانع از جریان داشت جاری کند و ذلت و قلت و خوف و تقیه و امثال
ذالک را بعزت و کثرت و امنیت و امثال ذالک بدل فرماید و علی هذا پس چگونه مظاهر کلیه لغو خواهد بود پس
سلّمنا که قائم نسخ احکام تواند کرد و لکن میگوئیم که قائمیت میرزا علی محمد از کجا ثابت شد اگر بجهت این بود که نسخ احکام
کرد این چه دلیلی میشود هر کسی میتواند که از اینگونه بیهوده ها بهم ببافد و اگر بجهت امور دیگر باشد
ما از پیش ثابت کردیم که هیچ مطلبی دلالت بر دعوی او ندارد پس اینگونه سخنان از او دلیلیست واضح بر اینکه
شیطان او را اکراه کرده بود و متابعت آنکس که شیطان بر او مسلط باشد چگونه جایز باشد و اگر میگوئیم که
او نیز بنسخ قرآن و احکام سرور پیغمبران حکم نکرده است بلکه این کتاب که او آورده و این احکام که او مردم را
بآن نهاده دعوت نموده همان کتابی است بعینه که بر محمد نازل شد و همان احکامی است که بآنحضرت وحی شد گوئیم
زیاد میگوئیم اولا که خودش و جمله اصحابش تصریح بنسخ احکام محمد و رفع کتاب محمد نموده اند چنانکه
از پیش دانستی و ثانیا اینکه شبهه در این نیست که اکثر احکام مقرره را تغیر داده اند و حال آنکه این مرد
مخبط در اول امر رفع جمیع احکام نمود باین معنی که گفت هر کس هر کار که میخواهد بکند بر او حرجی نیست و بعد
از این اکثر احکام را تبدیل کرد باحکامی دیگر که بآن اشارت خواهد شد و در این احکام اموری است که تغیرا
از احکام منزله نیست آیا قائم کی چنین کاری خواهد کرد و ثالثا اینکه بی شبهه از قرآن که قائم بیاورد باید او
نسخ این قرآن باشد و طور و سیاقش با این یکی باشد و لا محاله باید معجزه باشد که خلق از اتیان بمثل آن
عاجز باشند و هر کس کلمات این مرد را دیده است مثل ظهور شمس فی وسط النهار بر او ظاهر است که این کلمات
هیچ مناسبتی با آیات قرآن ندارد و بعلم قطعی میداند که آیات قرآن از خداست و این کلمات از مخلوقی است که هیچ
از مقامات را ندارد و جمله از کلمات او را در مطاوی این رساله دانستی و لا باس که جمله دیگر از این کلمات را
نیز ذکر کنیم تا کذب دعوی این مرد واضح شود و از آنجمله است سوره ای که در تفسیر سوره یوسف گفته است المعرا
یا عباد الرحمن استغفروا ربکم الرحمن الذی لا اله الا هو باللیل و النهار علی سبیل الباب بالحق علی الحق محمودا

ولا تاكلوا النحل الا قليلا يا ايها المومنون صوموا شهر الله الاكبر بما قد قدر الله لكم في ام الكتاب على الحق بالحق تماما وان الله قد حرم عليكم ان تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه لانه قد كان في ام الكتاب من حكم البا[ب] فسقا من الشيطان مكتوبا وان الله قد قدر للفقراء حظا في اموال الاغنياء مما قد قدره الله في حكم الكتاب مقضيا اتقوا الله فان القلوب قد قدر الله بين اصبعنا وقد كان الحكم في ام الكتاب مقضيا وان الله قد فصل احكامه في هذا الكتاب لعل الناس كانوا بالله وباياته في ذلك الباب الاكبر على الحق العلي رضيا ولا تاكلوا الرح[ب] بعد ان علت سوا كان بالشمس او بالنار وقد كان الحكم في ام الكتاب مقضيا وقل يا ايها المومنون ذكوا الحيوان باذن الله ذاكرا مسلما مقبلا الى الكعبة بيت الله على كلمة الباب بما قد قدر الله في ام الكتاب مقضيا وان الله قد حل للناس من صيد البحر مما قد كان له فلس وكل ما خلق الله من الحوت غير مستو بطنه فقد كان في ام الكتاب على حكم الكتاب حلالا لبعض على حكم الكتاب مفروضا وان الله قد حكم بالزكوة للسمكة اخراجها من الماء فلذلك حكم محكم على حكم الكتاب محتوما وقد كان الحكم في ام الكتاب على الحق بالحق في ذلك الباب مكتوبا وانا قد فصلنا عليكم في هذا الكتاب احكام الكتاب ليكونوا بدين الله في ذلك الباب على الحق بالحق نصيرا اقتلوا مما قد جعل الله من الحيوان ضارا على الانسان حيثما وجدتم من صنفها الارض او من السباع على حكم الكتاب من الله العلي مفروضا فاعبدوا ربكم الرحمن عند زوال الشمس وبعد غروبها وقبل ان تطلع على اهل الارض في ذلك الباب العظيم مضيا وقدموا لانفسكم من النوافل في كل ليلة ويوم من الصلوة خمسة وثلثين ركعة على سبيل في خط الاستواء على حكم الكتاب محمودا واتقوا الله في صلوة الجمعة فمن تركها بعد ما قدر الله لها سبيلا فلن يقبل الله عنه اعماله على الحق بالحق الاكبر وقد كان الحكم في القرائة حكم الباب في ام الكتاب هذا على الحق بالحق مجهودا وان الله قد كتب على الامام خطبة على صفة الباب بالحق العلي مشهودا يا اهل لجة الاحدية اسمعوا نداء من نقطة النار المتجلية في فوادكم من هذا السر المسطر المكنون المخزون الذي قد ظهر فيكم على سر البقيين ومستسر الوصيين فانه تالله الحق لا يرى الدهر مثله نقطة الابواب فسبحان الله العلي وهو الله كان بكل شيء شهيدا قل على لسان ربك الذي لا اله الا هو في هذا الطور السيناء على ذلك الحكم الحمراء من الشجرة العلياء انني انا الله الذي لا اله الا هو قد خلقنا الايات في ملكوت الارض والسمو[ات]

علی هیکل الاسمین من ذلک الکلمة الاکبر العلی وهو الله کان علی کل شیء قدیرا ولا یعرون المشرکون علی
الله وقد وجدتم علی الشرک فی هذا الباب الذی قد کان فی ام الکتاب مسطورا وما وجدنا اکثر العباد
علی کلمة الباب لله سجادا وهو الله کان علی کل شیء شهیدا و از انجمله است سوره دیگر او که در این تفسیر
گفته است الم الله الذی لا اله الا هو انزل الکتاب للناس فیه تبیان کل شیء رحمة وبشری لقوم یؤمنون
بالله وبآیاته علی الحق الاکبر وکان الله علی کل شیء قدیرا وان الله قد خلق لکم لیلة القدر علی سر الباب
حول النار مقضیا التی کانت فی ام الکتاب خیرا من الف شهر الذی کان بالحق من حول الباب مکتوبا وان الله قد
جعل یوم القدر تحت الحب حول النار من لدی الذکر مذکورا وان الله قد کتب علیکم صلوة القدر وصوم فیه
بالحق الاکبر وقد کان العمل فی ذلک الیوم علی حکم الدهر علی حکم الباب فی ام الکتاب مکتوبا یا اهل المشرق والمغرب
اخرجوا من دیارکم لزیارة بیت الله الاکبر علی حکم محتوم من ربکم لکنتم علی العهد الاکبر فی ام الکتاب حول الباب
مکتوبا یا ایها المؤمنون فزوروا جدنا الحسین فی ارض الطف فان الله قد قبل من زواره بزیارتهم علی الحق
لنفسه وذلک هو الفوز الاکبر وقد کان الاذن فی کل الالواح علی آیة الرحمن مکتوبا وان الله قد حرم علیکم
دخول الحرم الا من قبل الباب فی ذلک الحکم حق فی کتاب الله وقد کان الامر فی ام الکتاب حول النار مسطورا
یا معشر الجن والانس ان تتبعوا امر الله الاکبر من لدی حبیبنا هذا الغلام العربی الذی قد کان فی ام الکتاب باسم الله
العلی علیا واطلبوا الفرج من الله ربکم الحق فان الله قد کان علی کل شیء قدیرا یا ایها المؤمنون ان الله قد کتب
علیکم الصلوة مع الذکر فی یوم الجمعة علی الحق بالحق الاکبر لکنتم فی ام الکتاب فی کتاب المصلین حول الباب مکتوبا
واذکروا الله فی لیلة الجمعة ذکرا علی الحق بالحق حمیدا یا عباد الرحمن ان الله وملائکته ورسله یصلون علی
شیعتنا فصلوا علیهم عند مطلع ذکرهم وسلموا امرهم لله العلی محمودا یا ایها الذین امنوا لا تجعلوا انفسکم
کما قد کنتم علی الارض ما غیر العذر فی الحق من غیر الحق وحیدا وان الله قد حکم علی الطلاق فی الکتاب للذین
یحبون النساء علی غیر طاعة الرحمن وان الله قد کان بعباده المؤمنین خبیرا یا قرة العین قل للمؤمنین ان
طلقتم النساء من قبل المس فما قد قدر الله علیهن من عدة فمتعوهن بحکم الکتاب علی حکم الفرقان محمودا
واعلموا ان فی غنائکم لله وللرسول وللذی القربی خمسا علی حکم سر البهاء فی ام الکتاب قد کان حول النار

بالحقّ علی الحق مکتوباً یا اهل الکاف فی کلمة الالف فاسمع ندائی من حول الباب فی ذلک البلد الحرام انّنی
انا الله الذی لا اله الّا هو و ما من شیء الّا و قد خلقت له مثلاً فی السموات والارض لیشهد الخلق بانّ
مولیهم الحقّ لیس و کمثله شیء و هو الله کان سمیعاً بصیراً ان ذلک النقیر من انباء العلماء علی ورقة
الفؤاد باذن الله العلیّ قد کان حول النار مکتوباً و ان الله قد اوحی الیک من انباء الغیب و انک لذالتمام
الحقّ الاکبر اذا افرق کلمتهم علی الکذب الباطل ان الله قد کان علیک بالحقّ علی الحق شهیداً ای عزیز من اینا
این کلمات هیچ شبیهی با قرآن مجید دارد تا کسی گمان کند که اینها شبیه قرآن است حاشا حاشا که کلام مخلوق را
با کلام خالق شبیهی باشد بخصوص کلام غلوی که از وجوه صحت کلام هیچ سررشته نداشته باشد
سبحان الله این آیات اوست که میخواهد مثل اینها را بلکه بهتر از اینها را آوردن از پیشینیان سهل
خواسته باشم آن آیاتیکه خودم در مقابل این آیات انشا کرده ام رساله اول میکشم و نیز جمله
از بدعتهای او را در باب احکام که در کتاب خود که تسمیه کرده است در رابه بیان در این رساله
ذکر میکنیم تا اینکه اهل دانش عبرت گیرند و از ضلالت و سخره بی امیز دیگران مطلع شوند و بر پریشانی
دماغ او واقف گردند پس میگوییم که در باب سابع عشر از واحد ثالث از این کتاب ذکر کرده است که
اذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الّا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حدّ اوست
نه در حد فوق او و نه در حد دون آن و در باب ثامن عشر از واحد ثالث است که هر کس نقشی
بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخه اصل را
برداشته والّا داده بکسیکه بنویسد و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت بدیگری داده شود که
آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد اگر دون این شود حظ عمل او میگردد الّا
در مواقعی که با ثمن میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آنوقت اذن از برای او
هست که قبل الاستنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازد نه مثل دأب علمای
این عصر که نسخه هزار خطی گردد هر نسخه چندین حکم میکنند همین قدر که نسخه اصل است حفظ میشد
بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن بهم رسد لایق حفظ نیست فلتلطفن فی کل ما تقیم



ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه معتقدون قل ان الله الطف فوق کل ذی الطف لن یقدر ان یمنع
عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافا متلطفا لطیفا
و در باب تاسع عشر از واحد استکه اذن داده است خدا که هر کس هر قدر بتواند در بهای بیان
صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهای یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای
او بوده و در باب عاشر از واحد رابع است که تدریس غیر کتاب بیان جایز نیست و نهی شده است از
انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما
قد فصل فی الصرف و النحو زیرا که کل اینها از برای فهم امر الله است در کلام او و کسیکه مراد او مراد الله
و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و در باب ثانی عشر از واحد رابع است که باید اثار
قبوریکه در فوق الارض است محو کنند حتی قبور رسول الله و ائمه معصومین و انبیاء سابقین تا یاد بکر
از ایشان هیچ علامتی نباشد و در باب ثالث از واحد خامس است که خداوند عالم خلق فرموده کل اینها
را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سالی را عدد کل شیء و انرا نوزده ماه قرار داده و
هر ماهی را نوزده روز فرموده تا انکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در
نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و ماه اول را بهاء و اخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده
و هر یومی را بهائی حکمی قرار داده که متلذذین در این جنت با علی ممکن در امکان متلذذ گردند در سه شهر اول
که شهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار بعد که شهر تحمید است خلق ارواح ممکنات
میگردد که در ان رزق داده میشود و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خدا موجوداتی را
موت حسنی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خدا
اشخاصی را که از حب او ان مرده اند و در حب او ثابت مانده اند و سه شهر اول نار الله است و چهار
ماه بعد هواء ازل است که او محمد است از نار الله و شش ماه بعد متعلق بر تراب است که انچه ظاهر شده
از عناصر ثلثه در ان عنصر مستقر گردد و ثمر اخذ شود الخ و در باب خامس از واحد خامس است که در هر ظهور
انچه ما علی الارض است ظهور بعد واقع شود مثلا در ظهور رسول الله لایق بوده که کل ما علی الارض



طل او مؤمن شوند آنچه که نسبت از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور
رسول الله بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان
باو شود که آنوقت بر او حلال میشود آنچه را که خداوند باو عطا فرموده از جود خود و همچنین در ظهور من
یظهره الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا بایمان باو و کل او کل کرده میشود الا آنکه داخل شوند در
دین او و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمن بحق آنچه ما ینسب بایشان است الا آنکه داخل
در ایمان کردند که آنوقت حلال میگردد از برای ایشان آنچه خدا بایشان عطا کرده است از جود خود
و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین هست نه بر همه و در بلاد دیگر باعث حزن نفسی [illegible]
شود اظهار آنرا هم خداوند اذن نفرموده مثل تجارتیکه در بلاد فرنگ تجارت میکنند که بر ایشان ست
که عیبهای هیئت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای ایشان واقع نگردد الخ و در باب
سابع از واحد خامس است که اگر کلی بر دست یکی از نصاری باشد همین قدر که بمؤمنی از مؤمنین
برسد بیان دهد فی الفور طاهر و پاک میگردد و اگر رد کند مادامیکه در دست اوست حکم اول جاری میگردد
و مجرد انتقال طاهر میگردد اگر چه بسبب فضل هم بهم رسد که ملک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمن
بفرستد از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا
آنکه بان نفس مؤمن برسد و در باب تاسع از واحد خامس است که از آنجائیکه اهل بیان از خداوند امر فرموده
که کل شیء را بمنتهای کمال خود ظاهر کردانند اذن فرموده ایشانرا اگر هر شیئی را بحروف اسم او باسماء الله
شود که هیچ نفسی در هیچ نه بیند الا طلعت ظهور مشیت را که در او دیده نمیشود الا الله مثلا منتهی الیه
رتبه جماد سنگ است در سین او نه بیند الا سبوح و در نون او الا نور و در کاف او الا کریم را چه ذکر
کند بقول یا جهر خطور کند بقلب او یا آنکه التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا آنکه بقلب خود
خطور دهد و اگر شواند بذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند الخ و در باب حادی عشر از واحد خامس
که خدا اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکور چه اناث صلوتی رفع کردد به نحو تکبیر تا آنکه اسم الله
بر آن ذکر شود لعل اگر بماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله کردد و باید بعد از تکبیر



اول نوزده مرتبه انا کلّ بالله مؤمنون و بعد از دوم انا لله کلّ بالله موقنون و بعد از سیم انا کلّ
بالله محبون و بعد از چهارم انا کلّ بالله مستوقنون و بعد از پنجم انا کلّ بالله راضون مکوید و از برای صلوة
میت شش تکبیر بگوید بعد از اول نوزده مرتبه بگوید انا کلّ لله عابدون و بعد از دوم انا کلّ لله ساجدون
و بعد از سیم انا کلّ لله قانتون و بعد از چهارم انا کلّ لله ذاکرون و بعد از پنجم انا کلّ لله شاکرون
و بعد از ششم انا کلّ لله صابرون بگوید و در باب ثانی عشر از واحد خامس است که چون این جسد ظاهر
عرش جسد باطن است امر باعظام و احترام از نجابت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصقول دفن
شود و در دست اموات انگشتر عقیق کرده شود که اسم الله بر آن نقش شده باشد و در باب ثالث عشر از
واحد خامس است که خداوند اذن داده که در وقت موت کتاب وصیت نوشته متضمن بر اقرار بوحدانیت
خدا و اقرار بنقطه البیان بحروف حی او و اظهار حب مظاهر اسماء و استعاذه از آنچه دوست نداشته و بعد
و امر نماید که کتاب الله را برسانند بمن یظهره الله و حفظ او با ورّاث اوست که تا برسد الی من یظهره الله
برسد بر احسن خط و الطف حسن الخ و در باب رابع عشر از واحد خامس است که مظاهر یکه مطهرات است
اول ایمان بیان است که صدر اهل میفرماید حبذا در اطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که
تلقاء آیه از آن واقع شود شیئی که صفت در او نباشد طاهر میگردد و ثالث اسم الله است که شصت و شش
مرتبه الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل باهل بیان
پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او ششم عناصر اربعه است که آب و هوا و آتش و خاک باشد و هفتم
شمس است هشتم ما یبدل کینونته و کل اینها در وقتی است که عینیت در اینها نباشد و چیزیکه از دهن بیاید
بواسطه یا مسواک عفو شده است و باس نیست در نفس مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابیکه از
فرنگ میاورند و دستهای عاج و استخوان و امثال اینها کل اینها و برای آنستکه مردم در سفر و زحمت نباشند
لعل یوم ظهور حق ~~لعل یوم ظهور حق~~ مصدق شوند و در اثر احکام قبل او نه اینکه از برای کسیکه احتیاط کند
نماز خود را اعاده کند و لحین فتوی بر تحقیق دین بروا نکند الخ و در باب خامس عشر از واحد خامس است
که آب مطهر پاک است و در باب سابع عشر از واحد خامس است که از طلوع شمس تا غروب آن دخول ... نموده

هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اطهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال
این نوع کلمات ممتنعه لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء الله بشرف هدایت نیر اعظم
و طلعت قدم فایز گردد و بتواند در آن روز بهدایت خود حق مهتدی گردد و در باب ثامن عشر من
الواحد الخامس است که خداوند اذن فرموده در بیع و شراء بتحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر
و کبیر و حر و مملوک را که همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شرا صحیح میگردد و اذن فرموده
تجار را در قرض بلکه داب است امر نموده باین انها و برانکه شاقص و تزاید باجل در معاملات خود قرار
دهند الخ و در باب تاسع عشر من الواحد الخامس است که مثقال ذهب نوزده نخود است و قیمت نوزده
نخود طلا هزار دینار است و قیمت نوزده نخود از نقره هزار دینار است و هرگاه یکسال گذشت
مقدار مالش از پانصد و چهل مثقال گذشت از هر مثقال طلا که نوزده نخود میباشد پانصد دینار
و از هر مثقالی نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار علی البیان داده شود الخ و در باب اول من الواحد
السادس است که اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاد نگردد و در کل
بانتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در اخوان یک حرف از اول آن زیاده نبیند
نه این است که این قسم امر شده ولی امر در منتهای اعتدال است بلکه اعدل از این هم در علم خداوند که شده
که ملاحظه اعداد و رفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست و باید سه جلد در آیات باشد و
چهار جلد در مناجاة و شش جلد در تفاسیر و شش جلد دیگر در کلمات علمیه و سزاوار است که در نزد هر نفسی
یک مصحف که اقلا هزار بیت باشد از شئونات بیان و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد
و در باب ثانی من الواحد السادس است که حکم کر مرتفع است بلکه هر آب مادام که تغییر نکرده است اگر چه لیسا
کم باشد طاهر و مطهر است و در باب خامس من الواحد السادس است که باید مردان بیکدیگر سلام کنند بلفظ الله اکبر
و جواب دهند بالله اعظم و زنان سلام کنند بالله ابهی و جواب دهند بالله اجمل و در باب سابع من الواحد
السادس است که خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن و شهرها که زیاده از نود و پنج مثقال طلا
مهر نکنند و از برای اهل قریه‌ها که زیاده از نود و پنج مثقال نقره مهر ننمایند و اقل آن بر نوزده مثقال

واحد در شهر و هر زنی و شوهری واحد اولی امر بر میشود یا نقص میشود که از نوزده تجاوز میکنند که اعلی یک واحد باشد
و ثانی دو واحد و همچنین تا پنج واحد پس اگر قرار طی از اکثر زیاده یا از اقل کم شود باطل میگردد و طریقه نکاح است که
عربیت بگویند این آیه را اننی انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
و ذکر مهر کنند و بر لوحی ثبت شود و شاهد باشند بر آن خویشان ایشان و در باب تاسع من الواحد السادس است
که خداوند فرموده و اذن داده است ملبس حریر هر نفسی را در هر شیء و همچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه
کل در این جهت بآنچه سبب سکون عباد است رسیده و منتها شکر الهی را در یوم ظهور بایمان بمن یظهره الله ظاهر
سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را انفاق مینمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند الخ و در باب عاشر
من الواحد السادس است که بر هر نفسی فرض است که او را انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد
این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون و در باب حادی عشر من الواحد السادس است
که جائز نیست زدن طفل را پیش از پنجسال و چون باین سن برسد بیش از پنج ضرب خفیف او را نزنند آنهم نه
بر لحم بلکه بر لباس و اگر کسی از پنج چوب بیشتر بزند یا آنکه بر گوشت بزند کفاره اش اینست که تا نوزده روز
دیگر با زوجه خود نزدیکی نکند و زوجه اش در این مدت بر او حرام میشود و اگر او را زوجه نباشد یا باشد
و در نزد او حاضر نباشد نوزده مثقال طلا دیه از او بگیرند و جائز است از برای اطفال که در ایام عید بازی
کنند بهرچه در دست ایشان است و در باب ثانی عشر من الواحد السادس است که جائز نیست طلاق مگر بعد از
اینکه زن یکسال صبر کند شاید میانه ایشان اصلاح شود و اگر اصلاح نشد بعد از این مدت طلاق حلال شود
و چون طلاق داد تا نوزده مرتبه تواند که رجوع کند و از حین افتراق تا حین رجوع نوزده روز صبر کند و در
باب رابع عشر من الواحد السادس است که خداوند عالم در میان ایام یوم مرا منسوب بخود داده و آنرا یوم الله خوانده
و مقرر شده که هر که حرمت این یوم را بشناسد مثل کل سال اجر و هدایا در او یکمثقال ذهب جز در اراضی مثل
سعید و شصت و یکمثقال است که در سبیل خدا صرف کرده باشد و آن یومیست که شمس منتقل میگردد از برج
حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد در موقف
مستغاث و در این بین هر کس هرچه تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان

داده نشده ملتذ بآلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حتی از شیء کامل کردند نزد آن نفس و هم خمس دقائق
محبوب است که بر یک نفس شود و تعدد آلاء و نعماء را متعدد مجالس قرار دهند و اذن داده شده که در لیل
بعدد کل حول این آیه را تلاوت نماید شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و در نهار آیه شهد الله
انه لا اله الا هو العزیز المحبوب الخ و در باب خامس عشر من الواحد السادس است که خداوند اذن فرموده
کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالاً له
من کتاب الله و اعظاماً له من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که
کل اعمال نیست از برای یوم شهادت است الخ و در باب سادس عشر من الواحد السادس است که جائز نیست
سفر کردن مگر بسوی بیت النقطه و زیارت مقاعد حی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهند و مانند در سفر
زیاده از دو سال اذن داده نشده و این در سفر بر است و اما بحر زیاده از پنج سال اذن نیست و مبدأ
حساب از یوم خروج از مدت است تا دخول در آن و اگر از این مدت تجاوز کند دویست و دو مثقال طلا با
بلد هد واجب شده است از برای کسیکه داخل خانه کسی میشود بی اذن او یا اینکه یکقدم او را در سفر محبوب
حرکت دهد یا آنکه او را از خانه خود بی اذن او بیرون آورد اینکه نوزده روز با زوجه خود نزدیکی نکند
و اگر از این حکم تعدی کند بر شهداء بیان فرض است که جزاء تعدی او نود و پنج مثقال طلا در حق او حکم نمایند و هر نفسیکه
عالم شود جز نفسی نفسی را امر او ست که منع نماید و اگر تغافل در نزد نوزده روز با زنش نزدیکی نکند و
بعد از انقضاء این مدت نوزده مثقال طلا اگر تواند و الا نقره بدهد و اگر نتواند نوزده مرتبه استغفار کند
پس زوجه او حلال شود و در باب سابع عشر من الواحد السادس است که انچه حکم شده بود بر مؤمنین از
ما یخرج من الغاده او ما یطهر باللیل او اشباه ذلک باسی نیست یعنی فضلات موش و امثال آن پاک است و در باب
تاسع عشر من الواحد السادس است که واجب گشته در این ظهور که اگر کسی نزد کسی خطی بنویسد بر اینکه او را
جواب دهد بخط خود یا بخطیکه امر کند و همچنین اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب بانچه دلالت کند
لعل در یوم ظهور الله کسی از آن سر اعظم محتجب نگردد در حینیکه نازل میفرماید قول الله الست بربکم کل
بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده که سرایت میکند تا منتهی الیه ذکر وجود الخ و در باب الی



من الواحد السابع است که در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیٔ جدید شود از این جهت امر فرموده
که هر دویست و دو سال یکبار فعر هر نفسی ما یملک خود را از کتب تجدید کند با سیکه در ماء عنب ریزد یا انکه
بنفسی عطا کند الخ و در باب ثانی من الواحد السابع است که هیچ عمل عملی نمیگردد الا آنکه لله واقع شود و از
این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل بگوید انی لاعملن هذا لله رب السموات والارض رب ما یری و ما لا یری
رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند خیر است الخ و در باب سادس من الواحد السابع است که اسباب سکر
نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الا در حین ضرورت یا وقت حوب سزاوار است بر عبد که
مراقب باشد امریکه سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل مرهیکل انسانیت بانس شد
و در باب ثامن الواحد السابع است که بر هر نفسی امر شده که در هر ماه یکواحد در واحد بر کند از اسماء خدا
مثل الله اکبر و اعظم و اطهر و نحوه و اگر از او فوت شود بر ورثات او لازم است که بدل او بجا آورند
و در باب تاسع من الواحد السابع است که بر هر پادشاهی از اهل بیان لازم است که دو خانه بنا کنند
باسم من یظهره الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نوزده نباید تجاوز نشود و باید از نود الخ
و در باب حادی عشر من الواحد السابع است که نهی شده از صعود بر منابر و امر شده است باستوای بر عرش
یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن وقر بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است بر بحتی کرسی گذاشته که کل
توانند استماع نمود کلمات حق را الخ و در باب سادس عشر من الواحد السابع است که واجب است بر هر پادشاهی
شاهی از اهل بیان که زنده نگذارد در ارض احدی را از کسانیکه ایمان به بیان ندارند و همچنین است
هر کس از اصناف ناس که قادر باشد بر این مطلب مگر کسانیکه از وجود ایشان نفعی حاصل باشد
که مؤمنین بآن منتفع شوند پس کشتن ایشان لازم نیست و در باب سابع عشر من الواحد السابع است
که لازم است در روز جمعه در مقابل شمس این آیه را بخواند انما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها
الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب و در باب ثامن عشر من
الواحد السابع است که هر کس نفسی را محزون کند باید نوزده مثقال طلا باو بدهد و اگر نتواند نقره و الا
نوزده مرتبه استغفار نماید و طلب عفو نماید از آنکس و در باب ثانی من الواحد الثامن است که واجب است

نفسی که از برای وارث خود واکذارد نوزده ورق از کاغذ های لطیف و نوزده انکشتر که منقوش باشد در ان
اسماء الله وارث نمی برد از میت مکر پدر و مادر و زن و برادر و خواهر او ودر باب خامس من الواحد الثامن است که
امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیکر هر نفسی که مقتدر باشد نوزده قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و
شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر که در نزد خود نکاه دارد و در روز ظهور من یظهره الله باو تسلیم کند
ودر باب سادس من الواحد الثامن است که اذن داده شده به تلطیف نظافت واکر در چهار روز یکمرتبه حمام رود و اخذ
اظفار و شعر نماید محبوب بود واکر در هشت روز یا چهارده روز چنین کند نیز خوب است واستعمال حنا بکل بدن
محبوب است و مردان سینه هیاکل خود الرحمن بنویسند و زنان اللهم و نظر در آینه در هر شب و روز محبوب است ودر باب
تاسع من الواحد الثامن است که اذن داده شده به تغنی شعر را سوا خوان از وجه لاجل ان که بصوت حسن ظاهر شود
اهل سنت در یک حال امر شده الخ ودر باب عاشر من الواحد الثامن است که هر کس که در طایفه تربیت داده شود جایز است
از برای او نظر کردن و تکلم کردن با زنان این طایفه واز برای مردان جایز است تکلم کردن با زنان اجنبیه بقدر کفایت
و ضرورت و زیاده از بیست و هشت کلمه تکلم کردن جایز نیست ودر باب حادی عشر من الواحد الثامن است که غسل
میت یکمرتبه لازم است باین ترتیب که اول سرش را بشویند و بگویند یا فرد و بعد شکمش را و بگویند یا حی و بعد
طرف راست او را و بگویند یا قیوم و بعد طرف چپ او را و بگویند یا حکم و بعد پای راست او را و بگویند یا عدل
و بعد پای چپ او را و بگویند یا قدوس و باقیه در حیات او از هر فضل مقتضی بوده از سدر آب یا کرمی آن الی
است که پنهان محو غسل داده شود بر ایدی اتقیا و بعد از فراغ تماما و در معطرش نمایند با بلیت دیکر و اذن داده
در کفن به پنج ثوب از حریر و کرباس تا منتهی در حیات قطن منتهی کردد و بر ان زیاده از نوزده اسم جایز نیست که
نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و اخر با او دفن شود و بر ید یمین او خاتم
اذن داده شده در حال که این آیه در ان نقش باشد ولله ما فی السموت والارض وما بینهما وکان الله بکل
شی علیما و در نساء این آیه نقش شود که ولله ملک السموت والارض وما بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا
و تقلیب میت را در هر حال نشانی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نکردد زیرا که احترام میت
مؤمن احترام مؤمن است الخ ودر باب رابع عشر من الواحد الثامن است که اکر کسی تواند هر روز و شب [illegible] آیه

از بیان تلاوت نماید واگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و در باب خامس عشر من الواحد الثامن است
که بر هر کس لازم است که زن بگیرد تا متولد شود از آن کسیکه توحید خدا نماید و باید در این مطلب جهد کند
و حلال نیست نکاح کسی را که ایمان نیاورده است و در باب سادس عشر من الواحد الثامن است که بعد از آنکه
چیزی بقیمت صد مثقال طلا برسد بر مالک آن واجب است که نوزده مثقال بحروف واحد بدهد بهر حرفی مثقالی
و در باب سابع عشر من الواحد الثامن است که طلا و نقره چون بشش هزار و پنج مثقال برسد نود و پنج مثقالش مال نقطه است
و در باب ثامن عشر من الواحد الثامن است که در آخر هر سال نوزده روز ذکر خدا کنند در روزه باشند و در باب
تاسع عشر من الواحد الثامن است که وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات بر او بفرستید و چون ذکر شود حروف حی تسلیم
بر ایشان نمائید و ذکر کنید خدا و محمد و مظاهر خدا را در هر شب در روز جمعه دویست و دو مرتبه و چهار هزار مرتبه
یا الله بگویند و در باب ثانی من الواحد التاسع است که هر کس که صاحب خطی باشد که در زمان خود نظیر نداشته
باشد واجب است بر او که هزار آیه بر قرطاسی که از آن بهتر اعلی نباشد بنویسد از برای خدا و بهاء بر او عمل خود
نگیرد و وصیت کند که این صحیفه را بنقطه برسانند و در باب رابع من الواحد التاسع است که ذکر نشر
بر همه مردم واجب است و در باب سابع من الواحد التاسع است که نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که
از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و در جواب آنکس که از قلیان سؤال کرده بود این عبارت
نوشته است که بسم الله الفرد المنیع ذکر کتاب من لدنا لمن استمع آیات الله وکان الیوم فی دین الله لمن المخلصین
ان یا حرف الکاف قبل الضاد اتقوا الله ولا تکن من عباد الغافلین ولقد حرمنا علیکم ان لا تقربوا الشجرة
المنهیة ان کنتم برضاء الله عاملین فان الشجرة الخبیثة من حروف النفی وطالبه مثل ذلک واتقوا الله واخشوا
من عذاب الیم ولا تقربن عند هذه الشجرة فی اللیل والنهار الا فی ثلث مرات فی بکرة وعشیا انا حددنا
فی الکتاب تذکرة وموعظة للمؤمنین من یعمل بما حدد الله فلنفسه ومن یعرض عنها فاولئک فی نار
البعد لمحتجبین من یعمل بما امر الله ولا یتعدی حدود الله اولئک اصحاب الرضوان وهم فیها خالدون
وادخلوا یا اهل الجنة فی جنات ثمان واشربوا من هذه الماء العذب والحیوان ومن کاس الفنا
شاربین حتی لا ترجو سوی الحق ولا تنظروا غیر وجه الله ولا تلتفتوا الی سواه وعنده خالدون



وجلاله ناظرین کیف یا اهل البیان لا تشهدوا ولا تتغفلوا فان الشمس فی فؤاد الکل طالعین ولکن الکل لا یرون
ولا یفقهون ومثل الخفاش غافل عن ظهور الشمس فی فؤادکم ولیس حالة الخفاش الا سنکرین ای عزیز خوب در
این عبارات نظر کن تا حقیقت امر بر تو ظاهر بشود ودر باب ثامن من الواحد التاسع است که حرام است خوردن
تریاک ودواء مطلقا ونوشیدن مسکرات ودر باب تاسع من الواحد التاسع است که نماز را بجماعت کردن حرام است
مگر از میت که اجتماع در ان جایز است ولکن قصد فرادی میشود در نماز بدانکه این مختصر بود از احکام عنه
او که از پیش خود وسلیقه غیر مستقیمه خود بر هم بافته است وگمان کرده است که باین نسخ احکام سابقه که
اتقن واکمل حکمها است میشود وهر کس در این احکام تامل کند بیقین میداند که اینها هم از پیش خودش بوده
است وهیچکدام انها حکم خدا نیست وهر کس را رسد که از اینگونه کلمات بر هم ببافد واحمقانرا بفریبد
عمدهٔ اینکسان که باو مؤمن شده اند چه مردمان احمقی بوده اند وچه قدر شیطان ایشانرا فریب داده است
ولا باس که بعضی از مطالب اصولیه او را نیز ذکر کنیم تا بدانیکه چگونه این مرد در وادی ضلالت وتیه
غوایت بوده است وچگونه ادعاهای بی مغز کرده است پس میگوییم که در اول بیان چند باب ذکر کرده است
ودر هر یک تصریح کرده باینکه محمد وعلی وهر یک از امامان بدنیا رجوع کردند باکسانیکه بایشان ایمان
اورده بودند تا انجا که میگوید الباب الخامس عشر در اینکه حضرت حجت ظاهر شد بایات وبینات بظهور
نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است ودر باب سادس عشر وسابع عشر وثامن عشر وتاسع عشر تصریح
کرده است که ابواب اربعه ان حضرت یعنی وکلای او بدنیا رجوع کردند ودر باب سابع من الواحد الثانی ذکر
کرده است که مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است ومشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم
قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد وانچه عند الله وعند
اهل عرف حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم
الی حین غروب ان یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج ان قیامت موسی بود که ظهور
الله در ان زمان ظاهر بود بظهور ان حقیقت که جزا داد هر کس که مؤمن بموسی بود بقول خود وهر کس
مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در ان زمان ما شهد الله فی الانجیل بود وبعد از یوم

دیگر از اول ظهور بیان تا حال [illegible] در باب [illegible] بیان [illegible]



بعثت رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شد در هیکل محمدی و جزا داد هر کس
که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بان نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب
قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه
از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه هزار و دویست و شصت میشود اول قیامت قرآن بوده و الی غروب
شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت او نمی شود و کمال دین اسلام
الی اول ظهور منتهی شد و از اول تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان
در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله
آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاری که غرس کرده به چه قسم است چنانکه ظهور قائم آل محمد همان
رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده
نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر عکس بخشیده در حبوحرا
ظاهراً کل نسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و در باب ثامن
من الواحد الثانی میگوید که بهر اطلاق که عند الله موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مکلف هستند بر
اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما
ان وان ثابت نمیشود الا در پنج رتبه یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله
انت یا بلا اله الا الذی کل به موقنون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه
مراتب او است کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات الخ و در باب تاسع من الواحد الثانی میگوید
که از برای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقرر است و کل منتهی میشود در حین ظهور من یظهره الله بنفسی که
بعث او بعث کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر خروج کل از قبر چنانچه در نقطه بیان
حینیکه مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس خود فرموده بعث آنچه در ظل او است محشور میشود چنانچه در
فوق الارض آنچه حکم کرده میشود امروز در دین اسلام میشود و همینکه حکم بعث بر رسول الله شد بعثت من بن
او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتدی به بیان میشوند راجع میشود بنفس الهیه که

در یوم قیامت در نزد اول اجابت امر الله میکند و کل ارواح دون حقه راجع میشوند بشجره نفی در زمان
ظهور او چنانچه انجر ارواح دون حقه در قرانیه بود چون نکر او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح
حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع شدند نظر این است که روح ذاتیه بود روح دیگر متصل
گردید بلکه کل در اماکنه مقامات خود هستند الخ اه و در باب ثانی عشر میگوید که مراد از صراط در هر
زمانی ظهور الله واحد امر او بوده هر کس مقر بوده بر صراط حق بوده و الا بیرون از صراط و مثل صراط مثل
ظهور نقطه بیان بود دیگر از برای اشخاصیکه ایمان باو اورده از سموات و ارض اوسع بلکه از سماء مقبولات
و ارض قابلیات اجلی و ممرین بر این صراط که ایات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند
بلی و ربنا هذا هو الحق من عند الله لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشتند اقرب از وصل
نفس و صل و بعضی بدون استماع کلمات باو ایمان اورده ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن
ان و بعضی ایات را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیء تامل نموده ایشان بر صراط میزان مانند الخ اه
باب ثالث عشر میگوید که از نقطه مشیت اولیه الی ما لا نهایة در هر ظهور میزان همان نقطه حقیقت است
و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل شود در میزان نار و
داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت شود و در حول نفی محقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و در حول جنت
محقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگرچه کل نفی منتهی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره
چنانکه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله از حینیکه بعثت آنحضرت
تا امروز الی ما لا نهایة در کف عدل او بنا و رشه و الی ما لا نهایة در کف فضل او بعثت رشد و امروز
میزان بیان است هر کس منحرف از ان نیست در حب و در میزان فضل است و الا در کف عدل بنار رفته
زیرا که مبدء خلق نار و حب هردو از نقطه حقیقت محقق میگردد حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود حکم
غیر مقبل میکند خلق نار میگردد و خداوند عالم خالق نار و نور است بمشیت که ان نقطه باشد و مالک
عدل و فضل است الخ اه و در باب رابع عشر میگوید که حساب کل بید الله است و غیر الله مقتدر بر حساب
کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کل شیء را بانچه حساب میفرماید شجره حقیقت را در هر زمان



مجلّی هو او در حین مبلون حساب میفرماید کلّ را ولی حکم ظاهر نمیکرد الّا در حین ظهور و حساب میفرماید
کلّ را در یوم قیامت بیک کلمه واحده و آن این است انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّ شیء هر کس تامل
نمود در آن یعنی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بتفضل حساب کرده شد الخ
اه و در باب خامس عشر میگوید که مراد از کتاب آن چیز است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر میشود زیرا که
از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است که مدلّ علی الله
است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف کرده الی ما لا نهایه ذکر میشود چه از
نقطه حقیقت منتشر کرده ذکر کتاب میشود و آنچه من یظهره الله کتاب بخطّ خود نویسد کتابیست که بخط الله
نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست ای ارواح متعلقه بکلمه حق در کلماتیکه نازل میفرماید از
هر شأن که باشد سواء اینکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیّر و تفاسیر
که خمر طهور و اجوبه که عسل مصفّی است در کتاب الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است
زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسیه بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را
بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست و چه بسا اشخاص اقرار
کردند که کتاب حقّ است ولی از تحقق حقّ محتجب ماندند الخ اه و در باب سادس عشر میگوید که در علم الله هیچ شیئی
از ظهور الله در نقطه مشیت عظیم‌تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری جنّت او ظهور بوده در آن ظهور تا
آنکه کلّ ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ شیئی در علم خدا از آن نفس مستقر عظیم‌تر نبوده در
آن ظهور و بعد هیچ شیئی در علم خدا اعظم‌تر از امیر المؤمنین نبود و همین قسم درجه بدرجه ابواب جنّت متعدد میگردد
و در باب ثامن عشر میگوید که در هر ظهور مشیت ساعت مجعوله اولیه او است الّا انکه نزول مینماید تا آنکه هو
ذکر حقّ که منسوب باو شود از قبل او نزد کسی ذکر شود لائق است ذکر ان الساعة آتیة لا ریب فیها زیرا که مدلّ
بر علوّ او است و امروز ساعت نفس بیان است که میاید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی یوم القیمه و مراد از آن
نیست الخ اه ولا یخفی که این مطالبیکه این شخص مخبط ذکر کرده است و بآن افتخار نموده است و گمان کرده است
که هیچکس پیش از آن تفهیم بوده است تبیانی از آنها و هو ما عنده او است که هیچ حجتی ندارد و بعضی



از اینها حکما و عرفا ذکر کرده اند و از حاجی سید کاظم یا غیر او شنیده است و حاصل اینها تاویل ظواهر مثلا
که مستلزم هرج و مرج در دین مشوش تکلیف تکلیفات و تدین بدین از دست اینها بر طرف شود مثلا
مثلاً اگر اکثر مردم را اعتقاد ان شود که بهشتی نیست مگر قرب بالله و عرفان بمظاهر الله و دوزخی
نیست الا بعد و جهل البته هیچ تکلیفی را بر خود روا نخواهند داشت و در زیر بار هیچ حکمی
و حدی نخواهند رفت و از هیچ هوای نفسی نخواهند گذشت پس لامحاله نظام عالم برهم خواهد خورد
و کوششهای انبیا و اوصیا و علما و اولیا و صلحا همه بهدر خواهد رفت و مقصود از خلقت عالم
که عبادت حضرت یزدان است که موجب سعادت جاوید است حاصل نخواهد شد ربنا ما خلقت
هذا باطلا ذلک ظن الذین کفروا ابدا انکه از برای ایشان تا بحال مذهب مضبوط معینی نشده که
همه ایشان بران متفق شده باشند بلکه هر یکی از ایشان مذهبی گرفته است غیر از مذهب دیگری بلکه
اگر ایشان بجهت حیرت و سرکشی از شریعت لامذهب صرف شده اند بطریقیکه بهیچ چیز و بهیچ کس معتقد
نشدند و در جمیع اقسام فسق و فجور بی باکند بحدی که بعضی از رؤسای ایشان از ایشان تبری جسته اند و
در رساله خود گفته است ولکن اشکوا الیک یا اخی عن الذین ینسبون انفسهم الی الله و ظاهرهم و یرتکبون
الفواحش و یاکلون اموال الناس و یشربون الخمر و یقتلون الانفس و یسرقون الاموال منهم و یغیبون بعضهم
بعضا و یفترون علی الله و یکذبون اقوالهم و یرجع الناس کل ذلک الینا وانهم ما یستحیون عن الله و یرتکبون
ما امرهم الله و یرتکبون ما نهوا عنه بعد الذی ینبغی لاهل الحق بان یظهر آثار الخضوع عن وجوههم و
انوار القدس عن طلعاتهم و یمشون فی الارض علی قدر شیء بین یدی الله و یکونون ممتازا من کل من علی الارض من
بجمیع الحرکات والسکنات بحیث یشاهد آثار القدرة بعیونهم و یذکروا الله بالسنتهم و قلوبهم
و یمشون الی اوطان القرب بارجلهم و یاخذون احکام الله بایدیهم و لو یعضون علی وادی الذهب
و معادن الفضة ما یعتنون بهما و لا یلتفتون الیهما و ان هؤلاء اعرضوا عن کل ذلک و اقبلوا
الی ما تهوی به هواهم و انهم فی وادی الکبر والغرور یهیمون و اشهد بان الله کان بریء منهم
و نحن برآء عنهم و نسئل الله بان لا یجمعنا و ایاهم لا فی الدنیا و لا فی الآخرة اه فویل لمن کفره



بود ولیکن کلّ در سلوک وادی ضلالت و گمراهی شریکند و در سقر جحیم همسفرند و این اختلاف مذهب که لاتعدّ ولا تحصی است نیز واضح دلیلی است بر بطلان دعوی باب زیرا که قائم چون ظهور فرماید همه دنیا را دین واحد کند نه آنکه اختلاف را زیاد کند حتی آنکه مریدین او نیز چند گروه شوند و هر یک دیگری را لعنت کند بلکه قتلش را لازم داند چنانکه مکرّراً شنیده شده است و بالجمله بطلان مذهب بابیه بجمیع فرقهم اظهر من الشمس فی وسط النّهار است بلکه ایشان حاجت بردّ ندارند و ردّ ایشان تضییع شریعت است ولکن مع ذلک بر همه علماء لازم است که در منبرها و مجلسها مبالغه در ردّ و ابطال این مذهب نمایند تا عوام فریب این طائفه را نخورند پس حفظ و نیز مؤاخذه عمل ایشان را از علماء نمایند همانا علماء بمنزلهٔ چوپان و خلق بمنزلهٔ گوسفند است اگر راعی در حفظ گوسفندی کوتاهی کند تا گرگ او را پاره نماید البته مؤاخذه از راعی شود همچنین است حال علما نسبت بخلق پس بر علما لازم است که هر یک در ردّ این مذهب رساله نویسند چنانکه روسای این طائفه چقدر سعی لازم کرده اند بر مستعدین مریدین خودشان که در اثبات این مطلب رساله ها بنویسند آخر غیرتشان بکجا رفته است که بعضی علمای ما هیچ در این خصوص اعتنائی بهذا ندارند و ملاحظه حال عوام نمیفرمایند و جمیع همّ خود را در آباد کردن دنیای خود و ریاست صرف میکنند و در امور دینیه بهوای نفس حرکت میکنند باین معنی که باندک تواضع و تعارفی از هر مذهب بی ملّتی که باشند و بر ایشان ثابت است او را حرمت میگذارند و نظر از تدبیر خلاف شرع او را از حکم شرعی در باره او خلاص میکنند و مانع از جاری شدن حکم خدا در حقّ او میشوند و باندک بی تواضعی و تعارفی از هر متدیّن متشرعی که دیانتش نزد مسلّم و قطعی است و هرگز احدی از او خلاف شرعی ندیده و نشنیده او را بنسبتهای مجعول متّهم میکنند و در مجالس از او غیبت میکنند و از بی احترامی او پروا نمیکنند نمیدانم که این گونه اشخاص چگونه از خدا حیا نمیکنند آیا اعتقاد بمعاد و حساب و مؤاخذه خداوندی ندارند که بجهت دنیای موهومه خود دست از آخرت محققه بر میدارند همانا ایشانند مصداق شرّ الناس العلماء اذا فسدوا و ای عزیز من این مذمّت نه من از روی هوای نفس میکنم بلکه اخبار ائمه اطهار بمذمّت اشرار علماء که در حقیقت جهّال اند



مشحون است چنانچه بمدح و فضل اخیار و متدینین از ایشان کثر الله امثالهم و اگر خوب تامل کنی
میدانی که عمده امری که باعث خروج عوام عقیقتو از شریعت محمدیه همان اقبال اشرار علما بسبب حرام
دنیا و پشت کردن ایشان است از امر عقبی و اجرای حدود و احکام خدا و اگر ایشان طریقت و هدی
و ورع و دوستی با فقراء و مساکین و کوشش در امر دین داشته باشند لابد عوام را با ایشان وثوق
کامل پیدا میشود و هرگز دیگر بمذاهب باطله التفات نمیکنند و فریب نمی‌خورند و شیاطین انس را
که مهیای فریب عوام شده است و دامها گسترده اند برای اضلال ایشان نمیخورند آیا نمی‌بینی که این
شیاطین اول در نزد عوام معایب علما را ذکر میکنند پس ایشان از شریعت سست میشوند لعنهم الله
قال العسکری علیه السلام یا ابا هاشم سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة
منکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر والفاسق بینهم موقر وهم جاهلون
جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدمون
علی الکبراء کل جاهل عندهم خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص والمرتاب ولا یعرفون
الضأن من الذئب علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة و یبالغون فی
حب مخالفینا و یضلون شیعتنا و موالینا فان اصابوا منصبا لم یشبعوا من الرشی وان خذلوا عبدوا
الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین والدعاة الی ملة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم
ولیصن دینه وایمانه وهو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله و بالجمله علما اگر آگاه بیدار خواهند شد که این
ملاحده اکثر عوام را گمراه کرده باشند و دیگر چاره نخواهند داشت ولکن الحمد لله که شریعت مقدسه
قویست که جمیع ملتها را مضمحل میگرداند و اگر خلاف در شریعت کنند این طایفه البته صاحب شریعت نخواهد
گذاشت که اعداء دین مبین غلبه کنند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
و از کرامات این شریعت بود که عزم کشتن پادشاه اسلام را در دل این طایفه انداخت که پادشاه را
از شر ایشان ایمن کرد ولکن علما و ترس ما ایشان پیدا شد و لهذا احدی از ایشان را میسور نیست که اظهار
مطلب خود کند و اگر این امر نشده بود لا محاله اهل این مذهب چون سایر مذاهب باطله افشای عقاید



باطله خود میکردند و بزودی عوام را فریب میدادند و اینکه چاره از ایشان مشکل میشد و لله الحمد
که الحال ایشان از جمیع فرقه‌های باطله رسواترند بحدی که اگر کسی را با کسی عداوت شدیده باشد
و خواسته باشد که او را نزد مردم بی اعتبار کند او را باین مذهب نسبت میدهد و ما
انشاء الله بتوفیق الله رساله دیگر در رد این مذهب فاسد خواهیم نوشت
که جامع جمیع عقاید فاسده ایشان باشد و در آن رساله اشاره
بطائفه مختلفه ایشان خواهیم کرد و لکن بشرط آنکه خداوند
کتب ایشان را از برای ما مهیا کند تا با بصیرت رد ایشان کنیم
و در این رساله باختصار کوشیدم زیرا که
چندان اسبابی که بکار این مطلب آید مرا
ممکن نشد و لهذا باینچه نوشته شد
معجلا اقتصار کردم

الحمد لله اولاً و آخراً
و ظاهراً و باطناً
و الی الله التو
فیق

بر حسب فرمایش جناب مستطاب فضائل مآب محامد نصاب سلیل الاطیاب و سلالة الانجاب
قدوة المحدثین آقای آقا میرزا سید علی اکبر شمس الواعظین ایده الله تعالی
بحلیه طبع و زیور انطباع بتاریخ بیستم شهر شوال المکرم
سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو در آمد



